



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق یقیناً  
علیهما صواب

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# اندیشه اسلامی

نویسنده: د.ا

دکتر محمد رحمت الله نوری نوری نجف آبادی

استاد سرپرست هیات مدیره نشریه اندیشه اسلامی نجف آباد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اندیشه اسلامی ۱ و ۲

نویسنده:

رحمت الله شریعتی نجف آبادی

ناشر چاپی:

مهر زهرا (علیها السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	اندیشه اسلامی جلد ۱
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۲۲	مقدمه
۲۳	بخش اول: انسان و ایمان
۲۳	مقدمه
۲۴	الف. نیازهای معنوی انسان
۲۸	ب. نقش ایمان مذهبی در زندگی انسان
۳۱	ج. عقل و ایمان
۳۷	بخش دوم: توحید و صفات
۳۷	در اصول دین تقلید جایز نیست
۳۹	جوان و بهترین طرق به سوی حضرت حق تعالی
۴۳	توحید و اظهار نظر غیر متخصص ها
۴۶	اثبات خداوند از راه برهان صدیقین
۴۹	نقدی بر اثبات واجب تعالی از طریق غیر برهان صدیقین
۵۰	اثبات عرفانی واجب تعالی و تقدس:
۵۰	الف. وجه مشترک و مختلف میان عرفان و حکمت
۵۲	ب. اشاره به سخنان عرفا در خصوص ذات اقدس الهی
۵۵	صفات خداوند
۵۶	صفات خدا از نظر متکلمان
۵۷	انواع صفات
۶۰	بخش سوم: عدل

۶۰	ویژگی عدل
۶۲	معانی لغوی عدل
۶۲	معانی اصطلاحی عدل
۶۶	چرا خداوند ظلم نمی کند؟
۶۸	ارزش عدالت اجتماعی
۷۱	اختیار انسان و قضا و قدر
۷۳	شبهه ی شرور
۷۳	تعریف و موارد شر
۷۴	حل فلسفی مسئله شرور
۷۶	شر و کلی نگری
۷۷	نقد و بررسی دیدگاه حکما در مورد شرور
۷۸	حل شبهه ی شرور با دلایل سمعی
۸۰	شرّ و شیطان در برهان و عرفان
۸۴	بخش چهارم: توحید و شرک
۸۴	مقدمه
۸۶	الف. توحید در ذات
۸۷	ب. توحید صفاتی
۸۹	ج. توحید در خالقیت
۹۰	د. توحید در ربوبیت
۹۳	هـ. توحید در عبادت
۹۷	بخش پنجم: معاد
۹۷	معاد در لغت و اصطلاح و...
۹۸	جوان و اهمیت معاد
۱۰۱	اثبات برزخ
۱۰۳	فرقه های اسلامی و سعادت و شقاوت آن ها
۱۰۵	شفاعت و سؤال و... در قبر

- ویژگی های برزخ و برزخیان ..... ۱۰۷
- دلایل عقلانی - سمعی معاد ..... ۱۱۰
- بدن و روح در ارتباط با معاد ..... ۱۱۲
- حقیقت مرگ ..... ۱۱۶
- انواع مرگ و فراگیری آن ..... ۱۱۸
- معاد هم جسمانی است و هم روحانی ..... ۱۲۲
- انسان در قیامت با نفس و بدن، همان انسان در دنیاست ..... ۱۲۴
- تعریف تناسخ انفصالی و دلایل ابطال آن ..... ۱۲۶
- تناسخ طولی و تجسم اعمال ..... ۱۲۷
- شفاعت ..... ۱۳۲
- مفهوم و اهمیت شفاعت ..... ۱۳۲
- امیدوارکننده ترین آیه ..... ۱۳۶
- ادله توسل و رد نظریه وهابی ها در این خصوص ..... ۱۳۹
- مشروعیت زیارت قبور پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام) و رد نظر وهابیت در این خصوص ..... ۱۴۳
- زیارت و آداب و آثار آن ..... ۱۴۵
- وهابی ها و قبور ائمه ..... ۱۴۷
- دلایل قرآنی مشروعیت زیارت قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام) ..... ۱۴۸
- دلایل روایی مورد تأیید اهل سنت در مورد مشروعیت زیارت پیامبر(صلی الله علیه و آله) ..... ۱۵۰
- جواز سوگند یاد کردن به غیر خدا ..... ۱۵۳
- خلود در ثواب و عقاب ..... ۱۵۴
- الف. سعادت و شقاوت ابدی ..... ۱۵۴
- ب. رحمت خداوند و خلود در بهشت ..... ۱۵۷
- ج. عاقبت فُسّاق و کفار ..... ۱۵۹
- د. حکمت بلای مؤمن و رفاه کافر ..... ۱۶۰
- ه. از مصادیق رحمت، آمرزش صغائر و افزایش ثواب و... است. ..... ۱۶۳
- و. انواع بهشت: ..... ۱۶۵

۱. بهشت تن ----- ۱۶۵
۲. بهشت روح و نفس ----- ۱۶۸
- ز. سرانجام کفار و مشرکین از جهنم خارج می شوند. ----- ۱۷۱
- ح. عمومیت عبادت خلاق و فراگیری رحمت خداوند ----- ۱۷۲
- بخش ششم: جوان و نگاهی به مهمترین ادیان جهان ----- ۱۷۶
- مقدمه ----- ۱۷۶
- هندوئیسم ----- ۱۷۷
- فرهنگ و تربیت در ودا یا مجموعه ی کتب مقدس ----- ۱۷۸
- خدایان سه گانه ----- ۱۷۹
- تناسخ در آئین هندو ----- ۱۸۱
- وحدت وجود ----- ۱۸۲
- یوگی یا روش جوکیان ----- ۱۸۳
- بودیسم ----- ۱۸۴
- اندیشه های نظری و عملی بودا ----- ۱۸۶
- سرگذشت زرتشت و دین او ----- ۱۸۸
- تعالیم زردشت ----- ۱۹۰
- اوستا و خدایان و بقای روح ----- ۱۹۱
- یهودیت ----- ۱۹۳
- ۱- ریشه تاریخی ----- ۱۹۳
- ۲- تلفظ خدا ----- ۱۹۶
- ۳- حقیقت خدا از منظر یهود ----- ۱۹۸
۴. بررسی اجمالی چند عقیده از عقاید یهود ----- ۱۹۹
- ۵- اعتبار کتب یهود ----- ۲۰۳
- ۶- پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل ----- ۲۰۵
- پژوهشی در مورد بعضی از مهمترین اعتقادات مسیحیت ----- ۲۰۷
- مقدمه ----- ۲۰۷



- ۲۱۱ ..... مریم و دوران آبستنی و وضع حمل او و ...
- ۲۱۴ ..... تثلیث در مسیحیت
- ۲۱۵ ..... ابطال تثلیث
- ۲۱۸ ..... اعتبار و ارزش کتاب مقدس مسیحیت
- ۲۱۹ ..... نقد و بررسی کتب مسیحیان
- ۲۲۰ ..... ریشه تحریف ها
- ۲۲۳ ..... مسیح مصلوب نشد
- ۲۲۵ ..... چند عقیده خرافی دیگر در مسیحیت
- ۲۲۷ ..... فارقلیط خواهد آمد
- ۲۲۹ ..... فارقلیط و مسلمان شدن یک مسیحی
- ۲۳۱ ..... منابع
- ۲۴۳ ..... درباره مرکز

سرشناسه: شریعتی، رحمت الله، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور: اندیشه اسلامی جلد ۱ / رحمت الله شریعتی نجف آبادی.

مشخصات نشر: نجف آباد: انتشارات مهر زهرا (علیها السلام)، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲ ج

شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال : ۶-۴۴-۶۰۵۱-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۰۷-۲۰۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: تعلیمات دینی اسلامی -- راهنمای آموزشی (عالی)

موضوع: (Islamic religious education -- Study and teaching (Higher

رده بندی کنگره: BP۷/۷ / ش الف ۳۸ ۴۳۶۸۹۳۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۲۱۷۸۱

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

«هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» جاثیه/۲۹

«فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةُ» بینه/۳

اندیشه اسلامی ۱

دکتر رحمت الله شریعتی نجف آبادی

عضو هیئت علمی تمام وقت

دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

ص: ۳

سرشناسه: شریعتی، رحمت الله، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور: اندیشه اسلامی ۱/رحمت الله شریعتی نجف آبادی.

مشخصات نشر: نجف آباد: انتشارات مهر زهرا (علیها السلام)، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۱۶ص.

شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال : ۶-۴۴-۶۰۵۱-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۰۷-۲۰۹؛ همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع: تعلیمات دینی اسلامی -- راهنمای آموزشی (عالی)

موضوع: (Islamic religious education -- Study and teaching Higher)

رده بندی کنگره: BP۷/۷ /ش الف ۳۸ ۴۳۶۸۹۳۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۲۱۷۸۱

ص: ۴

## فهرست مطالب

مقدمه. ۹

بخش اول: انسان و ایمان. ۱۰

مقدمه. ۱۰

الف. نیازهای معنوی انسان.. ۱۱

ب. نقش ایمان مذهبی در زندگی انسان.. ۱۴

ج. عقل و ایمان.. ۱۷

بخش دوم: توحید و صفات.. ۲۲

در اصول دین تقلید جایز نیست.. ۲۲

جوان و بهترین طرق به سوی حضرت حق تعالی. ۲۴

توحید و اظهار نظر غیر متخصص ها ۲۷

اثبات خداوند از راه برهان صدیقین. ۲۹

نقدی بر اثبات واجب تعالی از طریق غیر برهان صدیقین. ۳۲

اثبات عرفانی واجب تعالی و تقدس: ۳۳

الف. وجه مشترک و مختلف میان عرفان و حکمت... ۳۳

ب. اشاره به سخنان عرفا در خصوص ذات اقدس الهی.. ۳۵

صفات خداوند. ۳۸

صفات خدا از نظر متکلمان. ۴۰

انواع صفات.. ۴۰

بخش سوم: عدل. ۴۴

ویژگی عدل. ۴۴

معانی لغوی عدل. ۴۶

معانی اصطلاحی عدل. ۴۶

چرا خداوند ظلم نمی کند؟. ۴۹

ارزش عدالت اجتماعی. ۵۱

اختیار انسان و قضا و قدر ۵۴

شبهه ی شرور ۵۶

تعریف و موارد شر. ۵۶

ص: ۵

حل فلسفی مسئله شرور. ۵۷

شر و کلی نگری.. ۵۹

نقد و بررسی دیدگاه حکما در مورد شرور. ۶۰

حل شبهه ی شرور با دلایل سمعی.. ۶۱

شرّ و شیطان در برهان و عرفان.. ۶۳

بخش چهارم: توحید و شرک.. ۶۶

مقدمه. ۶۶

الف. توحید در ذات... ۶۸

ب. توحید صفاتی.. ۷۰

ج. توحید در خالقیت... ۷۱

د. توحید در ربوبیت... ۷۳

هـ. توحید در عبادت... ۷۶

بخش پنجم: معاد ۸۰

معاد در لغت و اصطلاح و... ۸۰

جوان و اهمیت معاد ۸۱

اثبات برزخ. ۸۴

فرقه های اسلامی و سعادت و شقاوت آن ها ۸۶

شفاعت و سؤال و... در قبر. ۸۸

ویژگی های برزخ و برزخیان. ۹۰

دلایل عقلانی - سمعی معاد ۹۳



بدن و روح در ارتباط با معاد ۹۵

حقیقت مرگ.. ۹۸

انواع مرگ و فراگیری آن. ۱۰۱

معاد هم جسمانی است و هم روحانی. ۱۰۳

انسان در قیامت با نفس و بدن، همان انسان در دنیاست.. ۱۰۶

تعریف تناسخ انفصالی و دلایل ابطال آن. ۱۰۷

تناسخ طولی و تجسم اعمال. ۱۰۹

شفاعت.. ۱۱۳

مفهوم و اهمیت شفاعت... ۱۱۳

ص: ۶

امیدوارکننده ترین آیه. ۱۱۶

ادله توسل و رد نظریه وهابی ها در این خصوص... ۱۱۹

مشروعیت زیارت قبور پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام) و رد نظر وهابیت در این خصوص... ۱۲۲

زیارت و آداب و آثار آن. ۱۲۵

وهابی ها و قبور ائمه. ۱۲۷

دلایل قرآنی مشروعیت زیارت قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام). ۱۲۸

دلایل روایی مورد تأیید اهل سنت در مورد مشروعیت زیارت پیامبر(صلی الله علیه و آله) ۱۳۰

جواز سوگند یاد کردن به غیر خدا ۱۳۳

خلود در ثواب و عقاب.. ۱۳۴

الف. سعادت و شقاوت ابدی.. ۱۳۴

ب. رحمت خداوند و خلود در بهشت... ۱۳۷

ج. عاقبت فسّاق و کفار. ۱۳۹

د. حکمت بلای مؤمن و رفاه کافر. ۱۴۰

ه. از مصادیق رحمت، آمرزش صغائر و افزایش ثواب و... است. ۱۴۳

و. انواع بهشت: ۱۴۵

۱. بهشت تن. ۱۴۵

۲. بهشت روح و نفس... ۱۴۸

ز. سرانجام کفار و مشرکین از جهنم خارج می شوند. ۱۵۰

ح. عمومیت عبادت خلاق و فراگیری رحمت خداوند. ۱۵۱

بخش ششم: جوان و نگاهی به مهمترین ادیان جهان. ۱۵۵

مقدمه. ۱۵۵

هندوئیسم. ۱۵۶

فرهنگ و تربیت در ودا یا مجموعه ی کتب مقدس.. ۱۵۷

خدایان سه گانه. ۱۵۸

تناسخ در آئین هندو ۱۶۰

وحدت وجود ۱۶۱

یوگی یا روش جوکیان. ۱۶۲

بودیسم. ۱۶۳

اندیشه های نظری و عملی بودا ۱۶۵

ص: ۷

سرگذشت زرتشت و دین او ۱۶۷

تعالیم زردشت.. ۱۶۹

اوستا و خدایان و بقای روح. ۱۷۰

یهودیت.. ۱۷۲

۱- ریشه تاریخی... ۱۷۲

۲- تلفظ خدا ۱۷۵

۳- حقیقت خدا از منظر یهود. ۱۷۷

۴. بررسی اجمالی چند عقیده از عقاید یهود. ۱۷۹

۵- اعتبار کتب یهود. ۱۸۳

۶- پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل.. ۱۸۵

پژوهشی در مورد بعضی از مهمترین اعتقادات مسیحیت.. ۱۸۷

مقدمه. ۱۸۷

مریم و دوران آبستنی و وضع حمل او و ... ۱۹۱

تثلیث در مسیحیت... ۱۹۳

ابطال تثلیث.. ۱۹۵

اعتبار و ارزش کتاب مقدس مسیحیت... ۱۹۷

نقد و بررسی کتب مسیحیان. ۱۹۹

ریشه تحریف ها ۲۰۰

مسیح مصلوب نشد. ۲۰۳

چند عقیده خرافی دیگر در مسیحیت... ۲۰۵

فارقلیط خواهد آمد. ۲۰۷

فارقلیط و مسلمان شدن یک مسیحی... ۲۰۹

منابع... ۲۰۷

ص: ۸

نام کتاب درسی حاضر: «اندیشه اسلامی ۱»، حاکی از آن است که اسلام، برخلاف تمام ادیان کنونی، به تفکر و تعقل، بسیار بها می دهد و از تحریف و خرافه به دور است.

از مسائل بسیار مهم و سرنوشت ساز در سعادت آدمی اندیشیدن در باب نفس انسان و خدا و معاد است.

آدمی اگر به درستی، خود را بشناسد و توانایی ها و گنجینه های فطری و عقلانی و عرفانی خود را کشف کند و آنها را شکوفا نماید، به فوز و فلاح و سعادت مطلق در دنیا و آخرت نایل و واصل می گردد و خدا را درحالی ملاقات می کند که «راضیه مرضیه» باشد.

در میان موهبت های الهی به بشر، دین ناب آسمانی جایگاه خاصی دارد، چراکه تنها همان، سبب تحقق هدف آفرینش که کمال بی نهایت است می باشد. از ابتدای خلقت بشر تا انتهای آن، دین وحیانی - آسمانی، همراه و ملازم او بوده و هست و خواهد بود و همواره معصوم اعم از پیامبر یا امام، هادی و حامی ارزش های انسانی وجود داشته و دارد و خواهد داشت، لذا دین به گفته «میرچا الیاده» هم کهن ترین و هم نافذترین و هم اثرگذارترین نهاد اجتماعی بشر است.

اساساً مردم مخصوصاً جوانان فرهیخته، که از مخاطبان اصلی این اثراند، دنبال آیین و دینی باید بروند و می روند که با فطرت و عقل و عاطفه آن ها همگون باشد و هرچه علوم و معارف و تجربه های بشری روبه جلو دارد و رشد می کند، صحت و دقت و تمامیت و ظرافت کمال آن، بیشتر تأیید می شود و مقبول می افتد. و آن جز دین اسلام که در سنت نبوی و تشیع علوی تبلور یافته است، نیست.

اسلام آیینی است که همه ابعاد (عقلی - عقیدتی و قلبی - عاطفی و روحی - اخلاقی و عملی - بدنی) آدمی را در برمی گیرد و بهترین پاسخ گو در آن زمینه هاست.

کتاب حاضر، پیرامون سه اصل از اصول دین اسلام، که عبارتند از توحید و عدل و معاد و لوازم آن ها، به بحث و تحقیق پرداخته است و چون دانشجویان و فرهیختگان جوان مایل اند از ادیان کنونی غیر از اسلام، که مورد توجه و قبول کثیری از مردم جهان است، اطلاع حاصل نمایند تا مقایسه ای میان اسلام و آنها صورت بگیرد و به ارزش آیین خود پی ببرند، لذا بخشی از این کتاب تحت عنوان «جوان و نگاهی به مهمترین ادیان جهان» اختصاص داده شده است.

\*\*

میان انسان، از جهت انسانیت و ایمان رابطه تنگاتنگ وجود دارد. به ویژه این که ثابت شده است که نفس و روح انسان، مجرد و غیرمادی است، پس ایمان که امری مجرد و معنوی است همسرخ نفس مجرد است، لذا هر جا که انسان وجود دارد ایمان نیز باید وجود داشته باشد و هر جا که ایمان وجود دارد پای انسان و جن در میان است (جن نیز مثل انس در انتخاب ایمان یا کفر آزاد است).<sup>(۱)</sup>

هر شخصی دو جنبه دارد: یکی ظاهر اوست که از آن به «بشر و آدم» تعبیر می شود. بشر از بَشَرَه که به معنای ظاهر است می باشد<sup>(۲)</sup> (بشره به معنای پوست است)، چنان که پیامبر می فرماید: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»<sup>(۳)</sup> و آدم به معنای ادیم که به معنای چرم سرخ یا دباغی شده است می باشد.

و دیگر باطن اوست که همان نفس و روح است که از آن تعبیر به انسان، بلکه انسانیت و آدمیت می شود. انسان در اصل «انس» بوده است، چون الفت برقرار می نماید. بعضی گفته اند: آن، مأخوذ از نسیان که به معنای فراموشی است می باشد. قرآن درباره ی آدم (علیه السلام) می فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسِيٍّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»<sup>(۴)</sup>؛ یقیناً پیش از این به آدم سفارش نمودیم (که از میوه آن درخت نخورد)، پس فراموش کرد و عزمی استوار برای او نیافتیم.

ص: ۱۰

۱- - جن، ۳ و ۱.

۲- - حسن حسن زاده آملی، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص ۵۷۹، ۱۳۷۵.

۳- - کهف، ۱۱۰.

۴- - طه، ۱۱۵.

منطقیان در تعریف انسان گفته اند: انسان حیوان ناطق است، یعنی او هم حیات دارد و هم مدرک کلیات، چه در تصورات و چه در قضایا، است. حیوانات از خیال و وهم و محسوسات و غرائز تجاوز نمی کنند ولی انسان علاوه بر آنها عقل و فطرت نیز دارد و از الهامات و شهودهای عرفانی و مکاشفات و حتی وحی هم می تواند برخوردار شود.

البته این منافات ندارد که گفته آید: «انسان، خلیفه خدا در روی زمین است»، چنان که قرآن می فرماید: **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۱)؛** یقیناً ما امانت (خلافت) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه نمودیم و آنها از به عهده گرفتنش (به سبب عدم استعداد و نداشتن اختیار) امتناع ورزیدند و از آن وحشت نمودند، درحالی که انسان آن را پذیرفت و این درحالی بود که او بسیار ظالم و بسیار جاهل بوده است.

چون انسان قادر است که یا ظالم و جاهل باشد و یا عادل و عالم، لذا مختار است، پس قابلیت حمل آن خلافت را تنها او دارد و چون آن دو صفت از باب عدم ملکه اند (برای مثال کوه علم ندارد، نه این که جاهل است) و تنها از ویژگی های انسان اند و به علت این که اکثر قریب به اتفاق انسان ها به وظیفه در خور خود عمل نمی کنند، مصداق ظلوم و جهول اند، به ویژه این که خداوند آن همه لطف و عطا نموده است و انسان ها آن همه ناسپاسی دارند.

بحث درباره ی «انسان و ایمان» به سه قسم تقسیم می شود که عبارت اند از:

## الف. نیازهای معنوی انسان

اساس و پایه پرمایه انسان، معنویات او و بدن و جسم و امور مادی، فرع او هستند. حکما گفته اند: بدن و تن انسان، مرتبه نازله ی نفس است و تندیس، به منزله آلت و وسیله رشد و تکامل آن به شمار می آید. به همین دلیل گفته اند: عقل سالم، در بدن سالم است و نیز گفته اند: تن انسان به عنوان علت معده و زمینه ساز و نفس و روح به عنوان علت حقیقی و ایجاد محسوب می شوند. به این ترتیب بدن، مقابل روح و ضد آن نیست.

بدن انسان به غذاهای مادی از قبیل خوراک و آشامیدنی و هوا و... نیاز دارد و هر کدام از حواس پنجگانه روزی خاص خود را طلب می کند که انسان باید به دقت آن ها را مراعات نماید. برای مثال گفته اند:

ص: ۱۱



دیده را فایده آن است که دلبر بیند

ور نبیند چه بود فایده بینایی را(۱)

و روایت شده است: «ان لبدنک علیک حقاً(۲)»؛ یقیناً به نفع بدن تو و بر گردنت حقی وجود دارد که مکلف به انجام دادن آن هستی.

انسان با اغتذا و غذا خوردن، بقای شخصی و نوعی خود را تضمین می کند که اساس آن بقا، حب به ذات و به بقای آن است ولی چون انسان با مرگ، بدنش متلاشی می شود و روحش باقی می ماند، باید در جهت کسب معنویات و کمالات روحی و نفسانی خود ساعی و کوشا باشد که رأس و مقدم همه ی آنها، معرفت نفس و حالات آن است. آن سبب می شود که انسان به معرفت عله العلل و غایت غایات نایل آید.

قرآن در این زمینه با کوتاه ترین لفظ بلندترین معنا را افاده نموده می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ(۳)؛ ای اهل ایمان! مراقب(ایمان و ارزش های معنوی) خود باشید. از علام طباطبایی نقل شده است که کراراً می گفت: مراقبت، مراقبت. حسن زاده آملی گوید:

معظم له می فرمود: تخم سعادت، مراقبت است(۴).

و نتیجه آن، وصول به حضرت حق می باشد. سعدی چه خوش و شیرین سروده است:

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم

جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم

می بهشت نوشم ز دست ساقی رضوان

مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

هرکسی بالوجدان می یابد که نفسش، بسیط و غیر مرکب است و جسم و جسمانی نیست و از احکام ماده تبعیت نمی کند، لذا همیشه ثابت و باقی خواهد بود و مرگ وقتی رخ می نماید که روح به کمال شایسته ی خود و بدن به ضعف نهایی خود برسد(۵).

حکمای اسلام ثابت کرده اند که حقیقت انسان روح و به تعبیر آن ها نفس است و چون بسیط و مجرد و غیرمادی و غیرقابل تقسیم و تغییر و تبدیل است، ابدی، نه ازلی، است ولی مثل افلاطون آن را ازلی(زمان بی آغازین) نیز می داند.

- ١- - نك: حسن حسن زاده آملی، نمط سوم، ص ٧٦٤، ١٣٩٤.
- ٢- - احمد بيهقي، شعب الايمان، ص ٣٨٤، ح ٣٥٨٦ و رساله حقوق امام زين العابدين (عليه السلام).
- ٣- - مائده، ١٠٥.
- ٤- - حسن زاده، نمط ٣، ص ١١٤٤، ١٣٩٤.
- ٥- - اسفار، ٨/١٠٧.

به این ترتیب انسان باید غذای مناسب نفس خود را به آن بدهد و آن همان معنویاتی است که او، باید کسب نماید تا به سعادت دنیوی و اخروی نایل و واصل گردد و آن همانا اعتقادات ناب نسبت به خدا و معاد است و به طور کلی اصول دین و مذهب (عدل و امامت) است.

همان گونه که انسان باید به غضب و شهوت شکم و دامن خود توجه نماید شایسته است به غذاهای معنوی روح خود نیز عنایت ویژه و کامل داشته باشد که آن ها عبارتند از تعقل و ایمان و خُلق بایسته ی حاصل از عمل صالح است.

فلاسفه ی اسلام مثل فارابی و ابن سینا و ملاصدرا و...، به تبع قرآن و اهل بیت، ثابت نموده اند که نفس انسان، دمش الهی، «نفحت فیه من روحی (۱)» است و منقسم و متغیر و محدود و مکانی و زمانی و متکثر و فاسدشونده نیست و بعضی مثل شیخ اشراق نفس انسان را صرف الوجود و میرا از ماهیت و چیستی می دانند و از انیات صرّفه تلقی می نمایند.

وقتی نفس انسان به وسیله حواس ظاهری ادراک نشود چگونه خالق آن به وسیله آنها ادراک می شود. انسان حتی قادر نیست چشم و گوش مادی خود را مستقیماً رؤیت نماید و تنها غیرمستقیم و به نحو استنباط به وجود آنها باور دارد، کما این که وجود خداوند را نیز این گونه می یابد.

به همین دلیل علی (علیه السلام) می فرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه (۲)»؛ هرکس خود را بشناسد پروردگارش را می شناسد که آن کلام، عکس نقیض آیه قرآن است که می فرماید: «وَلَمَّا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ (۳)»؛ مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش نمودند، پس خدا هم آنان را از خودشان به فراموشی در آورده است.

برخی از مردم به غلط می گویند: نفس، در بدن است ولی ارسطو می گوید: بدن در نفس است، چون نفس، وسیع تر از بدن است (۴). ولی راقم این سطور معتقد است: نه نفس در بدن است و نه بدن در نفس، بلکه نفس محیط و مدبر بدن است و سرانجام، بدن را رها

ص: ۱۳

۱- - حجر، ۲۹ و ص، ۷۲.

۲- - تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ح ۷۹۴۶.

۳- - حشر، ۱۹.

۴- - ملاصدرا، الاسفار، ۸/۳۰۸.

می نماید. نفس انسان نامحدود است و هر کسی خود را بالوجدان این گونه می یابد و در نتیجه آغاز و وسط و انجام ندارد.

قرآن بیان می دارد: «تُمْ سَوَاءٌ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ (۱)»؛ سپس (خدا) اندام انسان را موزون و متعادل ساخت و از روح خودش در وی دمید. نتیجه آن که انسان از دو کمال و جمال ظاهری و باطنی برخوردار است: یکی بدن اوست که از همه ی جانوران زیباتر است و دیگر نفحه الهی است که بیانگر حُسن و نیکویی و جمال و ارزش و قداست معنویات، یعنی نفس و حالات آن است.

در این جا به دو نکته باید توجه نمود: یکی اضافه روح به خداوند (روحه) است که اضافه تشریفی است، یعنی چون نفس انسان ارزشمند است، منسوب به تنها خداوند است و دیگر آن که روایت شده است: «ان الله تعالى يبعث ملكاً فينفخ فيه (الانسان) الروح (۲)»؛

خداوند ملکی را مبعوث می کند تا در انسان، روح (که از سنخ عالم امر است) را بدمد. حاصل این که نباید تصور کرد که انسان جزء خداوند است، بلکه روح و نفس انسان، مَثَل و جلوه و نمود و نماد خداست.

ماحصل این که انسان، مادی صِرف نیست و از بدن برخوردار است، اما بدن، جزء حقیقت انسان نیست و از ابعاد ادراکی نظری و عملی و گرایش به کمال و زیبایی و خیر مطلق و عبودیت و از میل به سیر و سلوک معنوی - عرفانی بهره مند است که مبنای آن ها همان نفحه ربابی و دمش الهی و وزش قدسانی است.

## **ب. نقش ایمان مذهبی در زندگی انسان**

بعد از این که ماهیت نفس انسان تا حدودی، روشن شد نوبت به ایمان می رسد. ایمان در لغت و اصطلاح یعنی نفس و روح خود را با قبول حقایق کلی و دائمی و مقدس و سرنوشت ساز و جذاب و فطری و معقول و مستدل، در امنیت روحی و روانی قرار دادن. انسان علاوه بر این امنیت و ایمنی، که باطنی است، به امنیت ظاهری نیز نیاز دارد که نظام اسلامی عهده دار تأمین سلامت و رشد آن است.

ص: ۱۴

۱- - سجده، ۹.

۲- - شیخ اشراق، مجموعه مصنفات، آواز پر جبرئیل، ص ۲۱۸.

قرآن کریم، موطن و جایگاه ایمان را قلب آدمی دانسته می فرماید: «أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ (۱)»؛ آنان (دوستان خدا) کسانی اند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از جانب خودش آنها را تقویت نموده است.

ایمان وقتی کامل است که از قلب به گفتار و عمل نیز سرایت نماید. از امام رضا (علیه السلام) در باب ایمان نقل شده است: ایمان تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل به ارکان و اعضاست (۲).

و تعریف خواجه طوسی که ایمان را تصدیق به قلب و زبان می داند ناقص می نماید، مگر این که زبان را اعم از گفتار و زبان بدانیم. عین عبارت او چنین است: «الایمان التصدیق بالقلب و اللسان» (۳).

تنها ایمان اسلامی که یقینی - منطقی است می تواند سبب وصول به سعادت عظمی و فوز و فلاح و رستگاری مطلق برای انسان شود و لا غیر و فقط همین ایمان مورد حمایت جدی فطرت سالم بشری است و هر عمل صالحی از هر مرد و زنی که بر مبنای این ایمان باشد، منتهی به حیات طیبه خواهد شد و به اجر و پاداشی بهتر از کردارشان خواهند رسید. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۴)». وقتی از علی (علیه السلام) درباره ی حیات طیبه سؤال شد، فرمود: منظور از آن، قناعت است (۵).

علت این که معصومان گناه نمی کنند این است که معرفت آن‌ها به حضرت حق، کامل و راسخ و نافذ در قلب آن‌هاست و خدا را در زندگی حاضر و ناظر می یابند و به آثار سوء و بد گناهان کاملاً واقف اند و می دانند با یک گناه، چه صغیره و چه کبیره، آبروی خود را به سرعت نزد خالق و خلق، که یک عمر برای آن زحمت کشیده اند، از دست می دهند و از سرزنش وجدان نیز در امان نخواهند ماند. در واقع آن‌ها مقام عالی نبوت و امامت را با هیچ چیز دیگر معاوضه نمی کنند.

ص: ۱۵

۱- - مجادله، ۲۲.

۲- - صدوق، عیون اخبار الرضا، ۱/۲۲۶.

۳- - علامه حلی، کشف المراد، ص ۴۵۴، ۱۳۷۱.

۴- - نحل، ۹۷.

۵- - نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۲۲۹.

هر دو جان سوزند اما این کجا و آن کجا

به ویژه این که آن ها دنیاپرستی را متاع قلیل می دانند که به دنبالش عذاب الیم است. که آن، همان بیان قرآن است که می فرماید: «مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱)».

خلاصه این که آن ها چون به درجات عالیہ یقین رسیده از هر انحرافی مصون و محفوظ اند. قرآن در این زمینه می فرماید: وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۲)؛ و همچنین ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمان ها و زمین را نشان می دهیم و... تا از اهل یقین باشد.

بسیاری از مردم با این که می دانند گناہانی نظیر شرب خمر و استعمال مواد و خوردن گوشت خوک و... مضرند، از آن ها اجتناب نمی کنند، زیرا به باور قلبی و یقین نرسیده اند. قرآن می فرماید: وَجَعَلُوا بَيْنَهُمَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا (۳)؛ فرعونیان معجزات حضرت موسی (علیه السلام) را از روی ظلم و برتری جویی انکار نمودند و این درحالی بود که پیش خودشان یقین داشتند (که حق با موسی است ولی چون یقین آن ها از نوع علم بود و به قلبشان نفوذ نکرده بود مطیع حق نشدند).

کتاب آسمانی اکثر مؤمنان را مشرک دانسته می فرماید: وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۴)؛ و بیشتر مردم ایمان به خدا نمی آورند مگر آن که آن را با شرک آلوده می نمایند.

اصل ایمان اختیاری نیست، چون وقتی مثلاً به خدا ایمان آوردیم محال است به قلب بیاورانیم که خدا وجود ندارد ولی تحقیق و پژوهش درباره آن و اقرار و عمل به لوازم آن در اختیار بشر است و ثواب دارند و در غیر این صورت عقاب دارند. «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (۵)»؛ و بگو: دین حق، همان است که از جانب پروردگار شما آمده است، پس هر کس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کفر بورزد.

ص: ۱۶

۱- - نحل، ۱۱۷.

۲- - انعام، ۷۵.

۳- - نمل، ۱۴.

۴- - یوسف، ۱۰۶.

۵- - کهف، ۲۹.

که شخص اول اسلام می آورد(۲) سپس ایمان توأم با شرک(۳)

و پس از آن ایمان خالص و یقینی و سرانجام به سکونت و آرامش می رسد(۴).

یقین نیز مراتب دارد: ۱. علم یقین، مانند کسی که با مشاهده ی دود از وجود آتش آگاهی حاصل می نماید. ۲. عین یقین، مانند کسی که مثلاً خود آتش را می بیند. ۳. حق یقین و آن حال کسی است که در آتش وارد شود و بسوزد(۵).

بهترین اثر و ثمر ایمان و یقین، آرامش و اطمینان خاطر است و آسایش و رفاه فرع آن است. بسیاری از مردم مغرب زمین آسایش دارند ولی آرامش ندارند و لذا از آسایش نیز محروم اند و کثیری از شرقی ها از آرامش برخوردارند ولی از رفاه و آسایش محروم ولی در واقع آسایش حقیقی را این ها ندارند. قرآن می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ(۶)» و در مقابل، آنها که از ذکر خدا دورند زندگیشان گره می خورد و عیششان ضنک و تنگ و تار و تاریک است. «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى(۷)».

آنان که از «قرآن درمانی» و از بهترین امنیت، که امنیت عقل و قلب است، به دورند، از استرس و اضطراب و افسردگی و پوچی حیات و عدم انگیزه برای بقای زندگی و ناهنجاری و یأس و سرخوردگی رنج می برند، لذا برای فرار از آن ها دست به اعتیاد و چه بسا اهلاک حرث و نسل و قتل و غارت و خودکشی می زنند.

### ج. عقل و ایمان

مراد حکما از عقل انسانی همان قوت و نیروی مدرکه ی کلیات است که نفس ناطقه نامند(۸).

منظور آن ها از عقل، عقل نظری است که انسان به حقایق اشیا، آن چنان که هستند،

ص: ۱۷

۱- - فتح، ۴.

۲- - نساء، ۳۶ و حجرات، ۱۴.

۳- - یوسف، ۱۰۶.

۴- - فتح، ۴.

۵- - نک: سوره تکاثر.

۶- - رعد، ۲۸.

۷- - طه، ۱۲۴.

۸- - جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ۳/۳۰۲.

آگاهی می یابد. به بیان دیگر آن، قوه ای است که مفاهیم تصویری و تصدیقی کلی را درک و تعقل می کند و آن مرتبه ی عالی نفس و روح و روان انسان است که آن، در مقابل احساس و تخیل و توهم می باشد و علاوه بر آن، استدلال و برهان به عهده ی آن است.

قرآن مشتقات عقل را به کار گرفته، آن جا که درباره بعضی از یهود می فرماید: «يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ(۱)»؛ (آیا انتظار دارید یهود به آیین شما مسلمانان ایمان بیاورند با این که عده ای از آن ها) سخن خدا را می شنوند و پس از تعقل نمودن و فهم آن، آن را تحریف می نمایند، درحالی که آنان(به حقانیت اسلام) علم و آگاهی دارند.

عقلی که انسان را به سعادت مطلق و فوز عظیم، بلکه اعظم می رساند همان است که امام صادق(علیه السلام) فرموده است: «العقل ما عبُد به الرحمنُ و اکتسب به الجنان(۲)»؛ عقل چیزی است که به وسیله ی آن، رحمان و خداوند عبادت می شود و به سبب آن، بهشت ها به دست می آیند.

در کلمات عرفاست که عقل دو قسم است: یکی عقل معاش که محل آن سر و دماغ است و دیگر عقل معاد که مرکز آن سِرِّ و فؤاد است(۳). فیض کاشانی در این خصوص گوید: عقلی را که این قوم(عرفا) نکوهش می نمایند عقل اهل دنیا است، نه عقل اهل آخرت، چه عقل کامل اخروی آن است که احوال معاش و معاد به آن منتظم گردد... عقل اهل دنیا فی الحقیقه عقل نیست(۴)، چنان که در حدیث و روایت امام صادق(علیه السلام) وارد شده است: تلک النکراء، تلک الشیطنه و هی شبیهه بالعقل و لیست بالعقل(۵)؛ آن حضرت آنچه را به عنوان عقل در معاویه بود، نکراء و زیرکی - که چون در مشتبهات او استعمال می شد از جنود جهل به حساب می آید(۶)- و شیطنت می خواند که آن، شبیه به عقل است ولی عقل نیست.

عقل جزئی عقل را بدنام کرد

کام دنیا مرد را ناکام کرد

ص: ۱۸

۱- - بقره، ۷۵.

۲- - کافی، ۱/۱۱، ح ۳.

۳- - سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ۳/۳۰۱.

۴- - فیض کاشانی، رساله گلزار قدس، ص ۱۲ و نک: حسن زاده آملی، نصوص الحکم...، ص ۴۸۳.

۵- - کافی، ۱/۱۱، ح ۳.

۶- - کافی، ۱/۱۱، تعلیقه.



اگرچه هیچ دانشی به مایه و پایه بزرگی و ارزشمندی علم عرفانی نمی رسد و آن کس که عرفان ندارد نه دنیا را دارد و نه آخرت را، لکن حق این است که معارف و علوم انسانی- الهی را باید با هر دو چشم عقل و چشمه عرفان نگریست، زیرا بشر نمی تواند از منطق و برهان و فلسفه بی نیاز باشد، مگر اوحدی و فردی از انسان ها که دارای نفس کامل و مکتفی (آن کس که مثل پیامبر-ص- است که به معلم درونی خود اکتفا نماید(۱))

و مؤید به روح قدسی (عقل فعال) است... حق این است که قرآن و عرفان و برهان از یک دیگر جدایی ندارند و عارف اگر بخواهد یکی از مطالب فلسفی را رد و ابطال (و یا حتی اثبات) نماید بالاخره باید با دلیل و منطق و قواعد کلی فلسفی ابطال نماید(۲)

یا اثبات نماید.

ضمن این که منظور بعضی از عرفا که فلسفه را تکذیب می کنند، عدم توقف در آن است، نه این که آن را غلط و غیرواقعی بدانند(۳).

انسان قادر است با عقل ناب خود از ملک افضل شود. از امام صادق سؤال شد: ملائکه افضل اند یا انسان. امام فرمود: خداوند ملائکه را خلق نمود درحالی که عقل داشتند و شهوت نداشتند و در حیوانات شهوت قرار داده است و عقل به آنها داده نشده است و به انسان هردو اعطا گردیده است، پس اگر کسی عقلش بر تمایلات و شهواتش غالب آید از ملائکه برتر است، چون قادر بر شهوت رانی است و کسی که شهوتش بر عقلش غالب آمد از حیوانات پست تر خواهد بود، چون قادر بر ترک شهوت رانی است. قرآن نیز این را تأیید کرده می فرماید: **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ(۴).**

آدمی زاده طَرَفَه معجونى ست

کز فرشته سرشته و ز حیوان

کر کند میل این شود پس ازین

ور کند میل آن شود به از آن

به این ترتیب امتیاز انسان از سایر حیوانات، عقل اوست و آن نیرویی است که دارای فهم و تدبر منطقی است و تعقل می کند. عقل را از آن جهت عقل گویند که دارنده خود را

ص: ۱۹

۱- - حسن زاده، دروس معرفت نفس، درس ۱۱۲، ص ۴۵۴، ۱۳۸۱.

۲- - حسن زاده، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص ۴۸۵ و ۴۸۳.

۳- - نک: حسن زاده آملی، نمط ۸، ص ۵۳، ۱۳۹۴.



از زَلَمَات و لغزش ها نجات دهد. آن، همخانه واژه عِقال است و عقال چیزی است که با آن شتر را می بندند، چنان که عاقول گیاهی است که شتر می خورد(۱).

عقل انسان بایسته و شایسته است تحت مدیریت و هدایت و حمایت وحی قرار گیرد و گرنه اسیرِ هوایِ امیر او می شود. علی(علیه السلام) می فرماید: کم من عقل اسیر تحت(عند هوی) (۲)

هوی امیر(۳).

در ارزش و قدر و منزلت عقل ناب همین کافی است که خداوند می فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ(۴)»؛ و(کفار در جهنم) خواهند گفت: اگر ما(در دنیا با گوش دل، حقایق را) می شنیدیم، در میان آتش اهل آتش نمی بودیم و «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ(۵)»؛ بدون شک بدترین جنبندها نزد خدا کران(از شنیدن حق) و لالان(از گفتن حق) هستند که(کلام حق) را تعقل و مورد اندیشه قرار نمی دهند.

خواجه عبدالله انصاری گوید: خدایا آن که را عقل(و خردی که اسیر هوی و هوس نباشد) دادی چه ندادی و آن که را عقل ندادی چه دادی(۶).

عقل دو قسم است: یکی عقل نظری که درباره هستی آن چنان که هست بحث می کند و دیگر عقل عملی است که درباره بایدها و نبایدها و نباید تحقیق می کند. در فلسفه اخلاق ثابت می شود که میان آن دو عقل رابطه خاصی وجود دارد. به این معنا که از عقل نظری و رأی کلی، عقل عملی و رأی جزئی می توان نتیجه گرفت، مثلاً گفته می شود: عقل نظری بر این باور است که: صدق، حسن است(صغری) و هر حسنی شایسته است عمل بشود(کبری)، پس صدق شایسته است عمل بشود(نتیجه) و عقل عملی از این رأی کلی، یعنی نتیجه، نتیجه جزئی می گیرد و آن به این نحو است: این صدق است(صغری) و هر صدقی شایسته است عمل بشود(کبری)، پس این شایسته است عمل بشود(نتیجه).

ص: ۲۰

- ۱- سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ۳/۲۹۹.
- ۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۲۰۲.
- ۳- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۲۱۱.
- ۴- ملک، ۱۰.
- ۵- انفال، ۲۲.
- ۶- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه عقل، قسمت امثال.

این درحالی است که چون اصول مسیحیت غیرعقلانی است بسیاری از متفکران مسیحی چاره ای جز آن ندیدند که بگویند: ایمان بیاورید تا بفهمید و وقتی فهمیدند که این آیین تحریف و منحرف شده است دیگر نمی توانند از آن براءت حاصل نمایند و الا مرتدانند. بعضی از آن ها معتقدند: ایمان دینی اصیل هنگامی ظاهر می شود که عقل به پایان خود برسد(۱)

و این یعنی یا عقل و یا دین. در نتیجه آن که عقل دارد دین ندارد و آن که دین دارد عقل ندارد.

ص: ۲۱

---

۱- - ۱۹۸۶, P ۳۹۷, Pojman, Louise, Philosophy of Religion

### در اصول دین تقلید جایز نیست

نظر به این که جوان چون بیشتر از سلامتی و قدرت جسمی و نشاط و شادابی و صحت روانی برخوردار است، تا حدودی عقاید خرافی در مغز و عقل و قلب او رسوخ پیدا نکرده است و او آلوده به تعصبات جاهلانه‌ی گذشته و حال نگردیده است و دل و روح او آغشته به گناه و دارای علقه به دنیا و متصف به آرزوهای طولانی و پوچ و پیرو هوی و هوس نیست و یا اگر هم باشد، قلیل و در حد کم و عارضی است و او بیشتر دنبال دلیل و برهان است تا تقلید کورکورانه؛

بنابراین می‌طلبید که هرچه زودتر در مورد جهان بینی، به ویژه اصول دین خود مخصوصاً توحید بیندیشد و تعقل نماید و آن‌ها را مجهز به منطق و استدلال نماید تا به اعتقاد وجود خدای واحد قهار نایل آمده و نظام هستی را برای خود موجه نماید و بـه وظیفه خود در قبال خدا و جهان و انسان آشنا گردد و زیر بار مسئولیت الهی برود، در نتیجه به خوشبختی بی‌نهایت و ابدی و ثابت در رسد.

تقلید در مطلق عقاید، به ویژه اصول خمس غیر صحیح و بلا جواز است، لذا صحیح نیست شخصی از کسی که به خداوند سبحان معتقد است، در اعتقادش تقلید و پیروی نماید. وقتی مقلد در ارتباط و توجیه احکام عملی، به وجود خداوند، عزوجل، شک و ریب دارد، باید طبق مقتضای عقلی که خداوند به او هبه نموده است، در مورد توحید، به واسطه نظر در خودش و آفاق، تحقیق نماید تا به اثبات وجودش نایل آید. (۱)

ص: ۲۲

اما در فروع دین اسلام، که عبارتند از احکام شریعت و ابسته به اعمال، استدلال و اجتهاد واجب عینی نیست، بلکه در آن ها، یکی از امور اجتهاد یا احتیاط یا تقلید اعمال می گردد، مشروط بر این که فروع دین از ضروریات ثابت و قطعی در دین نباشد، مانند وجوب نماز و روزه و زکات و... (۱).

انسان از باب قاعده عقلانی «دفع ضرر محتمل، واجب است» و «شکر منعم، واجب است»، بایسته است به وجود (و وجوب) و یگانگی واجب تعالی معرفت برهانی پیدا نماید. (۲)

امام صادق (علیه السلام) در مورد قاعده مذکور به ابن ابی العوجاء، زندق معروف فرموده: «إن یکن الأمر کما تقول \_ و لیس کما تقول \_ نجونا و نجوت و إن یکن الأمر کما تقول \_ و هو کما تقول \_ نجونا و هلکت» (۳)،

یعنی اگر امر و حقیقت همان است که تو می گویی، یعنی احتمال بدهی خداوند و معاد وجود ندارد \_ در حالیکه واقعیت چنین نیست که تو می گویی \_ هم ما نجات پیدا کرده ایم و هم تو و چنانچه واقعیت امر همان است که ما می گوئیم و حداقل احت - مال ب - دهی - م ت - وحید و قیامت، حقیقت دارند \_ در حالیکه واقعیت همان گونه است که ما معتقدیم \_ ما نجات پیدا نموده ایم و تو به هلاکت و شقاوت رسیده ای.

گفتنی است که اصول اعتقادی زیاد است که أهم آن ها پنج قسم است که به ترتیب عبارتند از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد.

عقل حکم می کند که مردم مخصوصاً جوانان با دلیل قویم و برهان یقینی به واجب الوجود احدی و سرمدی باور پیدا کنند و به حقیقت نفس خود آگاه گردند؛ آن نفسی که وقتی آن را شناختند خدا را بشناسند و بدانند سرانجام آن ها به معاد منتهی می شود.

اگر آن ها عقل خود را معطل بگذارند و تفکر ننمایند و یا به دنبال افراد بی ایمان و فاسق بروند، از لحاظ ذهنی بیمار شده، چه بسا برای رهایی از عدم توجه ذهنی خود در مورد نظام عالم هستی و تناقض داشتن در مورد آن و رنج حاصل از آن، به مواد مخدره و خمر و امور غفلت آور و تخیل برانگیز روی آورند و سرانجام تن و روح و فکر آن ها علیل گشته به خسران ابدی نایل و واصل گردند.

ص: ۲۳

۱- - همان، ص ۹۱.

۲- - سید کاظم حسینی حائری، اصول الدین، ص ۱۳، ۱۳۸۵.

۳- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳، ص ۴۷، باب ۳ من کتاب التوحید، حدیث ۲۰.

اسلام دینی است که به تفکر و تعقل بسیار بها می دهد. علی (علیه السلام) می فرماید: لا-عبادة كالتفكر في صنعة الله عز وجل. (۱)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مردی از بنی اسرائیل در جزیره ای سرسبز خدا را بسیار عبادت می کرد. ملکی از خداوند خواست که او را از مقدار ثوابش آگاه نماید و خداوند او را از آن آگاه ساخت و او آن ثواب را قلیل و کم یافت.

پس به او وحی نمود که با آن مرد مصاحبه کند، لذا آن ملک پیش او رفت و گفت: جایگاهت خوب و فقط برای عبادت مناسب است. او گفت: آری. فقط یک عیب دارد و آن این که پروردگاران یک چهارپایی ندارد. لذا اگر الاغی می داشت آن را این جا می چرانیدیم. حال که چرایی وجود ندارد، این علف ها ضایع می شوند.

ملک گفت: خدا الاغ ندارد. او گفت: اگر می داشت مثل این علف ها از بین نمی رفت. پس خدا به ملک وحی نمود: که من به اندازه عقلش به او پاداش می دهم. (۲)

نکته ای که تذکرش لازم است این که جوانان بهتر است در آغاز تحقیق از قرآن و روایات و کتبی که علمای اسلام نوشته اند، در مورد عقاید و جهان بینی و مبانی فکری خود استفاده نمایند که اگر آن ها را فطری و عقلانی و عرفانی و علمی یافتند، بیشتر به صحت و درستی اصول دین پی می برند و به التزام عملی در این خصوص نایل می آیند، علمای امامیه گفته اند: «إِنَّ السَّمْعِيَّاتُ أَلْطَافٌ فِي الْعَقْلِيَّاتِ، بِمَعْنَى أَنَّ الشَّرْعَ مُرْشِدٌ، لَا مُؤَسَّسَ لِمَسْأَلِهِ وَجُودِ الْخَالِقِ الْعَظِيمِ». (۳)

وقتی اصول و فروع دین مورد تأیید عقل گردد، انسان بیشتر موفق به قبول و باور آن ها گشته سعی می کند به وظایف انسانی \_ دینی خود ملتزم گردد، پس سمعیات و امور دینی الطاف خداوند در امور عقلانی محسوب می گردند. در حقیقت قبل از آن که انسان به خداوند عشق پیدا کند خداوند به انسان عشق پیدا نموده است.

### جوان و بهترین طرق به سوی حضرت حق تعالی

بهترین برهان ها برای وجود و یگانگی خداوند برهان صدیقین است و آن برهانی است

ص: ۲۴

۱- - مجلسی، بحار، ۷۱/۳۲۳ و نک: حسین مظاهری، الاخلاق، ۱/۳۴۰، ۱۳۸۹

۲- - کافی، ۱/۹، ح ۱ و حسین مظاهری، الاخلاق، ۱/۱۱۱.

۳- - الفوائد البهیه فی شرح عقائد الإمامیه، ج ۱، ص ۷۵.

که ملازم با صدق محض و محض صدق است. برهان حکمایی که به وسیله آن خداوند را از طریق نفس وجود و خود خداوند می شناسند و سپس به صفات علیا و اسمای حُسنای او و سرانجام به افعال متقنش پی می برند، برهان صدیقین نامیده شده است.

خواجه نصیرالدین طوسی فرموده است: «فإنَّ الصَّديق هو ملازم الصَّديق؛ صدیق، لازمه صدق است» (۱). این در حالی است که متکلمین از افعال و مخلوقات و معلول های حضرت حق به حضرت حق می رسند. برهان صدیقین «لَمّی» است و برهان دیگران «اِئتی» است. اولی به معنای از علل العلیل پی به آن و یا معلول آن بردن است و دومی به معنای از معلول و مخلوق پی به علل العلیل بردن.

راه ها برای اثبات و وصول به وجود خداوند بسیار زیاد است. نقل شده است: «الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ» (۲)،

یعنی راه ها به سوی خداوند به اندازه نَفَس های خلائق است. هر نَفَس موجود زنده ای، یک پدیده است که راهی به سوی پدید آورنده دارد. باز روایت شده است: «لو دلیمت بالارض السفلی لهبطتم علی الله تعالی» و در نسخه دیگر آمده است: «لو أدلیمت بحبل الی الارض السفلی لهبطتم علی الله تعالی»؛ (۳) یعنی اگر خودتان را برای سقوط به زمین اسفل به ریسمانی آویختید، بر خدا هبوط پیدا می کنید. قرآن کریم در این زمینه چه خوب می فرماید: «وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُیَ وُجُوهُ مُؤَلِّیْهَا (فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ)»؛ (۴) برای هر گروهی قبله ای است که خداوند گرداننده روی آن گروه به آن قبله است (پس به جانب کارهای خیر سبقت بجوید).

و فی کل شیء له آیه

تدلّ علی أنه واحد (۵)؛

و در هر چیزی برای خدا آیت و نشانه ای است که دلالت می کند که او یگانه است.

اگر به هر در و دیوار عالم طبیعت بنگریم توحید و مظهریت حضرت حق تعالی نمایان است. قرآن می فرماید: «وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُخْصُوهَا» (۶)؛ اگر بخواهید نعمت های خدا

ص: ۲۵

۱- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۶۷.

۲- نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۲، متن و تعلیقه سبزواری.

۳- نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۴، متن و تعلیقه سبزواری.

۴- بقره، ۱۴۸.

۵- نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۱۰۸، تعلیقه سبزواری.

۶- نحل، ۱۸.



را شماره کنید، هرگز نمی توانید آن ها را به شمار آورید. و نعم ما قیل:

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است

دل ندارد که ندارد به خ\_داوند اق\_رار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار(۱)

خلاصه این که انسان از هر طریق علمی که طی طریق نماید به حضرت رب العالمین می رسد.

تمام مخلوقات و ممکنات، هماهنگ و واحد و مظهر و جلوه و رشحه ی حضرت حق تعالی اند، لذا هر علمی که کاشف از جلوه ای از جلوات عالم طبیعت باشد و مخصوصاً فلسفه و حکمت و عرفان و قرآن و روایات، که نظر به عمق نظام هستی دارند، سر از توحید و خداشناسی در می آورند. تمام کوچه و پس کوچه های عالم طبیعت راهی به شاه راه حضرت احدیت دارند، چون غیر از او حقیقتی نیست. علوم قبل از آن که کاشف روابط پدیده ها باشد کاشف خداوند است.

بهر رنگی که خواهی جامه می پوش

ک\_ه من آن قد رعن\_ا می شناسم(۲)

تمام کوچه و پس کوچه های عالم تکوین، راهی به سوی او دارند، چون غیر او حقیقتی نیست.

غیرتش غیر در جهان نگذاشت

زی\_ن سبب اصل جمله اشی\_ا شد

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد سعد بن عباده فرموده است: إِنَّهُ لَغَيُورٌ وَأَنَا أَعْيُرُ مِنْهُ وَاللَّهُ أَعْيُرُ مِنِّي(۳)؛ او غیور است و من از او غیورترم و خدا از من غیورتر است.

قرآن در این باب چه زیبا و کوتاه و گویا می فرماید: "وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ"؛(۴) مشرق و مغرب از آن خداوند است، پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست. بدون شک خدا فراخ رحمت و داناست.

وقتی جوانان به چنین بیشی دست یافتند، خداوند را ناظر بر اندیشه ها و اخلاق و

- ۱- - نک: احمد بهشتی، غایات و مبادی، ص ۳۰۷.
- ۲- - نک: حسن زاده، دو رساله مثل و مثال، ص ۵۳.
- ۳- - محمد حسین حسینی طهرانی، روح مجرد، ص ۵۹۶، ۱۴۱۸ ق
- ۴- - بقره، ۱۱۵.

اعمال خود قرار داده، از خطا و عصیان مصون می گردند و به آرامشی غیر قابل توصیف واصل می شوند.

هرچند در مورد خداوند راه ها زیادند اما جوانان، به ویژه فرهیختگان از آن ها بایسته است بهترین برهان ها را برگزیده به برهان های سست متمسک نشوند و سؤال های بچگانه و شبهات خام و ناپخته را از خود دور نمایند و در مورد توحید و به طور کلی عقاید، با استدلال و برهان توأم و همراه باشند.

### توحید و اظهار نظر غیر متخصص ها

بعضی از جوانان دور از فرهنگ اسلامی می پرسند خدا کجاست؟ و از کجا آمده است؟ و چرا علها لعل گشته است؟ چرا دیگری علها لعل نشده است؟ و... آن ها باید بدانند خداوند که عالم طبیعت را خلق نموده است مکان را هم او آفریده است، چون مکان فرع بر جسم و ماده است. خدای مکان آفرین، در مکان محصور نمی گردد. وقتی کل مکان، مکان ندارد چگونه خداوند، مکان داشته باشد. وقتی او به همه چیز محیط و عین هستی مطلق و بی نهایت است، لذا جایی نیست که خداوند نباشد تا نوبت رسد به این که پرسیم او از کجا آمده است. رفت و آمد مربوط به وجود محدود است، نه وجود فراگیر و محیط و خالص.

در واقع حقیقت وجود دومی ندارد و دومی آن همان وجود است. به همین دلیل در فلسفه ثابت شده است: صرف الشیء لایتنی و لایتکرر. در این خصوص ملاهادی سبزواری می فرماید:

اما الوجود ما له من ثانی

لیس قـری و راء عبّادان(۱)

او عین هستی و یگانه و دارای همه ی کمالات است، لذا علها لعل بودن تنها به او می برازد. در واقع او چون ذاتاً علها لعل است، درست نیست پرسیم به چه دلیل او عله العلل شده است. زیرا امر ذاتی تعلیل بردار نیست و بقیه موجودات، ذاتاً معلول و مخلوق و از حیث ذاتی معدومند و نسبت به وجود و عدم علی السویه اند، بنابراین وقتی موجود شدند می توانیم پرسیم چرا موجود شدند، برای این که وجود آن ها ذاتی آن ها نیست، بلکه عارضی است و عروض امر عارضی، علت و دلیل می خواهد. ممکن، از جهت ذاتش معدوم

ص: ۲۷

است ولی از حیث علتش موجود. یعنی وجود عارض ماهیات می شود و امر عارضی تعلیل بردار است.

اگر انسان به ویژه جوان معرفت نفس پیدا کند، بسیاری از مشکلاتش راجع به توحید و جهان بینی حل می گردد و پی به وجود خدا می برد و عقایدش صحیح می گردد.

جوانان باید روز به روز سطح معرفت ربوبی خود را بالا- ببرند و پیش صاحب فن، تلمّذ نمایند و مطالعاتشان را در این باب تعمیق ببخشند و بدانند متّبع آن ها برهان و دلیل قویم است. (۱)

بی زارم از آن کهنه خدایی که تو داری

هر لحظه مرا تازه خدای دگرستی (۲)

و حس زاده آملی گفته است:

آن خدایی که تو پرستی نه خدای حسن است

که حسن را به خداوند خدای دگر است (۳)

سخنان سخیف و بی ارزش در مورد خداوند و به طور کلی در مورد عقاید سبب می شود عده ای از دین و اصول آن متنفر گردند. در واقع نباید انسان بهانه به دست کسانی بدهد که روی خوشی با تعقل و تدبیر ندارند. فاسقان، تنها دنبال این دسته از افرادند تا وجدان خود را راضی نمایند.

مس- ایل و مباح- ث اعتقادی، تخصصی است و هر کسی حق ورود و اظهار نظر در آن ها ندارد و اساساً بد دفاع نمودن از چیزی بدتر از انکار آن است.

آقای مطهری می نویسد: کشیشی می خواست «اصل غایت» را اثبات نماید، لذا گفت: علت این که خطوط منظم روی «طالبی» کشیده شده این است که وقتی می خواهیم طالبی را برای افراد خانواده تقسیم نماییم، قبلاً محل گذاشتن کارد مشخص باشد تا عادلانه تقسیم نماییم و جار و جنجال به وجود نیاید. آن وقت اگر کسی از او پرسد چرا خریزه این چنین نیست، از پاسخ صحیح عاجز می ماند.

نظیر آن، سخن شخصی است که می گفت: چرا خداوند به کبوتر بال داده است اما به شتر نداده است؟ جواب می داد: اگر شتر بال می داشت دیگر برای ما زندگی نمی ماند. شتر

ص: ۲۸

۲- - حسن زاده آملی، دو رساله مثل و مثال، ص ۱۷۵، ۱۳۸۲.

۳- - حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیہات، نمط ۳، ص ۹۹۸، ۱۳۹۴

پرواز می کرد و روی پشت بام ما می نشست، لذا خانه خشت و گلی ما خراب می شد. او نمی داند اساساً شتر به بال نیاز ندارد.

از کسی پرسیدند چه دلیلی بر وجود خدا هست. گفت: «تا نباشد چیز کی مردم نگویند چیزها».<sup>(۱)</sup>

عده ای برای دلیل توحید می گویند: به این دلیل یک خدا وجود دارد که چند خروس در یک قفسه با هم نمی سازند. این استدلال، مثل استدلال های قبل، علیل و غیر کارشناسی است، زیرا می توان خدایانی را فرض نمود که برای تکوین عالم با عقل و مشورت کار می کنند، چنانکه چند نفر برای اداره ی شهری و یا کارخانه ای همکاری و همیاری و مشورت می کنند.

### اثبات خداوند از راه برهان صدیقین

چون مخاطب این کتاب بیشتر دانشجویان جوان و فرهیخته و اهل تعقل و اندیشه و چه بسا طلاب علوم دینی و اهل علم است و آنان در خصوص عقاید، مخصوصاً توحید دنبال دلیل قویم اند، نه تقلید علیل و از معقولات به خوبی استقبال می کنند و این که آن ها مصداق قول معروف و مشهور: «نحن أبناء الدلیل نمیل حیث یمیل؛ ما فرزندان دلیل هستیم. هر جا دلیل میل کند میل می کنیم» اند و به ویژه این که قرآن سبب اصلی ورود اهل دوزخ را به دوزخ، عدم استماع سخن حق و تعقل نمودن آنان دانسته می فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»<sup>(۲)</sup>. بنابراین سبب اصلی ورود انسان به بهشت به کار گرفتن عقل است.

عقل در اصطلاح شش معنا دارد که اهم آن ها عبارتند از: ۱. قول امام صادق است که فرمود: العقل ما عبّد به الرحمن و اکتسب به الجنان ۲. نفس ناطقه است که به وسیله آن، انسان از سایر جانوران جدا می شود. ۳. ملکه ای که در نفس انسان وجود دارد و او را به اختیار خیرات و اجتناب از شرور فرامی خواند...<sup>(۳)</sup>.

و علی الأخص این که ملاصدرا فرموده است: «فاعلم أن المتبع هو البرهان؛ پس بدان که

ص: ۲۹

۱- شهید مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، ص ۱۸۶.

۲- ملکه، ۱۰.

۳- محمد جمیل حمّود، الفوائد البهیه، ج ۱، ص ۵۲، ۱۴۲۵.

مورد تبعیت، تنها برهان است»<sup>(۱)</sup>، چنانکه بیان شد \_ ضمن این که بیان شد: بایسته و شایسته است مطالب در باب اصول دین، مخصوصاً توحید، مختصر و مفید و کوتاه و گویا باشد، می طلبد تنها به برهان صدیقین و عرفا در باب توحید اکتفا شود و اگر از استدلال های دیگران استفاده شود استطرادی و حاشیه ای و از روی ناچاری است و لاغیر.

خلاصه برهان صدیقین چنین است: وقتی به اصل وجود و بحث هستی و محض واقعیت توجه شود قبل از هر چیز خدا و یگانگی او اثبات می گردد. چون حقیقت هستی به هیچ وجه عدم نمی پذیرد، یعنی ضروری الوجود است و محال است معدوم گردد و غیر از هستی یا ماهیت و چیستی است که طبق نظر صائب ملاصدرا اعتباری و جعلی و قراردادی و غیر اصیل و در حکم نیستی است و یا عدم است که وجود ندارد تا در مقابل هستی خداوند قد علم نماید و دومی او به حس اب بی ای د. و واجب الوجود یگانه ج ز آن چه گفته شد نیست، پس حقیقت وجود همان واجب الوجود است.

ه\_ستی از لحاظ خود هستی، معلول نیست، بلکه هستی از حیث این که جسم و

جسمانی و این که توأم با محدودیت باشد معلول و وابسته است. تمام ممکنات موجود، مرکب از هستی و محدودیت و سلب هستی اند، یعنی آن ها مرکب از وجود و ماهیت و متحصل و لا متحصل اند. ماهیت در اینجا به معنای حد وجود است. چون هستی مقید و محدود گردید معلول و وابسته به علها لعل می گردد. پس هستی از حیث نفس هستی معلول نیست و الا تناقض و خلف و تحصیل حاصل پیش می آید که محال اند.

خلاصه برهان، آن هم بر طبق شکل بدیهی الانتاج اولی منطقی چنین است: حقیقت وجود، پذیرای عدم نیست و هر آنچه پذیرای عدم نباشد، واجب الوجود است، پس حقیقت وجود، واجب الوجود است<sup>(۲)</sup> و از همه بیان ها جالب تر و زیباتر، کلام علی (علیه السلام) است که می فرماید: «دلیل آیه و وجوده اثباته و معرفته توحیده»<sup>(۳)</sup>؛

دلیل وجود خداوند آیاتش می باشد (برهان اِنئی) و وجود او اثباتش است (برهان لَمئی و صدیقین) و معرفتش باعث اعتقاد به توحیدش می شود.<sup>(۴)</sup>

موجود از هر جهت بی نهایت که «فوق ما لایتناهی بما

ص: ۳۰

۱- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۳، ص ۱۰۸.

۲- - محمد حسین فاضل تونی، الهیات، ص ۵۳.

۳- - نک: علامه محمد حسین طباطبایی، علی و فلسفه الهی، ص ۴۴؛ المیزان، ج ۶، ص ۱۰۷؛ مائده، ۷۳.

۴- - رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۳۳.

لایتناهی مده و شده و عده» است، یکی بیش نیست، آن هم نه یکتائی عددی، بلکه یکتائی وجودی و سعی.

آن فرد که غیر او احد نیست

اصل عدد است و از عدد نیست

صدیقین، که در رأس آن ها ملاصدرا است، چون به حقیقت وجود می نگرند و هستی را قطع نظر از هر قید و اضافه ای تحت مطالعه قرار می دهند اولین چیزی که کشف می کنند ذات و هویت واجب الوجود و علت نخستین است، سپس از ذات واجب الوجود به صفات علیا و اسماء حسناى او و سرانجام به افعال و آثار و معلولاتش که هستی بحت و محض و خالص نیستند و هستی های محدود و توأم با سلب ها و عدم هایند، استدلال می کنند (۱) و می رسند.

قرآن در این زمینه می فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ» (۲) و باز می فرماید: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ \* أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئِهِ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ» (۳) نتیجه این که خود خداوند شاهد برای خودش و محیط بر هر چیزی است.

آفت\_اب\_آم\_د\_دلیل\_آفت\_اب

گر دلیلت باید از وی رخ متاب

ملاصدرا در این مورد فرموده است: أسدّ البراهین و أشرفها الیه، هو الذی لا یكون الوسط فی البرهان غیرها بالحقیقه، فیکون الطريق الی المقصود هو عین المقصود؛ (۴)

محکم ترین دلایل و شریف ترین آن ها به سوی خدا، آن است که حدّ وسط در برهان تنها «خدا» باشد، پس طریق مقصود، عین مقصود است.

علامه طباطبایی از طریق برهان صدیقین به اثبات وجود خداوند پرداخته می نویسد: وجود، حقیقت عینی و واحد و بسیط است و اختلاف ذاتی میان افراد آن، جز به نقص و کمال و شدّت و ضعف نیست و نهایت کمال وجود، حقیقتی است که تمام تر از او نباشد و این که تمام، قبل از نقص و فعل، قبل از قوه و وجود، قبل از عدم است. (منظور از قبلت، قبلت ذاتی است، نه زمانی)؛

ص: ۳۱

۱- شهید مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، ص ۹۶.

۲- آل عمران، ۱۸.

۳- فصلت، ۵۳-۵۴.

۴- ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۳-۱۴.



پس در این صورت وجود یا بی نیاز از غیر است که آن واجب الوجود بالذات است یا ذاتاً نیازمند به غیر است که آن، همان افعال و آثار و جلوات اوست که قوامی به جز واجب الوجود ندارند، زیرا روشن شد که حقیقت وجود هیچ نقضی ندارد و نقص به سبب معلولیت آن است و معلول، مساوی علت نیست و این وجود که مرکب از ماهیت و وجود است، ذاتاً محتاج و دارای امکان فقری (۱) است، (۲) نه امکان ماهوی مورد قبول مشائیان.

### نقدی بر اثبات واجب تعالی از طریق غیر برهان صدیقین

بعضی مثل طبیعین از طریق حرکت به محرک غیر متحرک و واجب الوجود می رسند که برهانشان شامل مجردات نمی شود و عدیدی مانند متکلمین از راه حدوث زمانی به خداوند و قدیم زمانی، واصل می شوند. آن ها می گویند: چون در زمان گذشته ی خیلی دیر موجودات نبودند، خداوند اراده نمود آن ها را خلق نماید. در حقیقت آن ها ملاک نیاز مخلوق به واجب تعالی را حدوث زمانی و خارج از ذات مخلوقات می دانند و تعدادی مانند مشائیان از طریق امکان ماهوی به اثبات خداوند نائل می آیند.

آن ها بر این باورند که نسبت ماهیت به وجود و عدم علی السویه است و باید عله العلل و قدیم ذاتی وجود داشته باشد تا وجود و یا عدم را برای آن ماهیت ترجیح دهد. طبق نظر آن ها ملاک نیاز معلول به علت، حدوث ذاتی و امکان ماهوی و امر ذاتی است. تمام آن ها از طریق غیر واجب الوجود به اثبات واجب الوجود پرداخته اند که این، نقص است، بر خلاف ملاصدرا و تبـعه ی او که هـ از طریق حقیقت وجـود و صـرف هـ سـتی بـه ذات اقـدس الـه رسیده اند.

در کتاب حکمت برین آمده است: حدوث زمانی، مورد تأیید بسیاری از متکلمین و عوام مردم است. آن ها معتقدند: در لحظه وجود شیء بعد از عدم آن، نیاز به علت اثبات می شود تا آن جا که عدّه ای از آنان ایا ندارند که بگویند: اگر واجب الوجود پس از ایجاد عالم نابود گردد، ضرری به ممکنات نمی رسد. سبحانه و تعالی عما یقول الجهال علواً کبیراً. (۳)

ص: ۳۲

- ۱- - امکان فقری، یعنی نحوه وجود به گونه ای باشد که ذاتاً نیاز به علت دارد و هویتش تعلقی الـکون و الـوجود است.
- ۲- - علامه طباطبایی، نهاییه الحکمه، مرحله ۱۲، فصل ۱، ص ۲۶۹.
- ۳- - رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۲۲۷؛ عبدالرزاق لاهیجی، شوارق الالهام، فصل ۱، مسئله ۳۶؛ ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، نمط ۵.

ملاصدرا در این زمینه می فرماید: چقدر سخافت زیاد دارند کسانی که معتقدند، حاجت عالم به قیوم آسمان ها و زمین و مَنْ فیهما و ما علیهما، در حال حدوث زمانی است، نه در حال بقا (آن ها می بایست واجب تعالی را هم علت محدثه می دانستند و هم علت مبقیه، نه تنها فقط علت محدثه) تا آنجا که بعضی از اینان، از روی جهل یا عناد تصریح کرده اند که عدم باری تعالی، ضرری به وجود عالم نمی رساند، چون حوادث با احداثش ایجاد شده اند و این غایت جهل و فساد در اعتقاد است (۱) و ملاهادی سبزواری در این باب فرموده است: هر کس که چنین سخنی گفته باشد باید خاک در دهانش ریخت؛ من تفوه بانه لو جاز علی الباری تعالی العدم لما ضرّ وجود العالم فاحثُ الترابِ فی فیه. (۲)

## اثبات عرفانی واجب تعالی و تقدس:

### الف. وجه مشترک و مختلف میان عرفان و حکمت

وجه مشترک عرفان با حکمت الهی این است که هدف هر دو «معرفه الله» است. اما وجوه اختلاف این است که اولاً از نظر حکمت و فلسفه الهی هدف، معرفت نظام هستی است آن چنانکه هست. معرفتی که هدف حکیم است، نظامی را تشکیل می دهد که معرفه الله رکن مهم این نظام است. عرفا می گویند: هدف منحصر به معرفه الله است. از نظر عرفان همه چیز در پرتو معرفه الله و از وجهه ی توحیدی باید شناخته شود. تمام موجودات فانی در حقیقت وجود واجب تعالی اند، مثل فناء ظل و سایه در شمس، چنانکه علی (علیه السلام) فرموده است: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله» (۳)

و فیه و معه و بعده.

دلی کز معرفت نور و صفا دید

بهر چیزی که دید اول خدا دید

ملاصدرا در ادامه سخن مولی علی (علیه السلام) می فرماید: فکما أنه تعالی فی الاول «کان الله و لم یکن معه شیء» و لا اسم و لا رسم و لا سماء و لا ارض و لا غیر ذلك، کذلک فی الآخر لا یبقی الا وجهه. (۴)

ثانیاً. معرفت مطلوب حکیم، معرفت فکری و ذهنی است ولی معرفت مطلوب عارف،

ص: ۳۳

۱- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۲۲۰، تعلیقه سبزواری.

۳- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۲۸۴، تعلیقه سبزواری.

۴- - ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۷۸۰، ۱۳۸۲.

معرفت حضوری و شهودی است. حکیم، طالب علم یقین است و عارف، طالب عین یقین. از همین باب، داستان ابن سینا و ابوسعید ابی الخیر است که بعد از سه روز ملاقات آن دو در نیشابور، وقتی از ابن سینا پرسیدند ابوسعید را چگونه یافتی؟ گفت: آنچه را من می دانم او می بیند و وقتی از ابوسعید پرسیدند ابن سینا را چگونه یافتی؟ گفت: آنچه را می بینم او می داند. (۱)

روایت شده که وقتی عالم یهودی یا ذِعلَب نزد امیرالمؤمنین آمد و پرسید آیا تو پروردگارت را موقع عبادت می بینی؟ حضرت فرمود: وای بر تو! شایسته نیست پروردگاری را عبادت کنم که او را نبینم. پرسید: چگونه او را دیده ای؟ فرمود: «ویلک لا تدرکه العیون فی مشاهده الأبصار ولكن رأته القلوب بحقائق الايمان». (۲)

تفـاوت معرفت با علم این است که اولی از ماده «عُرِف» به معنای یال است که لازمه آن معنا اتصال است، لذا معرفت به علم حضوری نزدیک تر است تا به علم حصولی. بر همین اساس بعضی گفته اند: ان المعرفة أخص من العلم، لأنها علم بعین الشیء مفصلاً عما سواه، (۳) یعنی معرفت اخص از علم است، برای این که معرفت، علم به عین و واقعیت شیء است که همان علم حضوری می باشد و آن از غیرش، که علم حصولی است، جدا می گردد و به وسیله آن خصوصیات، عرفا از علما و حکما متمایز می گردند.

بسیاری از روایات از قبیل این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «رأیت ربی فی احسن صورہ» (۴) و باز فرموده است: «رأیت ربی فی صورہ شاب» (۵) و در مورد علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ان علیاً ممسوس بذات الله»؛ (۶) یعنی علی (علیه السلام) قطعاً ذات خداوند را قلباً و عقلاً مس و درک نموده است و به قول قرآن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْنَا أَنْفُسُكُمْ» (۷) و بر

ص: ۳۴

- ۱- محمد کریمی زنجانی اصل، حکمت و معنویت، ص ۲۱۲ و ۲۳۰.
- ۲- کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۸.
- ۳- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ج ۱، ص ۴۶.
- ۴- نک: ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۴۷۰.
- ۵- نک: ابن عربی، الفتوحات المکیه، السفر الثانی، ص ۱۱۴.
- ۶- نک: تحفه، رسائل فلسفی، ص ۱۹۱. قال رسول الله: لا تسبوا علیاً فانه ممسوس فی ذات الله (ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ۱/۶۸)؛ به علی دشنام ندهید، زیرا او شیفته در ذات حضرت حق است.
- ۷- مائده، ۱۰۵.

طبق فرمایش های حضرت ختمی (صلی الله علیه و آله) (۱) که می فرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و «أعرفكم بنفسه أعرفكم بربه» و «من رأى فقد رأى الحق» و «أبیت عند ربی يطعمنی و یسقینی»، همه از باب علم حضوری و معرفت درونی و قلبی و نفسانی است، چرا که آن ها معصوم و مصون و محفوظ از گناه اند، لذا نفوسشان آینه ی تمام نمای حضرت رب العالمین است.

ثالثاً. وسیله ای که حکیم و فیلسوف به کار می برد عقل و استدلال و برهان است، اما وسیله ای که عارف به کار می برد قلب و تصفیه و تهذیب و تکمیل نفس است. خداوند به حضرت داود فرموده است: «فَرَّغْ لِي بَيْتًا. أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ لِأَجْلِ» (۲)؛ یعنی خانه دلت را تنها برای من (خدا) از اغیار خالی و فارغ کن. من نزد کسانی هستم که به خاطر من دل شکسته اند. انکسار قلب و تصفیه دل، سبب حضور حضرت حق تعالی در آن است. این به اصطلاح از باب «تعلیق الحکم علی الوصف، مشعر بالعلیه» (۳)

است، چنانکه بیان گردید و از آن طرف خداوند بیان می دارد: «هَيْلُ أُبَيْتِكُمْ عَلَيَّ مَن تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ \* تَنْزَلُ عَلَيَّ كُلُّ أُمَّةٍ أٰثِمٍ» (۴)

#### ب. اشاره به سخنان عرفا در خصوص ذات اقدس الهی

عرفا به سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرموده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» توجه خاص و ویژه ای دارند، چون آن ها می گویند: اگر انسان خود را منزّه و مزکّا و بی غل و غش کند، نور «نور الانوار» به قلب او می تابد و خدا را از طریق نفس مستقیماً وجدان می نماید.

در آن روایت یک نوع برهانی نهفته است که راه و رهرو و مقصد یکی است. انسان می رسد به مرحله ای که حلاج گفت: انا الحق و لیس فی جُبتی غیر الله و رأیت حبیبی بعین قلبی. فقلتُ: من أنت؟ قال: أنت (۵) و بایزید بسطامی گفته است: لیس فی دلّقی سواه. (۶) و وی

ص: ۳۵

۱- - ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۶.

۲- - سهروردی، لغت موران، ص ۳۱۰ و ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۵۴۴.

۳- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۶.

۴- - شعراء، ۲۲۱ و ۲۲۲.

۵- - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، بستان القلوب، ص ۳۷۷.

۶- - علی اخگر، نهاییه الظهور، با مقدمه محمد کریمی، ص ۱۱۱.

گفت: سبحانی ما اعظم شأنی. چه خوب گفته است امیر خسرو:

من تو شدم تو من شدی من تن شدم تو جان شدی

تاکس نگوید بعد از این: من دیگرم تو دیگری (۱)

از همین باب است پاسخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) که وقتی از آن حضرت پرسیده شد خداوند کجاست فرمود: فی قلوب عباده. (۲)

حال این سؤال مطرح است که چرا پیامبر و اهل بیت او این چنین شطحیاتی (سخنانی به ظاهر خلاف شرع) از خود بروز ندادند؟ برای این که آن ها نظیر حلاج و بایزید و... به محو (فنا) منیت در ذات حضرت حق) و محق (محو منیت و آثار آن در ذات احدیت) واصل شدند ولی آن ها به حالت صحو (بقای بعد از فنا و هشیاری بعد از مستی و سکینت و آرامش و اطمینان) واصل نشدند، در حالیکه حضرت ختمی (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) به تمام آن مقامات و حالات رسیدند. افزون بر آن، آن ها وظیفه داشتند مطابق فهم مردم با مردم سخن بگویند و اسرار را برای عموم افشا نمایند. کما این که قرآن می فرماید: "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ" (۳)

با این حال هیچ عارفی ادعا ندارد می تواند به کنه ذات حضرت حق دست یازد. آن ها معتقدند عارف تنها قادر است خدا را کشف و شهود نماید، پس اکتشاف، مقبول است و اکتناه، مردود.

در اسفار آمده است: محقق سهروردی در «شجره ی الهیه» گفته است: الواجب لذاته اجمل الأشياء و اکملها...؛ (۴) واجب الوجود بالذات زیباترین اشیا و کامل ترین آن هاست، برای این که هر جمال و کمالی، رشحه و آیه و ظل و فیض جمال و کمال اوست، چرا که او دارای جلال ارفع و نور اقهر است. او به سبب کمال نوریت و شدت ظهورش، محتجب و مستور و پوشیده است. حکمای متأله و عارف به وسیله او، او را مشاهده و شهود و کشف می نمایند، نه این که به کنهش برسند، زیرا شدت ظهور و نیروی درخشش او و از آن

ص: ۳۶

۱- نک: محمد کریمی زنجانی اصل، حکمت اشراقی در هند، ص ۱۴۶.

۲- نک: ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، ص ۴۰.

۳- حجر، ۲۱.

۴- ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۱۱۵.

طرف ضعف ذات مجرد نوری ما، مانع است که به کنه او راه یابیم؛

چنانکه شدت ظهور خورشید و قوت نور آن، مانع است از این که چشم‌ها به کنه و ذات و حقیقت آن برسند (با چشم نمی‌توان به ظاهر خورشید نگریست تا چه رسد به باطن آن)، چرا که شدت نوریت خورشید، حجاب خورشید است، در حالیکه ما حق تعالی را می‌شناسیم و او را مشاهده و شهود و کشف می‌نماییم ولی به او احاطه علمی نداریم، چنانکه در وحی الهی وارد شده است: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا \* وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» (۱).

عرفا به عکس فلاسفه خداوند را از همه چیز روشن‌تر می‌دانند و خود را در عقبات و کوچه و پس کوچه‌ها و کوره راه‌های صعب‌العبور عقل و برهان و استدلال قرار نمی‌دهند. آن‌ها مانند محیی‌الدین خدا را حاضر و عالم را غایب محسوب می‌دارند. آن‌ها بر این باورند که باید درون را با عبادت مخلصانه و سیر و سلوک الهی صیقلی داد تا خورشید حقیقت در آن منعکس گردد. آن‌ها بر این باورند که آن کس که ما را خلق کرده به ما عنایت دارد و خود را به ما نشان خواهد داد؛ زیرا قبل از این که انسان عاشق خداوند بشود او عاشق انسان بوده است.

شیخ اشراق در بعضی از آثار فارسی شیرین خود آورده است: بعضی، از یکی از متصوفه پرسیدند که: ما الدلیل علی وجود الصانع؟ فقال: قد اغنی الصباح عن المصباح؛ (۲) یعنی دلیل بر وجود صانع چیست؟ جواب داد: صبح روشن از چراغ بی‌نیاز است. سهروردی از عمر نقل کرده است که: رأی قلبی ربّی و از علی (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: لو کشف الغطاء ما ازددتّ یقیناً، (۳)

یعنی اگر پرده برطرف گردد یقین من نسبت به خدا زیاد نمی‌شود و این منافات با مراتب یقین ندارد. دنیا و آخرت برای آن حضرت یکسان است، لذا باور و اعتقادش به حضرت اله کم و زیاد نمی‌گردد. ملاصدرا از بعضی از عرفا نقل کرده است که گفته‌اند: عرف ربّی برّبی و لولا ربّی ما عرفت ربّی؛ (۴)

یعنی من

ص: ۳۷

۱- - طه، ۱۱۰-۱۱۱.

۲- - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، صفیر سیمرخ، ص ۳۱۷.

۳- - همان، ص ۳۱۸.

۴- - محمد خامنه‌ای، المظاهر الالهیه، ص ۱۶.

پروردگارم را به وسیله پروردگارم شناختم و اگر ربّ من نبود، ربّ و پروردگار خویش را نمی شناختم. یکی از عرفا گفته است: *عرفت ربّی بعین ربّی*.

## صفات خداوند

وقتی ثابت شد که اصالت با وجود است هر صفتی که سر از کمال و جمال و وجود در آورد خداوند متصف به آن است. به عبارت دیگر حضرت حق مبدءاً هر کمال وجودی است و مبدءاً کمال، فاقد آن کمال نیست. پس در ذات خداوند حقیقت هر کمالی که از او افزایه می گردد وجود دارد و این همان عینیت ذات خداوند با صفات است. (۱) یعنی این صفات طبق نظر حکما و متکلمان امامیه مفهوماً مغایر یکدیگرند، ولی در مصداق عین یکدیگر و عین ذات خداوند اند. (۲)

البته آن سخن با کلام علی (علیه السلام) که می فرماید: «کمال الاخلاص له، نفی الصفات عنه» (۳)، منافات ندارد، یعنی کمال اخلاص برای خداوند نفی صفات از اوست، زیرا مراد آن حضرت نفی صفاتی است که غیر از وجود ذات او است. او هیچ صفتی زاید بر ذات ندارد و چنان که بیان شد ذات او مصداق تمام نعوت و صفات کمالی است که سر از صترف الوجود در می آورد (۴)، نه صفاتی که ناشی از عدم می شود، مانند جهل و ضعف و نه صفاتی که ناشی از ماهیت است، مثل محدودیت، چون یکی از معانی ماهیت حد وجود است.

اساساً ماهیت و حدّ، لازم و ملزوم یکدیگرند. هر چیزی که تعریف ماهوی می شود محدود به همان تعریف می گردد، لذا شامل اشیا دیگر نمی شود.

آن حضرت در ادامه می فرماید: «الشهادة کل صفة أنها غیر الموصوف و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة» که اشاره به برهان نفی صفات عارض بر ذات خداوند دارد. (۵)

خلاصه این که آن حضرت به اعتباری خدا را متصف به صفاتی دانسته و به اعتباری نفی صفات نموده، می فرماید: «الذی لیس لصفته حد محدود و لا نعت موجود». (۶)

ص: ۳۸

۱- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۶۲ و نک: حسین مظاهری، الاخلاق، ۱/۲۹۴، ۱۳۸۹.

۲- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، الواح عمادیه، ص ۱۴۰.

۳- نهج البلاغه، اوائل خطبه ۱.

۴- ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۴۰.

۵- همان.

۶- نهج البلاغه، آغاز خطبه ۱.

بعضی گفته اند: منظور از «کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه» این است که باید خداوند را از صفات آفریدگان میرا دانست، چنان که در ادامه در وصف فرشتگان آمده است: «لا یجرون علیه صفات المصنوعین»<sup>(۱)</sup> که با توجه به آنچه بیان شد، استدلالشان تمام نیست.

امام صادق (علیه السلام) از هشام بن سالم می پرسد: آیا خداوند را توصیف می نمایی؟ گفت: بله! «هو السميع البصیر». فرمود: این ها صفاتی است که مخلوقات در آن شریک اند. پرسید: شما چگونه توصیف می فرمایی؟ فرمود: هو نورٌ لا ظلمةَ فیهِ و حیاة لا موتَ فیهِ و علم لا جهلَ فیهِ و حق لا باطلَ فیهِ.<sup>(۲)</sup>

آنچه آن امام همام فرموده است همان «بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها» است، یعنی حقیقت بسیط، همه ی اشیا و محیط بر آن ها و دارنده ی همه ی کمالات آن هاست. خلاصه این که او «کل الوجود و کله الوجود و کل العلم و کله العلم و...» است که کل الوجود، همان، «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» است و کله الوجود، یعنی حضرت حق بحت وجود و محض هستی است و ماهیت ندارد.<sup>(۳)</sup>

برخی از اندیشمندان مسلمان میان اسم و صفت خداوند تفاوتی این چنین نهاده اند که: اسم مشتق است، چون علیم و قدیر و سمیع و بصیر و غیرهم و صفت مبدأ اشتقاق است، مانند علم و قدرت و سمع و بصر و...<sup>(۴)</sup>

### صفات خدا از نظر متکلمان

اشاعره معتقد به صفات هفتگانه اند. آن ها می گویند: آن صفات زاید بر ذات خداوند د و لازم آن ذات و قدی م به ق دم ذات اویند. آن ها ذات خداوند را با آن صفات، «قدمای ثمانیه» دانسته اند که این، یک نوع، شرک خفی است.

معتزله می گویند: اتصاف ذات خداوند به آن صفات این است که فعلی که صادر از آن

ص: ۳۹

۱- قطب الدین راوندی، منهاج البراعه، ج ۱، ص ۴۹-۴۵.

۲- توحید صدوق، باب ۱۱، صفات ذات و افعال، حدیث ۱۴.

۳- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۷۳.

۴- حکیم سبزواری، اسرار الحکم، ۵۵، ۱۳۸۰.



ذات می شود، مثل فعل کسی است که متلبس و متصف به آن صفات شده است، پس معنای این که آن ذات عالم است، این است که در اِتقان و اِحکام و دقت جهاتش نسبت به چیزی، مثل فعل عالم، کار انجام می دهد ولی در واقع عالم نیست و همچنین است در بقیه صفات.

لازمه سخن آن ها ن\_یاب\_ت داش\_تن و ن\_ائب\_مناب و قائم مقام بودن ذات خداوند از صفات و خالی بودن آن ذات از آن هاست. در حقیقت آن ها می گویند: در مورد صفات خداوند نتیجه را منظور بدار و مبادی را رها ساز، یعنی «خذ الغایات و اترك المبادی» (۱). نتیجه سخن این که: هو عالم، قادر، حی و لا اُثبت له علماً و لا قدره و لا حیاه (۲).

کَرامیه (گروهی که منسوب به محمد بن کَرام اند) بر این باورند که صفات خداوند زاید بر ذات او و حادثند که این نظریه بدیهی البطلان است. زیرا ذات خداوند را خالی از صفات دانسته اند و دیگر آن که ذات او دارای ماده ی قابل و پذیرای صفاتی است که آن ها در آن حادث می شوند که لازمه اش ترکیب و امکان است (۳).

برخی از متکلمین صفات ثبوتی و کمالی خداوند را هشت صفت دانسته اند که عبارتند از: غنی و عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر و مرید و متکلم. اشاعره به جای متکلم به کلام معتقدند و صفت غنی را جزء آن صفات نشمرده اند، (۴) در حالیکه صفات کمالی را نمی توان به شماری خاص محدود نمود و همچنین است صفات سلویه.

## انواع صفات

در تقسیم صفات می توان نوشت: صفات یا ثبوتی و جمالی اند و یا سلبی و جلالی. صفات ثبوتی آن دسته از صفاتی اند که کمال و جمالی را بیان نموده، واجد آن ها باشند. این دو کمال و جمال ناشی از وجودند، مانند علم و قدرت و... چنان که بیان شد صفات ثبوتی به هشت صفت و بلکه، بنابر نظر دقیق فلسفی، بیشتر می رسند.

و صفات سلبی عبارتند از صفات نقص و کاستی، مانند جهل و عجز که از خداوند نفی می شوند. آن ها را به این دلیل صفات جلالی گویند که خداوند اجلّ از این است که صفات

ص: ۴۰

۱- - رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۶۵، ۱۳۹۰.

۲- - حمّود، الفوائد البهیة فی شرح عقائد الامامیه، ج ۱، ص ۲۸۱.

۳- - رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۶۵.

۴- - همان، ص ۶۶۳.

مذکور را داشته باشد. البته این نوع صفات به «سلب السلب» بر می گردند، مثلاً اگر گفته شود: خداوند جاهل نیست، یعنی او غیر عالم نیست و در نتیجه عالم است و چنان که بیان شد صفات سلبی هفت صفت یا، بنا بر نظر دقیق فلسفی، بیشترند که عبارتند از اینکه خدا جسم و جوهر و عرض و مرئی و در مکان (و حتی در زمان) و حال در چیزی و عاجز و دارای حدّ و... نیست.

نعوت و صفات ثبوتی یا ذاتی اند که تنها از ذات لم یزل و لا یزال خداوند انتزاع می شوند، مانند حی و قدرت و یا فعلی اند و آن ها صفاتی اند که از ارتباط ذات خداوند با مخلوقات انتزاع و اخذ می شوند، مانند خالق و رازق.

ملاصدرا در تقسیم صفات به نحو و گونه و طرز و طور دیگر می فرماید: الصفة اما ایجابیه ثبوتیه اما سلبیه تقدیسیه... (۱)؛ یعنی صفت یا ایجابی ثبوتی است یا سلبی تقدیسی که قرآن از آن دو به: «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۲) یاد نموده است، پس صفت جلالی آن است که ذات خداوند اجلّ از مشابَهت با غیر است و صفت اِکرام، آن است که خداوند به وسیله آن، متکرم و با کرامت و جمیل می گردد و اولی عبارت از سلب ها از نقائص و اعدام است که تمام آن ها به یک سلب بر می گردد که آن سلب امکان از حضرت حق تعالی است.

و دومی یعنی صفت اِکرام به حقیقی (نفسی)، مانند علم و حیات و اضافی، مانند خالقیت و رازقیت و تقدم و علیت تقسیم می شود و تمام و کلیه حقیقی ها به وجوب و حتمیت وجود، یعنی هستی متأكد و خالص و بحت و محض بر می گردد. و تمام اضافی ها به یک اضافه منتهی می شود که عبارت از اضافه قیومیه است و این، تنها بیان شایسته ی مقام است و الا اگر غیر از این بیان در مورد صفات خداوند گفته شود، به کثرت ذات احدی (و اجتماع فاعل و قابل و شرک خفی و...) منتهی می گردد که خداوند از آن پاک و منزّه است (تعالی الله عن ذلک علوّاً کبیراً).

توجه به این مطلب، ضروری است که صفات فعلی و اضافی، مثل خالق و رازق در مقابل صفات ذاتی است، ولی صفات اضافی و اعتباری مانند عالمیت و قادریت، در مقابل

ص: ۴۱

۱- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۸.

۲- - الرحمن، ۷۹.

صفات حقیقیه است و این صفات مانند آن صفات اضافی، زاید بر ذات متعالیه اند و هر دو به یک منشأ ذاتی منتهی می شوند ولی این ها اعتباری اند و آن ها منتزع از مقام فعل اند. بنابراین رازقیت، یک نسبت و مصدر جعلی است، ولی رازق، ذاتی است که دارای رزق است. (۱)

بعضی گفته اند: حق جَلّ و علا جمیل است و مراد از جمیل، صفات جمالیه ی اوست و به اصطلاح عرفا، آن ها اوصافی اند که متعلق به لطف و رحمت اوست و آیه ی « أَوْلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۲)»، به این لحاظ است و او ذوالجلال است و از این حیث، متصف به صفات جلالیه است که آن ها اوصافی اند که به قهر و عزت و عظمت و ستر (که بندگان باید از جباریتش حساب ببرند و از انتقامش بترسند)، متعلق است و آیه «وَيُحِذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۳)»، به آن اشاره دارد و آن ها بر این باورند که صفات جلالیه عین ذات حضرت حق اند.

حکما گاهی از جمال به صفات ثبوتی و از جلال به صفات سلبی تعبیر می کنند.

نه مرکب بود و جسم و نه مرئی نه محل

بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق

منظور از «بی معانی»، در اصطلاح متکلمان این است که صفات خداوند، زاید بر ذاتش نیست (۴).

حکیم سبزواری سروده است:

ای به ره جستجو نعره زنان دوست دوست

گر به حرم ور به دیر کیست جز او، اوست اوست

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال

نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست

ص: ۴۲

۱- - رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۷۱، ۱۳۹۰.

۲- - فصلت، ۵۳.

۳- - آل عمران، ۲۸.

۴- - حسن حسن زاده، آملی، ممد الهمم در شرح فصول الحکم، ص ۴۸، ۱۳۸۵.

### ویژگی عدل

یکی از اصول دین اسلام، بلکه شیعه عدل است. به عبارت دیگر در مذهب شیعه اصل عدل یکی از اصول پنجگانه اعتقادی شمرده شده است.

طبعاً این سؤال پیش می‌آید که چه خصوصیتی برای اصل عدل وجود دارد که جزء اصول اعتقادی شمرده شده است و حال آن که عدل یکی از صفات فعلی خداوند مثل رزاق و هادی است.

پاسخ این است که «عدل» هیچ امتیازی نسبت به سایر صفات ندارد. متکلمین شیعه از این جهت این اصل را جزء اصول اعتقادی خود ذکر و برجسته نموده‌اند که اشاعره، که اکثریت اهل تسنن را تشکیل می‌دهند، منکر این اصل، البته از جهت این که ذکر خواهد شد، شده‌اند، ولی منکر علم و حیات و اراده و... نشده‌اند.

عدل مورد وفاق شیعه و معتزله است و از این جهت آن دو فرقه را عدلیه خوانده‌اند و منظورشان از عدل این است که خداوند فیض و رحمت و همچنین بلا- و نعمت خود را براساس استحقاق‌های ذاتی و قبلی و حتی عارضی و بعدی می‌دهد، یعنی افاضه و پاداش و کیفر الهی، نظم و نظام خاصی در جهان آفرینش دارند.

در حقیقت عدلیه نامیدن معتزله درست نیست، زیرا آن‌ها اشکالات زیادی دارند که نویسنده دوتای آن‌ها را گوشزد می‌کند: یکی این که آن‌ها گفته‌اند: عالم در بدو خلقت به محدث، یعنی خداوند، نیازمند بوده است، پس اکنون اگر علل نباشد ضرری به

موجودات نمی رسد(۱) و دیگر این که آن ها معتقدند خداوند در افعال اختیاری انسان هیچ دخالتی ندارد.

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: یا یونس! لاتقل بقول القدریة (المعتزلة)، فان القدریة لم یقولوا بقول اهل الجنة و لا بقول اهل النار و لا بقول ابلیس. فان اهل الجنة قالوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللَّهُ(۲) و قال اهل النار: رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ(۳) و قال ابلیس: رَبِّ بِمَا اَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ(۴).

اشاعره از این جهت منکر عدل، یعنی منکر چنین نظام مضبوط و علی و معلولی اند. آن ها می گویند: عدل به معنای نظام قانون مند، ملازم با مقهوریت و محکومیت خداوند است. ذات اقدس اله به هیچ وجه تحت حاکمیت قانون و قاعده قرار نمی گیرد.

آن ها رسماً نمی گویند: خدا عادل نیست، ولی وقتی برای مثال، انسان را در افعال مجبور می دانند لازمه اش این است که خداوند، العیاذ بالله، بعضی از مردم را وادار به گناه می نماید سپس آن ها را به جهنم می برد که این عقلاً ظلم است.

به بیان دیگر هیچ فرقه ای از فرق اسلامی مثل متکلمین اسلام یعنی شیعه و معتزله و اشاعره و مرجئه و خوارج و... منکر عدل به عنوان یک صفت از صفات الهی نیستند. اختلاف معتزله با اشاعره در تفسیر و توجیهی است که درباره عدل می کنند.

عقیده معتزله درباره عدل این است که برخی کارها «فی حد ذاته» عدل و برخی دیگر ظلم است، یعنی معتقد به «حسن و قبح ذاتی و عقلی اشیا» هستند ولی اشاعره معتقدند، هیچ کاری «فی حد ذاته» عدل یا ظلم نیست. آنچه خدا انجام دهد عین عدل است و آنچه انجام ندهد عین ظلم است. فرضاً خداوند به مطیعان کیفر بدهد و به عاصیان پاداش، عین عدل است.(۵) «آنچه آن خسرو کند شیرین بود(۶)». در مقابل، معتزله بر این باورند که بد، بد است

ص: ۴۴

۱- رحمت الله شریعتی، کلام برین، ص ۴۹۱، ۱۳۹۵

۲- اعراف، ۴۳

۳- مؤمنون، ۱۰۶.

۴- حجر، ۳۹ و کلینی، کافی، ۱/۱۵۷ (معرب)

۵- شهید مطهری، آشنائی با علوم اسلامی، کلام، عرفان، ص ۲۹ و عدل الهی، ص ۱۴.

۶- هرچه آن خسرو کند شیرین کند چون درخت تین که جمله تین کند

اگر به فرض خدا هم انجام دهد بد است و خوب، خوب است اگر به فرض خدا هم انجام ندهد خوب است.

## معانی لغوی عدل

اهل لغت در تعریف عدل گفته اند: العدل لغه بمعنی التسویه بین شیئین و منه العدیل الذی یعادلک فی المحل او فی الوزن و القدر و فلان یعدل فلاناً ای یساویه و... (۱) یعنی عدل در لغت به معنای تساوی برقرار نمودن میان دو چیز است و از آن جمله به معنای عدیل است؛ یعنی فلانی معادل تو در محل و وزن و اندازه می باشد. فلانی عدل دیگری است؛ یعنی مساوی اوست و اعتدال به معنای تعادل و حد وسط میان دو چیز و حالی میان دو حال کم و زیاد از جهت کم و کیف است. عدلته فاعتدل؛ یعنی او را بعد از اعوجاجش راست نمودم و او معتدل و راست شد.

و از جمله معانی عدل استقامت در حکم و قضاوت است. عادل در نظر مردم کسی است که قول و حکمش مرضی و رضایت مندانه باشد. کسی عدل دارد که از او شکمی ظاهر نشده باشد و اندیشه او منطقی و برهانی باشد یا کسی که میل به هوی و هوس نداشته باشد تا در حکم و قضاوت جور نماید و فلانی اهل معدله است؛ یعنی اهل عدل است و عکس عدل جور است.

اگر گفته شود عکس عدل ظلم است، چنان که عکس قسط جور است، بهتر است؛ چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره حضرت مهدی (عج) فرموده است: «فیملاً الأرض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً» (۲)؛ هر چند اهل لغت میان عدل و قسط و ظلم و جور تفاوت قائل نباشند.

عدل در اصل مصدری است که به جای عادل می نشیند ولی عدل ابلغ و رساتر از عادل است، لذا میان «زید عدل و زید عادل» تفاوت وجود دارد که در اولی تأکیدش بیشتر است.

## معانی اصطلاحی عدل

ص: ۴۵

۱- - لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۳۳ و مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۲۱.

۲- - احمد بن حنبل، مسند احمد، ۱/۹۹.

باید دانست موارد استعمال عدل زیاد است: یکی از آن‌ها موزون و متعادل و متوازن بودن اجزای عالم است. در قرآن کریم آمده است: "وَالسَّمَاوَاتِ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ \* أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ" (۱) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ (۲) یعنی به وسیله عدل، آسمان‌ها و زمین برپا و پابرجاست. نقطه مقابل عدل، به معنای مذکور، بی‌تناسبی است، نه ظلم، لهذا عدل به این معنا از موضوع بحث خارج است. چون در توازن، مصلحت کل مطرح است، نه مصلحت جزء.

از موارد دیگر عدل، تساوی و نفی هرگونه تبعیض است.

اگر قید دوم نباشد و عدل صرفاً به معنای تساوی باشد، یعنی به همه کس به یک چشم نظر بشود، ظلم است، نه عدالت. اگر اعطای بالسویه عدل باشد، منع بالسویه و در نتیجه ظلم بالسویه هم، عدل است، چه ملاک، صرفاً برابری است و این صحیح نیست و چنانچه آن قید، یعنی نفی هرگونه تبعیض، نه تفاوت، رعایت گردد، عدالت به معنا و مفهوم صحیح و درست استعمال شده است که در این صورت عدل به مورد و معنای سومی برمی‌گردد. پس می‌توان نوشت:

از موارد دیگر عدل رعایت حقوق افراد و اعطا به هر ذی‌حقی، حق او را (العدل هو اعطاء كل ذي حق حقه) و ظلم، عدم رعایت مذکور است و نیز در تعریف عدل گفته شده است: عدالت قرار دادن هر چیزی در جای گاه مناسب آن است. (العدل يضع الامور مواضعها). (۳)

مولوی در این خصوص مترنم است:

عدل چه بود؟ آب ده اشجار را

ظلم چه بود؟ آب دادن خار را

ظلم چه بود؟ وضع در ناموضعی

که نباشد جز بلا را منبعی (۴)

إِنَّ الْعَدْلَ هُوَ الْإِسْتِقَامَةُ فِي الْحُكْمِ وَإِنَّ الْعَادِلَ هُوَ الْمَرْضِيُّ فِي حُكْمِهِ وَهَذَا يَعْنِي أَنَّ الْعَادِلَ هُوَ الْحَكِيمُ الَّذِي يَضَعُ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ. (۵)

ص: ۴۶

۱- - الرحمن، ۷ و ۸.

۲- - عوالمی اللثالی، ج ۴، ص ۱۰۳، ح ۱۵۰ و انوار التنزیل، ج ۲، ص ۴۴۰.

۳- - حکمت ۴۳۷ از نهج البلاغه.

۴- - مولوی، مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۸۷۳، به کوشش: دذفولیان.





این معنا از عدل و ظلم، به حکم این که از یک طرف براساس اصل رعایت اولویت ها و از طرف دیگر از یک خصوصیت ذاتی بشر ناشی می شود و آن این که ناچار است یک سلسله اندیشه های اعتباری استخدام نماید و باید و نبایدها بسازد و حُسن و قبح ها انتزاع کند، از مختصات بشری است و در ساحت کبریائی راه ندارد. او همچنانکه مالک علی الاطلاق است، «اولی»ی علی الاطلاق است.

از موارد دیگر عدل، استحقاق ها در افاضه و جودرسانی و امتناع نمودن از افاضه و رحمت به آنچه امکان وجود یا کمال وجود دارد.

هر موجودی طبق قابلیتش از خداوند فیض می گیرد و خداوند هیچ منعی از حیث افاضه به آن ها ندارد. در واقع در عالم، تفاوت وجود دارد، نه تبعیض. هر چند منشأ تفاوت ها هم به وجهی، حضرت حق است و به وجهی دیگر لازمه علت و معلول و مراتب هستی و ضرورت و سنخیتِ حاکم در نظام هستی است. لذا می توان گفت: العطیه بقدر القابلیه و القابلیه هی من قِبَل الفاعلیه.

عدل الهی در نظام تکوین به این معناست که هر موجودی هر درجه از وجود و کمال وجود را، که استحقاق و امکان آن را دارد، دریافت می کند و هیچ مرحومی محروم نمی شود و ظلم، منع فیض و امساک جود از موجودی است که استحقاق و قابلیت آن را داشته باشد.

عدل خداوند عین افاضه و فیض رسانی به موجودات است، نه این که موجودات بر خدا حقی داشته باشند که وظیفه خدا این باشد که باید آن حق را به آن ها ادا نماید. (۱)

اساساً موجودات نبودند تا طلب کار حضرت حق باشند. در ساحت کبریائی او اضافه اشراقی یک طرفی مطرح است، نه اضافه مقولی دو طرفی.

علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: «لایجرى لأحد إلا جرى علیه و لایجرى علیه الا جرى له و لو كان لأحد أن یجرى له و لایجرى علیه لكان ذلك خالصاً لله سبحانه دون خلقه»؛ (۲) یعنی کسی را بر دیگری حقی نیست مگر این که دیگری را هم بر او حقی است و آن دیگری را حقی بر او نیست مگر این که او را هم حقی است (حق و تکلیف لازم و ملزوم یکدیگرند) و اگر کسی را بر دیگری حقی باشد که دیگری را بر او حقی نباشد چنین

ص: ۴۷

۱- نک: شهید مطهری، عدل الهی، ص ۵۹.

۲- نهج البلاغه، به قلم فیض الاسلام، خطبه ۲۰۷.

حقی مختص به خداوند سبحان است.

فقها مسأله حسن و قبح عقلی را که یک بحث کلامی است وارد اصول فقه نمودند و آن‌ها را به عنوان مناطات و ملاکات احکام تلقی نمودند و ادعا نمودند در میان مناطات و ملاکات آنچه عقل از همه بدیهی تر و روشن تر درک می‌کند، حسن عدالت و اعتدال و قبح ظلم و عدوان است. به این ترتیب عدل و ظلم به صورت معیاری در فقه اسلامی درآمد.

### چرا خداوند ظلم نمی‌کند؟

کسی که ظلم می‌کند و فعل قبیح انجام می‌دهد، بنابر دلائلی است: یا این که او جاهل به حسن و قبح افعال است یا این که می‌داند آن کار زشت و تجاوزکارانه است ولی مجبور است آن را مرتکب شود و از ترکش عاجز است یا این که عالم و حرّ و آزاد است ولی محتاج به انجام دادن آن عمل است یا این که دانا و مختار و بی‌نیاز است ولی برای جبران کمبودهای شخصی خود، تجاوز می‌کند و مرتکب جرم و جنایت و جور می‌شود و از روی شهوت و غضب و عبث و لغو و لهو و لعب ستم می‌نماید.

او آن قدر ظلم کرده است که آن برایش به صورت ملکه در آمده است و به نوعی از سادیسم و مردم آزاری مبتلا- گردیده است، لذا از ظلم و جور و اذیت و آزار لذت می‌برد.

باید دانست تمام صور مذکور بر خداوند متعال محال می‌نماید، چرا که آن‌ها سر از نقص در ذات او در می‌آورند، در حالیکه ثابت شد او محض کمال و کمال محض است، پس واجب است حکم کنیم او منزّه از ظلم و فعل قبیح است. (۱)

جز این که بعضی از مسلمین مثل اشاعره بر خداوند جائز دانسته اند فعل قبیح انجام دهد - تقدست اسماؤه و تعالی عن ذلک - و بلا- اشکال دانسته اند خداوند اهل طاعت را عقاب نماید و عُصات و کفار را به بهشت ببرد و این که تکلیف مالایطاق نماید و این که مرتکب کذب و خدعه و عمل از روی عبث و بدون هدف و غرض و مصلحت و فایده شود، به دلیل این که قرآن می‌فرماید: "لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ." (۲)

آن‌ها آیه را تحریف معنوی کرده اند. در حالیکه معنای آیه این است: خداوندی که حکیم

ص: ۴۸

۱- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ص ۳۶۳.

۲- انبیاء، ۲۳.

مطلق است، هر عملی که انجام می دهد متقن و محکم و بی عیب و بلکه عین حکمت است، لذا مورد سؤال و چون و چرا واقع نمی شود، در حالی که مردم طبعاً خطاکار در قبال اعمال خود مسئول اند، تا دانسته شود آیا عمل آن ها مطابق قانون و حکمت حاکم بر نظام هستی هست یا نه. جای تعجب است که اشاعره خداوند را عادل هم می دانند. در حقیقت عدل در مورد خدا جز لفظ بی محتوا چیز دیگری نیست.

چه بسا امثال این ها، به ویژه امویان و پیروان آن ها که چنین عقیده ای دارند، خود ظالم و جائر و سفیه و لاجب و مخادع و کاذب و عامل عمل قبیح و تارک فعل حسن و جمیل اند و از باب قیاس به نفس، خداوند را همچنین توصیف نموده اند. آن ها می خواهند با ابراز عقاید فاسد مذکور، وجدان خود و مردم هم عقیده آن ها را از ملامت و سرزنش بر علیه خود بازدارند تا بتوانند هر چه بیشتر ظلم و عیاشی و کیافی کنند. تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. آن ها دانسته یا نادانسته سخنان کفرآمیز می گویند و آسیب های زیادی به افکار مردم، مخصوصاً نسل جوان، علی الاخص جوانان فرهیخته وارد می کنند. اعاذن الله و ایاکم من ذلك.

در بعضی از کتاب ها آمده است: و قد عُرف الامامُ علی و الائمه من بعده (علیه السلام) بالعدل حتی قيل: «العدل و التوحید علویان و الجبر و التشبیه امویان و من هنا انبتق مصطلح العدلیه». (۱)

در قرآن آیات زیادی دال بر ابطال نظر اشاعره وجود دارد که عبارتند از: «مِا اللّهُ یُرِیدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ» (۲) و «وَاللّهُ لَا یُحِبُّ الْفُسَادَ» (۳) و «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعِینَ» (۴) و «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۵).

لذا کسانی که می نویسند: «خدا قادر است که مؤمنان را به آتش دوزخ بسوزاند و به جای آن، کافران را در بهشت متنعم سازد»، ناتمام است چرا که عمل قبیح از قبل خداوند

ص: ۴۹

۱- - محسن حسینی، مصباح الهدی فی اصول دین المصطفی، ص ۹۳، ۱۳۸۸.

۲- - غافر، ۳۱.

۳- - بقره، ۲۰۵.

۴- - دخان، ۳۸.

۵- - ذاریات، ۵۶.

وجود خارجی ندارد تا تحت قدرت او درآید. (۱)

در میان صفات پروردگار دو صفت است که از نظر شبهات و ایرادهای وارده ی بر آن ها، متقارب و نزدیک به هم اند: یکی عدالت است که بحث شد و دیگری حکمت. منظور از حکمت خداوند این است که نظام آفرینش، نظام مستحکم و احسن و اصلح است. لازمه حکمت و عنایت حق تعالی این است که جهان خلقت دارای غایت و با هدف باشد. آنچه موجود می شود یا خود خیر است یا برای وصول به خیر است و شری در نظام وجود ندارد.

حکمت از شئون علیم بودن و مرید بودن خداوند است و مبین اصل «علت غائی» برای جهان، بلکه عوالم هستی می باشد ولی عدالت از شئون فاعلیت خداوند، یعنی از صفات فعل است، نه از صفات ذات. (۲)

اشکال مشترک در مورد عدل و حکمت پروردگار، وجود بدبختی ها و بلاها و تیره روزی ها و به عبارت جامع تر مسئله شرور است. این مسئله را می توان تحت عنوان «ظلم» ایرادی بر عدل الهی شمرد و می توان تحت عنوان «پدیده های بی هدف» نقصی بر حکمت بالغه خداوند تلقی نمود که بحث آن خواهد آمد.

## ارزش عدالت اجتماعی

بسیاری از جوانان که از دین گریزانند پی به حقیقت اسلام نبرده اند. اسلام را نمی شود از افراد غیرمتخصص فراگرفت. اگر مردم، به ویژه جوانان به وسیله متون دین اسلام یا به وسیله اشخاص متخصص در امر دین، به اسلام آشنا می شدند شیفته آن آیین می گشتند.

باید دانست عدل از دو جهت مورد ملاحظه قرار می گیرد: یکی از لحاظ جهان بینی است که ثابت شد عالم براساس اعتدال و هماهنگی و توازن و رعایت استحقاق ها و افاضه حق تعالی بر طبق قابلیت ها و امکان استفاضه ی آن ها به آن هاست. خداوند انسان را آزاد آفریده است. اگر خواست با عمل به دستوراتش سعادت مند شود و اگر خواست با ترک فرامینش شقاوت مند و دیگر از جهت اجتماعی است.

عدالت یکی از مسائلی که به وسیله ی اسلام حیات و زندگی را از سرگرفت و ارزش

ص: ۵۰

۱- حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۱۲۵، ۱۳۹۰.

۲- نک: مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۷۱.

فوق العاده یافت. پیامبر رحمت فرمود: «أَمْرٌ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ» (۱) اسلام به عدالت، تنها توصیه نکرد و یا تنها به اجرای آن قناعت نمود، بلکه عمده این است که ارزش آن را بالا برد.

فرد باهوش و نکته سنجی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سؤال می کند: العدل أفضل أم الجود؟، یعنی آیا عدالت شریف تر است یا بخشندگی.

پاسخ سطحی این است که جود افضل و احسن است، چرا که عدالت رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به حدود و حقوق آن هاست، اما جود و بخشش این است که آدمی با دست خود حقوق یا حق مسلم خود را نثار غیر نماید، یعنی جود بیش از عدالت معرّف و نشانه ی کمال نفسانی و ترقی روح بشری است.

لکن جواب عمقی به سؤال مذکور که آن حضرت می دهد به عکس جواب ظاهری است که دیگران می دهند و آن به دو دلیل است: یکی این که «العدل يضع الامور مواضعها و الجود يُخرجها من جهتها»؛ یعنی عدل امور را در موضع و جای خود قرار می دهد و جود امور را از جهتشان خارج می نماید.

عدالت عامل رشد اجتماع است و جود برطرف کننده نقص فردی است، لذا ریشه ی این ارزیابی این است که اصول و مبادی اجتماعی بر اصول و مبادی اخلاقی تقدم دارد.

دیگر این که بنا بر قول آن حضرت: العدل سائس عام و الجود عارض خاص؛ عدالت سیاست مداری عمومی و مدیر و مدبری فراگیر است و جود یک امر عرضی و استثنائی و غیرذاتی و غیراصیل و خاص و فردی است. اساساً جواد زیاده بر استحقاق می بخشد ولی عادل، سبب اعتدال و هماهنگی جامعه می گردد.

بعد از آن دو مقدمه علی (علیه السلام) نتیجه می گیرد: فالعدل أشرفهما و أفضلهما؛ (۲) یعنی از میان عدالت و جود، آن که اشرف و افضل و احسن و اجمل است، عدالت است.

عدالت شاهراهی عمومی است که می تواند همه را در جهت وصول به رشد و تکامل، در خود بگنجانند و بدون مشکلی، عبور دهد، اما ظلم و جور کوره راهی است که خود ستمگر را نمی تواند به مقصد برساند. ظلم و جور و تبعیض قادر نیست حتی روح خود ستمگر و روح آن کسی که به نفع او ستم می شود را راضی و آرام نگه دارد تا چه رسد به

ص: ۵۱

۱- - شوری، ۱۵.

۲- - نهج البلاغه، حکمت ۴۲۹.

باز آن حضرت در جای دیگر فرموده است: فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ اضْيِيقٌ (۲)؛ زیرا در عدل وسعت و گشایشی است و برای کسی که عدل ضیق و تنگ و سخت است جور و ستم تنگ تر است. مَثَلُ بَارِزِ آن رضاشاه و صدام است که ظلم و بی عدالتی آن ها، آن ها را نابود ساخت.

عثمان بن عفان قسمتی از اموال مسلمین را در دوره ی خلافتش تُیول خویشاوندان و نزدیکان خود قرار داد. بعد از عثمان علی (علیه السلام) زمام امور را به دست گرفت. عدیدی از آن حضرت خواستند عطف به ماسبق نکنند. در جواب فرمود: الحق القديم لا یبطله شیءٌ (۳)؛ یعنی حق کهن به هیچ وجه باطل نمی شود.

امیرالمؤمنین نه توانست تماشاجی صحنه های بی عدالتی باشد و نه توانست عدالت را فدای مصلحت نماید. فرمود: لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء... (۴)؛ یعنی اگر آن جمعیت بسیار برای بیعت من حاضر نمی شدند و اگر تمام شدن حجت و بسته شدن راه عذر بر من نبود و اگر پیمان خدا از دانشمندان نبود که در مقابل پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمکش ساکت ننشینند، همانا افسار خلافت را روی شانه اش می انداختم و مانند روز اول کنار می نشستم.

وقتی دوستان خیراندیش به حضور امیر بیان و انام و یعسوب دین و آیین اسلام، علی (علیه السلام) آمدند و تقاضا نمودند که به خاطر مصلحت مهم تر، انعطافی در سیاست خود پدید آورد و پیشنهاد کردند خودت را از دردسر هوچی ها راحت کن - دهن سگ به لقمه دوخته به - تو فعلاً در مقابل دشمنی معاویه قرار داری، چه مانعی دارد که به خاطر «مصلحت» فعلاً موضوع مساوات و برابری و عدالت را مسکوت عنه بگذاری. آن حضرت فرمود: أتا مروئی أن أطلب النصر بالجرور فیمن وُلِّیت علیه؟... و لو كان المال لی، لَسَوَّیت بینهم

ص: ۵۲

- ۱- - نک: شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۲۳.
- ۲- - نهج البلاغه، خطبه ۱۵.
- ۳- - نک: شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۲۸.
- ۴- - نهج البلاغه، خطبه ۳ (شقشقیه).

فکیف و إنما المال مال الله(۱)؛ آیا شما به من دستور می دهید نصر و پیروزی در حکومت را به وسیله جور و ستم طلب نمایم؟ هدف به هیچ وجه، وسیله را توجیه نمی کند- اگر اموال از آن من می بود من آن ها را بالسویه میان مردم تقسیم می کردم. پس چگونه ممکن است مال الله را میان مردم به عدالت تقسیم نکنم.

## اختیار انسان و قضا و قدر

انسان بالوجدان می یابد که افعال او اختیاری است، نه جبری و چنانچه آنها جبری باشند، عقلا، ارسال رسل و انزال کتب و بهشت و جهنم را لغو و لهو می دانند. این درحالی است که آیات قرآن از جمله آیه «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا(۲)؛ بدون شک ما راه را به او(انسان) نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس»، اختیار انسان را تأیید می نمایند.

ولی خود اختیار و اصل آن، اختیاری نیست، لذا بشر قادر و توانا نیست اختیار و اراده را از خود سلب نماید، بنابراین می توان نوشت: فعل الانسان باختيار الانسان ولكن ليس اختياريه في فعله باختياره(۳).

اراده انسان در طول اراده خداوند است، نه در عرض آن. به این معنا که او خواسته است انسان اعمالش را طبق اراده و خواستی که او به انسان داده است، به منصفه ظهور و بروز برساند. درحقیقت هر موجودی و آثارش، بر طبق توحید افعالی، از جمله اراده انسان، از آن حضرت حق است و در عین حال که دارای اراده است افعالش اختیاری است. درست است که خداوند به انسان اراده داده است ولی خاصیت اراده در او این است که یا راه سعادت را برگزیند و یا راه شقاوت را.

اراده بشر از قضا و قدر الهی خارج نیست، بلکه موکد بر آن دو است، زیرا در لغت قضا به معنای یکسره و قطعی نمودن و فیصله دادن و یک طرفه کردن است(۴).

و قدر به معنای اندازه و نسبت و تناسب خاصی است که میان اجزای پدیده ها برقرار می باشد.

ص: ۵۳

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۲- انسان، ۳.

۳- رحمت الله شریعتی، کلام برین، ص ۴۴، ۱۳۹۵.

۴- شهید مطهری، انسان و سرنوشت، ص ۳۱، بی تا.

اما در اصطلاح فلاسفه و متکلمان اسلامی آن دو به ترتیب به معنای قانون علت و معلول و نظامندی جهان هستی و طراحی و سازماندهی موجودات، مطابق با نسبت های خاص میان آنهاست و اراده انسان نیز علت انجام کارهای او و معلول شوق مؤکد و این نیز ناشی و معلول از تصور و تصدیق نسبت به خیر و نخبه بودن امور است.

از جمله دلایل سمعی، جهت تأیید سببیت، آیه قرآن: «وَأَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»<sup>(۱)</sup>؛ ما به ذوالقرنین از هر چیزی، سبب آن را به او عطا نمودیم» و حدیث «ابی الله أن یجری الاشیاء الا بالاسباب»<sup>(۲)</sup> است.

اساساً هیچ موجودی حتی افعال اختیاری آدمی خارج از علم عمومی باری تعالی نیست. در قرآن آمده است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>(۳)</sup>؛

چون او به موجودات همان گونه که هستند آگاهی دارد، پس او حرکات طبیعی و رفلکسی و رفتار غریزی و فطری و اختیاری را به همان نحو که هستند می داند، یعنی خواص پنجگانه نیز از موارد علم خداوندانند. خلاصه این که علم خدا به اختیار انسان، اختیار او را تبدیل به جبر نمی نماید.

چنان که افعال ارادی بشر، خارج از قدرت عمومی او نیست و از موارد قدرت فراگیر حضرت حق است. در قرآن آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>(۴)</sup>

و در عین حال هر فعالیتی که از آن موجودات بروز و ظهور پیدا می کند، ناشی از خواص آنها، از جمله اراده انسان، است.

ولی اشاعره، علی رغم شیعه، نتوانستند میان عمومیت قدرت خداوند با اختیار انسان سازش برقرار نمایند، چون آنها برخلاف شیعه از معارف اهل بیت به دور بودند. در نتیجه به جبرگرایی روی آوردند.

اشاعره به ظاهر قرآن متمسک شده اند و اختیار انسان را سلب نمودند که این افراط

ص: ۵۴

۱- - کهف، ۸۴.

۲- - مجمع البحرین، ماده سبب.

۳- - بقره، ۲۳۱.

۴- - بقره، ۱۴۸.



است و معتزله انسان را مَفْوُض و به خود و انهاده در افعال خویش می دانند و بر این باورند که حضرت حق در فاعلیت بشر هیچ اثر و نقشی ندارد که این تفریط است. زیرا آن ها می گویند: «نحن مستقلون فی افعالنا» که بنابر قول امام صادق (علیه السلام) با آیه «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۱)»،

منافات جدی دارد (۲). اما شیعه فاعلیت انسان را در طول فاعلیت حق تعالی می دانند که این رأی و نظر، حد وسط و صائب و صواب است، به بیان دیگر قدرت جن و انس و ملک در طول قدرت واجب تعالی است (۳)، نه در عرض و معارض با او.

## شبهه ی شرور

### تعریف و موارد شر

خیر و شر از مفاهیم بدیهی تصویری و بی نیاز از تعریف است و باید در شناخت آن ها به تعریف لفظی بسنده کرد. ارسطو می فرماید: به حق گفته اند که خیر آن است که هر چیزی به سوی آن گرایش و کشش دارد. (۴) و شر، مقابل آن است. خیر و شر اعم از سعادت و شقاوت است، چرا که این دو تنها در مورد انسان اطلاق دارد ولی خیر و شر در مورد انسان و غیرانسان صادق است.

ملاصدرا برای شر چهار مصداق و مورد ذکر می کند که عبارتند از: ۱. امور عدمی مثل فقر و کفر و موت ۲.

شرّ ادراکی، مانند درد و رنج و جهل مرکب ۳. شرور اخلاقی و افعال ناپسند، مانند قتل و زنا و اکل مال یتیم ۴. مبادی شرور اخلاقی که عبارتند از ملکات رذیله، مانند شهوت و غضب و بخل و مکر. عین قسمتی از عبـارت ملاصدرا در این باب چنین است: إن الشـرّ قد یقال للامور العدمیه کمثل الفقر و الکفر و الموت... و قد یقال للألم و الأذى... (۵)

الهیین، حکیمانه و هدفمندانه بودن جهان را یادآور می شوند ولی مادیین شرور و

ص: ۵۵

۱- - فاتحه، ۵.

۲- - نک: حسن زاده، نمط ۳، ص ۱۱۷۴.

۳- - حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۴۳۹، ۱۳۶۵.

۴- - ارسطو طالیس، اخلاق نیکو ماخوس، ترجمه پورحسینی، ص ۱، ۱۳۵۶.

۵- - ملاصدرا، شرح الاصول الکافی و فی آخره کتاب مفاتیح الغیب لمؤلفها، ص ۷۰، ۱۳۹۱ق.

نقصانات و پاره ای از بی نظمی ها در جریان عالم را ماده نقض هدف داری و غایت داشتن طبیعت دانسته اند تا آن جا که فلاسفه ملحد، شرور را با اصل وجود آفریدگار متعال ناسازگار می دانند. (۱)

خداوند طبق دانش و حکمت و عزت و رحمت بی انتهایش تمام مخلوقات را به نیکوترین وجه و معتدل ترین شکل آفریده است. تمام اندیشمندان اسلامی و بعضاً غربی ها قائلند این جهان بهترین جهان های ممکن (The best of possible words) است. آیه قرآن که می فرماید: "الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۲)"، مؤید نظریه مذکور است.

سراسر صنع دلدارم بهشت است

بهشت است آنچه زان نیکو سرشت است

### حل فلسفی مسئله شرور

شر یا عدمی و نیستی است، مثل ظلمت که نبود روشنائی است. مشهور در میان مردم این گزاره است که: بد آن است که نباشد. و یا موجودی است که صفتی که باید داشته باشد ندارد، که این نوع عدم، عدم ملکه است، مثل جاهل و یا موجودی است که منتهی به نیستی شیء دیگر می شود، مانند وجود گرگ که سبب نابودی گوسفند می گردد. (۳)

وقتی شر عدمی است نیاز به خالق ندارد تا خدشه ای به عدالت و حکمت او وارد آید، زیرا موجودات منسوب به او و مخلوق اویند، نه معدومات. البته عدم ملکه بهره ای از وجود را داراست، لذا مجعول و مخلوق خداوند واقع می شود که پاسخ آن داده خواهد شد.

بعضی گفته اند: آنچه ذاتاً متعلق به خلقت و مورد جعل خداوند است، خیرات و کمالات است و تخلل شرور و مضرت ها و مودی ها و ضرررساننده ها و غیره، در قضای خداوند به انجرار و منجر شدن و مجاز و عرض است؛ زیرا اگر اصل عالم طبیعت محقق نشده بود نقایص و شرور قلیل مطرح نبود، چنان که نفع و خیر کثیر نیز در آن بوجود نمی آمد. آیه شریفه ی "مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ" (۴)، بیان گر

ص: ۵۶

۱- - حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۱۴۰، ۱۳۹۰.

۲- - سجده، ۷

۳- - قطب الدین شیرازی، شرح حکمه الاشراق، ص ۵۲۰.

۴- - نساء، ۷۹.

نظریه ی مذکور است، هر چند به وجهی دیگر، یعنی توحید افعالی همه امور از آن خداوند است. "قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ". (۱)

برعکس مسؤلان عربستان سعودی که خوبی ها را به دولت خود نسبت می دهند و بدی ها، مثل حادثه دلخراش کشتار حدود پانصد نفری حجاج در حج تمتع امسال را مطابق قضا و قدر و خواست خداوند می دانند. آن ها از منافقین بدتراند زیرا آن ها خوبی ها را به خدا منتسب می دانند، هر چند بدی ها را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت دهند (۲).

اساساً شر امر نفسی و مستقل نیست، بلکه وجود قیاسی است، لذا اگر گفته شود: فلان پدیده نسبت به فلان شیء شر است، وجود قیاسی آن، که در حقیقت وجود بالعرض است، شر است، نه این که وجود حقیقی و ذاتی آن، شر باشد. برای مثال زهرمار در مقایسه با انسان شر است، نه فی نفسه و خداوند آن دو موجود «فی نفسه» را که خیرند خلق نموده است، نه مقایسه و نسبت را که اعتباری و به جعل ذهن است، یعنی خداوند نسبت و مقایسه خلق نمی کند.

ارسطو گفته است: عالم طبیعت خیرش غالب است و شرش قلیل که عنایت الهی چنین عالمی را موجب شده است، چرا که اگر این عالم که خیرش کثیر است خلق نمی شد موجب شر زیاد می شد. عبارت وی در این باب چنین است: لاین ترک الخیر الكثير لاجل (ترک) الشر القلیل، شر کثیر. (۳)

ضمن این که بعضی از مردم پاره ای از امور در این عالم را شر می دانند، اراده ازلی خداوند آن را به حال موجودات، خوب و مصلحت می داند. (۴) باید دانست که الهام بخش این حقیقت، قرآن است که می فرماید: "وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ". (۵)

اساساً تراحم و تضاد و سبب سازی و سبب سوزی از خواص لاینفک عالم طبیعت و ماده است.

ص: ۵۷

۱- - نساء، ۷۸.

۲- - نساء، ۷۸.

۳- - ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۹۹.

۴- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۹۱

۵- - بقره، ۲۱۶.

یعنی آن‌ها ذاتی این جهان است و ذاتی، معلل نیست. شیخ اشراق فرموده است: فلولا التضاد، ماصح الكون و الفساد و لولا الكون و الفساد، ماصح وجود اشخاص غیرمتناهی... فصح أنه لولا التضاد ماصح دوام الفيض علی التجدد المستمر (۲)؛ پس اگر تضاد در عالم ماده نمی بود کون و فساد در آن صحیح نبود و اگر کون و فساد نبود وجود اشخاص غیرمتناهی از صحت و جواز برخوردار نبود، لذا صحیح است گفته آید: اگر تضاد در عالم ماده نمی بود دوام فیض بر مبنای تجدد مستمر صحیح نبود.

باز وی فرموده است: اگر کسی گوید که این قسم (عالم جسم و جسمانی) را چرا چنان نیافریدی که شر در آن نباشد، سؤالش فاسد است و همچنان بود که کسی گوید: آب را چرا غیر آب نکردند (تا سبب سیل و یخبندان نباشد) و آتش را غیر آتش ننمودند (۳)

(تا آتش سوزی رخ ندهد) و این از جمله محالات ذاتیه است که قدرت حضرت حق تعالی به آن تعلق نمی گیرد، یعنی «آب را غیر آب کردن» واقعیت ندارد تا چه رسد که تحت قدرت او قرار گیرد. اشکال از قبل قابل است، نه فاعل. ماحصل این که شرور، ضروری و لازم و لاینفک عالم جسم و جسمانی است و نبود آن، عین نبود عالم طبیعت است.

### شر و کلی نگری

حل عمده‌ی اشکالات در مورد شرور به کلی نگریستن انسان وابسته است. اگر او از تنگ نظری و جزئی نگری و قضاوت سطحی و شتاب زدگی دست بکشد خواهد دید اساساً شری در عالم وجود ندارد. اگر عالم جدا جدا مورد دقت قرار گیرد زشت و بی هدف و دور از حکمت می نماید ولی چنانچه آن سیستماتیکی و ارگانیکی و یک جا مورد توجه قرار گیرد دارای غایت و بسیار زیبا و جذاب خواهد بود.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست

که هر چیزش بجای خویش نیکوست

جهان یک واحد تفکیک ناپذیر است که حذف یک جزء آن، عین حذف کل آن است،

ص: ۵۸

۱- در حکمت و معرفت، ص ۴۲۲، به کوشش حسن جمشیدی، ۱۳۸۵.

۲- [۵]- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، المشارع و المطارح، ص ۴۶۷ و نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۷۱.

۳- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، پرتونامه، ص ۶۱.

چرا که این قضیه مسلم و بدیهی است که: «ینتفی الکل بانتفاء جزئه».

وقتی عالم را در کل بنگریم می یابیم که در آن تفاوت، نه تبعیض، وجود دارد و تفاوت ها موجب زیبایی عالم طبیعت است و آن ها نیز ذاتی موجودات است و ذاتی، چنان که بیان شد، مجعول واقع نمی شود. ابن سینا فرموده است: ما جعل الله المِشْمِشَه مِشْمِشَه بل اوجدها(۱)؛ یعنی خداوند زردآلو را زردآلو قرار نداده و خلق نکرده است، بلکه ایجادش نموده است. خداوند باران وجود را بر سرزمین ماهیات نازل می کند و هر کدام از آن ها طبق ظرفیت خود بهره خود را می گیرند.

### نقد و بررسی دیدگاه حکما در مورد شرور

بعضی گفته اند: هر چند فلاسفه بگویند که شر امر عدمی و یا ناشی از جزء نگری و یا امر مقایسه ای و نسبی و اضافی و... است، شر و درد و گرفتاری و غم و... وجود دارد، به ویژه این که قرآن نیز وجود شر را مسلم دانسته است و فرموده است: "قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ\* مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ" (۲) و نیز فرموده است: "وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ" (۳) علی الاخص این که عدمی که فلاسفه در مورد شرور گفته اند عدم ملکه است که نحوه ای از وجود را برخوردار است.

جان هاسپرز می نویسد: داستایوسکی یک افسر نظامی را که مرض سادیسم دارد در نظر گرفته که بچه ای را جلوی گرگ ها انداخته و قطعه قطعه شده است. شما می گویند آن افسر به جهنم خواهد رفت اما جهنم برای بچه چه فائده ای دارد. آن شر اتفاق افتاده است و قادر مطلق نیز نمی تواند جلوی آن افسر را بگیرد... (۴)

و اقبال لاهوری می نویسد: چگونه ممکن است میان نیکی و قدرت مطلقه خداوند با حجم عظیم بدی هایی که در آفریده های او وجود دارد، سازگاری برقرار کنیم؟ این مسأله دردناک واقعاً معمائی در خداپرستی شده است. (۵)

ص: ۵۹

۱- - لاهیجی، شرح رساله المشاعر، ص ۳۵۸.

۲- - فلق، ۲۰۱.

۳- - انعام، ۱.

۴- - جان. هاسپرز، فلسفه دین، ص ۱۲، قم.

۵- - محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ص ۹۵، ترجمه احمد آرام، ۱۳۳۶.

در جواب گفته می شود: به فرض که شرور وجود داشته باشد و انسانی واقعاً آزار ببیند و یا مریض شود و یا هلاک گردد، در ابطال سخن آن ها باید گفت: آن ها که ملحدند و معتقد به معاد نیستند اشکالی در این خصوص ندارد، یعنی خدایی وجود ندارد تا به عدالت و حکمتش خدشه وارد گردد و الهیین که معتقدند در عالم آخرت عوضِ آلام و دردها داده می شود و جبران مافات می شود، آن هم به حدی و اندازه ای که دردمندان را بسیار خوشحال کند باز مشکلی و شبهه ای در این باب وجود ندارد؛ چون کلی نگری دارند.

گروهی از موحدان بر این باورند که اگر از منظری الهی به عالم بنگریم، جز خیر و خوبی در آن نخواهیم دید؛ چنان که حضرت زینب(علیها السلام) پس از واقعه کربلا در پاسخ این پرسش که «کار خدا را با برادر و خویشاوندانت چگونه دیدی؟» فرمود: «ما رأیت الا جمیلاً».(۱)

### حل شبهه ی شرور با دلایل سمعی

امام رضا(علیه السلام) فرموده است: المرض للمؤمن تطهیر و رحمه و للکافر تعذیب و لعنه و ان المرض لایزال بالمؤمن حتی لایکون علیه ذنب(۲) و پیامبر(علیه السلام) فرموده است: اطلعتُ فی الجنة فرأیت اکثر اهلها الفقراء و اطلعتُ فی النار اکثر اهلها الاغنیاء(۳) و باز پیامبر ختمی(صلی الله علیه و آله) فرموده است: ما شرُّ بشرٍ بعده الجنة و ما خیرٌ بخیرٍ بعده النار(۴)؛ یعنی هیچ شری، که بعدش بهشت باشد، شر نیست، بلکه خیر است و هیچ خوشی و خیری، که سرانجامش دوزخ باشد، خیر نیست، بلکه شر و بدبختی است.

یک فرد الهی دنیا را پلی می داند که باید از آن عبور نماید و می داند که دیگر به آن پل بر نمی گردد. حضرت مسیح(علیه السلام) فرمود: الدنیا قنطره فاعبروها و لاتعمروها و علی(علیه السلام) فرمود: ان الله تعالی لم یرضها (الدنیا) ثواباً لأولیائه و لاعقاباً لأعدائه.(۵) به همین دلیل دنیا زندان مؤمن است، چون وراء آن بهشت عنبر سرشت است و بهشت کافر، چون وراثش

ص: ۶۰

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

۲- شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۴۲۹، ترجمه: علی اکبر غفاری، ۱۳۶۳.

۳- غزالی، کتاب الفقر و الزهد، ج ۴، ص ۱۹۵، ۱۴۰۲ق.

۴- شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه: علی اکبر غفاری، ص ۷۶، ۱۳۶۳.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۴۰۷.

جهنم است. و باز روایت شده است: آخر الأنبياء دخولاً في الجنة سليمان بن داود لمكان ملكه. (۱)

اساساً دنیا دار امتحان است (۲) و سختی ها و موضع درست انسان در قبال آن، عامل بیداری و رشد و تعالی و سعادت انسان است. قرآن می فرماید: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا \* إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۳) که تکرار در آیه، این را نتیجه می دهد که: حداقل هر سختی دو آسانی را در پی دارد. (۴) اقبال لاهوری که معتقد است حجم عظیمی از بَدی ها در مخلوقات خداوند پر شود وجود دارد، نمی داند که اکثر آن ها ناشی از سوء اختیار انسان است. در قرآن آمده است: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۵) گویا وی به روایات مذکور دست رسی نداشته است. پس جای تعجب از جان هاسپرزی بی دین نیست، بلکه از اقبال خداپرست است که در جواب شبهه خویش می نویسد: آموزش قرآن... مبتنی بر بهتری گری است، که معتقد به وجود جهان در حال نمو است و این امید را می پرورد که آدمی بالاخره بر شر و بدی پیروز خواهد شد. (۶)

با امید و شک و دودلی و جواب کلی و ناقص و اجمالی که در آن اهمال نهفته است نمی توان معمای شبهه را حل نمود. بد دفاع کردن از دین بدتر از ابطال آن است. وی درست مصداق ضرب المثل معروف: «خود می کشی و خود تعزیه می خوانی» است.

عصاره سخن در مورد توحید ناب و عدل الهی در بیان حضرت علی (علیه السلام) نهفته شده است که فرمود: التوحيد أن لاتتوهمه و العدل أن لاتتهمه؛ (۷) یعنی توحید آن است که خدا را توهم نکنی (آنچه در وهم و خیال تو آید مخلوق ذهن تو است و خدا نیست) و عدل آن

ص: ۶۱

۱- - غزالی، کتاب الفقر و الزهد، ج ۴، ص ۱۹۵.

۲- - نک: عنكبوت، ۳ و ۲ و انبياء، ۳۵ و نک: السيد الحسيني، مصباح الهدى، ص ۱۰۴.

۳- - شرح، ۶۵.

۴- - نک: علامه طباطبائی، الميزان في تفسير القرآن، ذیل آیات سوره حشر.

۵- - روم، ۴۱.

۶- - اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ص ۹۵.

۷- - نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۴۶۲.

است که او را متهم (به عدم حکمت و هدف مداری و ظلم و جور) ننمائی.

## شرّ و شیطان در برهان و عرفان

یکی از سؤالاتی که توجه مردم مخصوصاً جوان تحصیل کرده را به خود جلب کرده و می کند، این است که چرا خداوند شیطان شرور را خلق کرده است؟

در پاسخ، به طور خلاصه، گفته می شود: خداوند شیطان جنّی را ضالّ و مضلّ قرار نداده است، بلکه او را تنها خلق نموده است. او با اختیار خود شیطنت را برگزیده است، چرا که خداوند از او خواست اقرار به گناهش نماید سپس توبه کند و او از آن درخواست سرباز زد.

علاوه بر این که او شر مطلق نیست، به دلیل این که انسان با عدم اعتنا و توجه به او می تواند به قله جبال رفعت و تکامل عروج و صعود کند و از این جهت او نسبت به انسان خیر است. به عبارت بهتر انگیزه او اضلال و گمراه نمودن است ولی نتیجه و انگیزه او رشد و سعادت است.

افزون بر آن انسان شیطان نفسانی نیز دارد، بر این مبنا ابالسّه و عفاریت قادر می شوند به وسوسه انسان پردازند؛ چون انسان ملهم به فجور و تقواست. اگر شیطان نمی بود وجود جهنم که ناشی از قهر خداوند است، در نظام کلی عالم، بی معنا و غیرموجه می نمود.

در کارخانه، عشق از کفر ناگیر است

آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد(۱)

بعضی از عرفا می گویند: یک شبی شیطان، معاویه را از خواب بیدار کرد. معاویه گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: برای این که (نماز شب بگزاری و) به مسجد بروی و با مردم نماز صبح را سر وقت بخوانی. معاویه گفت: تو هرگز اهل خیر نیستی. او در پاسخ گفت:

ما هم از مستان این می بوده ایم

عاشقان درگه وی بوده ایم

گه رعتابی کرد دریای کرم

بسته کی کردند دریاها کرم

اصل نقدش داد و لطف و بخشش است



قهر بر وی چون غباری از غش است

تا دهد جان را فراقش گوشمال

جان بداند قدر ایام وصال

ترک سجده از حسد گیرم که بود

آن حسد از عشق خیزد نه از جحود

ص: ۶۲

---

۱-۱- نک: ملاعلی نوری، تحفه، رسائل فلسفی، ص ۲۸۴.

در بلا هم می چشم لذات او

مات اویم مات اویم مات او

خود اگر کفرست و گر ایمان او

دست باف حضرتست و آن او(۱)

در حقیقت هدف شیطان از عمل مذکور آن بوده که معاویه (با سحرخیزی و) نماز در اول وقت صبح گزاردن، عجب و غرور پیدا کند که این گناه بسیار بزرگی است، نه این که نمازش قضا شود، در نتیجه دل شکسته گردد که این، ثواب عظیمی دارد.(۲)

در لطایف حکایات آمده است: حضرت موسی در طور سینا با ابلیس برخورد نمود و از او پرسید: چرا به حضرت آدم سجده نکردی و هدف تیر لعنت گشتی؟ ابلیس گفت: گمان کردم تو عارفی. مگر نمی دانی عاشق به غیر معشوق سجده نمی کند (بر این اساس شیطان رئیس فرقه وهابی ها و تکفیری هاست).

موسی گفت: آیا تو مخالفت با امر و فرمان خدا نکردی؟ شیطان گفت: مخالفت امر ایجابی نمودم، یعنی به غیر خدا توجه نمودم، بلکه مخالفت امر ابتلائی نمودم، یعنی به آدم سجده نکردم تا مبتلا- به بلا- و بدبختی فراقت گردم، پس مراد قول خداوند که فرمود: (اسجدْ)، (لاتسجدْ)، بوده است. (درحقیقت خدا به آدم و حوا فرمود: به میوه ممنوعه نزدیک نشوید ولی می خواست به آن نزدیک شوند و باز فرمود: سجده کنید و نیز می خواست سجده کنند، چون معصوم بودند و به شیطان گفت: سجده کن ولی نمی خواست سجده کند، چون مغرور و حسود بود(۳)).

موسی گفت: اگر امر چنین بود صورت ملکی تو به صورت شیطان مبدل نمی شد. ابلیس گفت: آیا نمی دانی صورت ملکی و شیطانی به منزله دو لباس عاریتی برای یک شخص و ذات لایتغیر و ثابت و عاشق است که با تغییر آن دو، شخص تغییر نمی کند، پس ذات من بر همان وصف ذاتی و حالت محبت و عشق خداوندی باقی است، بلکه محبت من تا به حال مشوب و مخلوط و توأم با طمع وصل و امید قرب است و اکنون ذات و نفس من از آن مشوبیت و توأم بودن محبت با طمع و امید، صفا می کند و لذت می برد تا سرانجام به ساحل

ص: ۶۳

۱- - مثنوی مولوی، دفتر دوم، بیت های ۲۶۲۰ تا آخر.

۲- - مهدی سمندری، صلوات، ص ۳۶۰.

۳- - کلینی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰، باب المشیئه و الاراده.

نجات و وصل نایل آید؛ در نتیجه از نظر من وصل و فصل و قرب و بعد، یکسان است. (۱)

شیطان از منطق فقط سه قسمت آن را مورد عنایت و توجه قرار داده است. او به جای جدل به طریق احسن، به جدل به طریق اقبیح و در عوض برهان، به سفسطه روی آورده است. او در خصوص داستان خلقت خود و آدم به تمثیل منطقی و قیاس فقهی گرایش دارد و از قیاس منطقی روی گردان بوده است. اساساً این نوع سخنان جز در عرفان کاذب کاربردی ندارد.

در قرآن آمده است: "قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ... وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ... لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ" (۲) و باز در قرآن آمده است: "وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ... مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي" (۳)

ص: ۶۴

---

۱- - عزالدین محمود کاشانی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۳۹۰، به تصحیح جلال الدین همایی، ۱۳۶۷.

۲- - ص، ۷۶ و ۷۸ و ۸۵.

۳- - ابراهیم، ۲۲.

اساساً اصل با توحید است و شرک، انحراف از آن. به این ترتیب عقیده ی کمونیستها مبنی بر این که: «دین توحید، مولود و ثنیت و بت پرستی و ارباب انواع پرستی بوده و معلول اقتصاد بشر و نتیجه لازمه ی انتقال ملوک الطوائفی به امپراطور بزرگ است» (۱)،

غلط است، زیرا دلیل آن ها بیشتر آثار باستانی است. علامه طباطبائی در ابطال آن گوید:

اولاً بت پرستان پیوسته آثار صنعتی مربوط به خدایان متعدد خود، مانند بت ها و جز آن ها را داشته و پس از خود به یادگار گذاشته اند ولی خداپرستی به معنای یکتا پرستی اثر جسمانی صنعتی ندارد (اساس توحید، عقلی و قلبی و عرفانی است)... بت پرستی زائیده یک نوع مسامحه در خداپرستی - توحید - است، نه به عکس.

ثانیاً بحث ما بحث برهانی است و از نظر برهان طرف داران بسیار داشتن یا تقدم عهد یا طول زمان (یا آثار باستانی)، دلیل صحت و تمامیت یک نظریه نمی تواند باشد (۲).

هرچه از عمر بشر طی و سپری می شود توحید بیشتر مقبول می افتد. هر اندازه علوم ترقی کنند بیشتر پی به وحدت نظام عرضی عالم برده می شود و ثابت می شود تمام نظام عالم تکوین از اعتدال و نظم و یگانگی و هماهنگی دقیق تبعیت می کند.

افزون بر آن حکما اثبات نموده اند در نظام طولی هستی، مراتب وجود دارد که در میان آن ها سنخیت و قانون اصل و فرع و آیه و ذی الآیه و شیء و فیء حاکم است، نه تباین و تقابل و تضاد.

در حقیقت در تمام نظام عرضی و طولی ممکنات، همگونی و سنخیت و تناسب و وحدت تحقق دارد که این ها دلیل بر این اند که تنها یک خالق در رأس آن ها واقعیت دارد.

ص: ۶۵

۱- علامه طباطبائی، اصول فلسفه رئالیسم، ص ۲۸۵، به کوشش: سید هادی خسروشاهی، بی تا.

۲- اصول فلسفه رئالیسم، ص ۲۸۶.

قبلاً ثابت شد که یک خدا به عنوان *عله العلیل* و فاعل مطلق وجود دارد، پس یک فعل و اثر نیز وجود دارد و لاغیر. به بیان دیگر یک واحد معلول، یک علت بیشتر ندارد<sup>(۱)</sup> و به عبارت دقیق تر فلسفی، وجود معلول با علت خود رابطه ای دارد که با هیچ چیز غیر از آن ندارد<sup>(۲)</sup>.

انسان که خلیفه و بهترین مخلوق حضرت حق است باید در اندیشه و تعقل و در ملکات نفسانی و اخلاق و در فعل و عمل توحیدی باشد. او شایسته است در همه امور به صبغه و رنگ خدای یگانه درآید و در همه حالات، در عالی ترین تجلی و مظهر بهترین وحدت و در سمت و سوی تنها توحید قرار گیرد.

به همین دلیل پیامبر ختمی (صلی الله علیه و آله) در آغاز دعوت و بعثت و رسالتش می فرمود: قولوا: لا اله الا الله تفلحوا<sup>(۳)</sup>؛

بگویید: غیر از خدای به حق، خدایی دیگر وجود ندارد. کلمه طیبه «لا اله الا الله»، یک جمله و به معنای «غیر الله، الهی وجود ندارد»، می باشد، و نه دو جمله و به معنای «الله وجود دارد و اله وجود ندارد» است.

برای این که «الله» همیشه مورد اعتقاد بشر بوده است، لذا گفتن این که: «الله وجود دارد»، حشو و زاید است و نیازی به آن نیست. اشکال بعضی که می گویند: اعتقاد به شرک و به غیر الله نیز بوده است این است که کلام و سخن آن حضرت آن را به شدت و حدت تمام رد و ابطال می نماید. به همین دلیل در قرآن آیه ای وجود ندارد که حاکی از این باشد که «الله موجود»، بلکه فرموده است: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»<sup>(۴)</sup>.

و دلیل آن را این گونه بیان می کند: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»<sup>(۵)</sup>، یعنی اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر از الله (و بالله) می بودند هر دو فاسد و تباه می شدند.

علامه در تفسیر آیه بیان می دارد: اگر فرض شود که برای عوالم، آلهه و خدایانی (علاوه بر الله) باشد، لابد باید آنها با یکدیگر اختلاف ذاتی داشته باشند و گرنه چند اله نمی شدند و تباین و اختلاف در حقیقت و ذات، مستلزم آن است که در تدبیر هم با یکدیگر مختلف

ص: ۶۶

۱- همان، ص ۲۸۴.

۲- همان و مراجعه کنید به: مقاله علت و معلول، ص ۱۹۳.

۳- مجلسی، بحار، ۱۸/۲۰۲، باب ۱ و ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب، ۱/۵۶، ۱۳۷۹.

۴- اخلاص، ۱.

۵- انبیاء، ۲۲.

باشند، لذا تدبیر هریک، تدبیر دیگری را باطل و فاسد می کند و آسمان و زمین رو به تباهی می گذرانند و چون می بینیم نظام جاری در عالم، نظام واحدی است، پس به غیر از «الله»، آلهه تحقق ندارند(۱). این آیه، عقیده مشرکان را که معتقدند خدای واحد، تدبیر عالم طبیعت را به خدایانی داده است و خود دیگر دخالت ندارد، ابطال و رد می نماید.

برای تکمیل بحث لازم است درباره مراتب توحید و مقابل های آنها، به طور مختصر و مفید بحث و تحقیق شود که آنها عبارتند از:

## الف. توحید در ذات

مقصود از این توحید این است که خداوند یک حقیقت واحد است و ذات او به هیچ وجه کثرت و تعدد ذهنی و خارجی ندارد. او اَبسط بسائط و مطلقاً غیر مرکب است. وجود او از هر جهت بی نهایت است، لذا تعددپذیر نیست. به این ترتیب قول خداوند معقول و درست می نماید که می فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... (۲)؛ الله گواهی می دهد- و فرشتگان و دانشمندان نیز- که هیچ خدایی برپادارنده عدل، جز او نیست. خدایی جز او نیست که پیروزمند و حکیم است.

در مقابل این توحید، تثلیث مسیحیت قرار دارد که طبق انجیل یوحنا، مسیحیان معتقد به سه خدای پدر و پسر (عیسی) و روح القدس (مریم(۳) یا خدا که در قلوب مردم می زید. اناجیل آن را به شکل کبوتری ترسیم کرده اند که بر عیسی فرود آمد و جامعه مسیحیت را ارشاد می نماید و به نویسندگان کتاب مقدس الهام می بخشد(۴).

شده اند و این درحالی است که در سه انجیل قبلی تثلیث وجود ندارد؛

پس این تحریفی است که توسط بعضی از یهودیان و مسیحیان صورت گرفته است، هرچند بعضی از مسیحیان برای فرار از شرک توجیهاتی داشته باشند و بگویند: او (عیسی) فروغ جلال خدا و خاتم جوهرش بود(۵).

ص: ۶۷

۱- علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه ۲۲ از سوره انبیاء.

۲- آل عمران، ۱۸.

۳- تفسیر نمونه، آیه ۳۶ سوره مریم.

۴- مبانی اندیشه اسلامی ۲، شماره ۲۳، ص ۱۲۵.

۵- رساله عبرانیان، ۱: ۳ و نک: مبانی اندیشه ۱، شماره ۲۶، ص ۶۲.

این درحالی است که قرآن می فرماید: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ... (۱)؛ ...هر آینه عیسی پسر مریم، پیامبر خدا و کلمه او بود که به مریم افکند و روحی از او بود. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید: (خدا) سه گانه است.

و باز می فرماید: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ... (۲)؛ آن ها که گفتند: خداوند همان مسیح فرزند مریم است به یقین کافر شدند (اگر خدا همان مسیح است، پس با صلیب نمودن و کشتن او دیگر خدایی باقی نمی ماند، تا چه رسد که بگویند: سه خدای واجب الوجود وجود دارد. آخر مگر می شود مخلوق، خدای خالق را بکشد. زهی و دریغا این سخن نابخردانه و هیئات من ذلك الکلام الواهی! با این که خود) مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خداوند یگانه را، که پروردگار من و شماست، پرستش کنید؛ زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ستمکاران یار و یآوری ندارند.

همچنین در آن کتاب آسمانی آمده است: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ تِلَاثَةٌ (۳)؛ آنان که گفتند: خدا یکی از این سه تایی (اب و ابن و روح القدس) است، یقیناً کافر شدند.

آن ها خدا را همعرض و همردیف دو خدای دیگر به نام های ابن و روح القدس به شمار می آورند، درحالی که خداوند در میان آن سه اقنوم، چهارمی است (۴)، یعنی وحدتش، وجودی است، نه عددی، آن چنان که مسیحیان هر یک از سه خدایان خود را، خواهی نخواهی، باید واحد عددی توصیف نمایند و این شرک جلی و آشکار است.

## ب. توحید صفاتی

این توحید مطابق نظر حکمای الهی و متکلمان امامیه به این معناست که در مصداق و خارج، ذات خداوند عین صفات و صفات، عین یکدیگر و عین ذات اویند ولی آن ها در مفاهیم مختلف اند. در حقیقت خداوند به اعتبار این که از خلا-یق آگاهی دارد، عالم و از

ص: ۶۸

۱- - نساء، ۱۷۱.

۲- - مائده، ۷۲.

۳- - مائده، ۷۳.

۴- - مجادله، ۷.

حیث این که هر کاری بخواهد انجام دهد قادر و به لحاظ این که به کسی نیاز ندارد غنی است و...

ولی معتزله معتقدند که اتصاف ذات خداوند به آن صفات این است که فعلی که از او صادر می شود، مثل فعل کسی است که متلبس و متصف به آن صفات شده است، پس معنای این که آن ذات، عالم است این است که در اتقان و احکام و دقت جهات فعل، مثل فعل عالم، کار انجام می دهد ولی در واقع عالم نیست و هم چنین است در بقیه صفات.

این نظر صحیح نیست، زیرا ذات خداوند متعال، مبدأ هر کمال وجودی است و مبدأ کمال، فاقد آن کمال نیست. پس در ذاتش، حقیقت هر کمال و جمالی که از او افزوده می گردد، وجود دارد و آن همان عینیت ذات با صفات است (۱).

در مقابل توحید ذاتی، نظر اشاعره قرار دارد که معتقدند که صفات خداوند زاید بر ذات و لازم آن می باشند، لذا آن ها به قَدَم ذات، قدیم اند.

دلیل آن ها این است که اگر علم خداوند بنفسه و ذاتی باشد، پس علم، عین عالم و عالم، عین علم خواهد بود که آن محال و غیرممکن است، بنابراین او متصف به نوعی از علم است که محال است عین ذات او باشد (۲).

دلیل آنها باطل است، زیرا دلیلشان عین مدعاست. علاوه بر آن اتحاد وجودی که همان اتحاد علم و عالم و معلوم است مورد قبول در حکمت متعالیه است. افزون بر آن، بنابر آنچه خودشان گفته اند: هفت صفت خداوند که عبارتند از «حیات و قدرت و علم و سمع و بصر و اراده و کلام» با ذات او واجب الوجودهای هشتگانه (قدمای ثمانیه) را تشکیل می دهند که با توحید منافات دارد و لازمه اش شرک است، البته آن، شرک خفی و مخفی، نظیر شرک ریاکاران، است. معیار شرک بودن اصطلاحی، شرک جلی و آشکار است که مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتند.

نظریه اشاعره در حقیقت از تشبیه صفات خدا به انسان سرچشمه گرفته است، حال آن که هیچ چیزی شبیه و مانند حضرت حق نیست. لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۳). امام صادق در ابطال

ص: ۶۹

۱- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۶۲، ۱۳۹۰.

۲- ابوالحسن بن اسماعیل، اللمع، ص ۳۰.

۳- شوری، ۱۱.



سخن آنها می فرماید: لم یزل الله، عزوجل، ربنا و العلم ذاته و لامعلوم... (۱)؛ خداوند عزوجل از ازل (و تا ابد) پرودگار ما بوده و هست و پیش از آن که معلوم و مسموع و مبصر و مقدوری وجود داشته باشد، علم و سمع و بصر و قدرت داشته است و عین او بوده اند.

### ج. توحید در خالقیّت

این توحید، انحصار خالقیّت و آفریدگاری را برای خداوند می رساند و آیه «قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (۲)؛ بگو: الله آفریننده هر چیزی است و او یگانه و قهار است»، بیانگر آن نوع توحید است.

خالقیّت خداوند با سببیت و مسببیت موجودات و خلقت پرنده توسط حضرت مسیح منافات ندارد، زیرا او آنها را آنگونه آفریده و قرارداده است و آنها به اذن او و مظهر اراده و مشیت او هستند. برای نمونه در قرآن آمده است: «اللّٰهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتَنفِثُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ» (۳)؛ خداست که بادهای او را می فرستد تا ابر را برانگیزد و چنان که (خدا) خواهد آن را در آسمان بگستراند» که از آن به دست می آید هم خدا سبب است و هم بادهای که آنها در طول اند، نه در عرض.

خداوند از قول حضرت مسیح (علیه السلام) نقل می کند: «أَنْتَ أَخْلَقْتَ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللّٰهِ» (۴)؛ من (مسیح) از گل، چیزی به شکل پرنده می سازم. سپس در آن می دمم، پس به اذن خدا پرنده ای می شود». این آیه خلقت را به آن پیامبر نسبت می دهد ولی آن را مقید به رخصت و مشیت خداوند نموده است.

اختیار انسان هم خارج از خالقیّت و اراده خداوند نیست. حضرت حق او را، درحالی که خالق بوده است، خلق نموده است. او اراده کرده است که انسان اراده کند و خواسته است که انسان بخواهد، لذا از طرفی انسان کارهایش را با اراده خود انجام می دهد و از

طرفی اصل اراده او را، خداوند به او داده است، لذا اراده انسان در طول اراده اوست. ماحصل این که: «فعل الانسان، اختیاری و اختیاره لیس باختیاره، بل فعل و اثر من الله تعالی» و این یعنی توحید افعالی.

ص: ۷۰

۱- بحار الانوار، ۵۴/۱۶۱، تحقیق در دفع شبهه، ص ۲۲.

۲- رعد، ۱۶.

۳- روم، ۴۸.

۴- آل عمران، ۴۹.

توحید در خالقیت در مقابل نظر متکلمان معتزلی است که افعال انسان را تنها به انسان منسوب و آنها را خارج از حیطه خالقیت و مشیت و اذن ربوبی می دانند.

امام کاظم (علیه السلام) در این خصوص می فرماید: مَسَاكِينِ الْقَدْرِیَةِ ارَادُوا أَنْ یَصْفُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعْدَ لَهُ فَآخِرُ جُوهٍ مِنْ سُلْطَانِهِ (۱)، مساكین و بیچارگان قدریه و معتزلی خواستند خدا را به عدل وصف نمایند، او را از قدرت بر افعال بندگان خارج کردند (و خود را مختار مطلق دانستند).

از آن طرف اشاعره انسان را در افعالش مجبور می دانند و سببیت را از کار انداخته گفتند: «عاده الله جرت، یعنی عادت خداوند چنین است» که مثلاً سنگ که شیشه را می شکند، درحقیقت خدا آن را شکسته است، لذا عادت خداست که هم زمان با ضربه سنگ، آن شیشه را خورد کند که این نظریه تفریطی و خطاست.

از امام صادق روایت شده است که فرمود: ابی الله أن یُجری الأشیا الا باسبابها فجعل لكل شیء سبباً (۲)؛

خداوند ابا و امتناع نموده است که اشیا را به جریان اندازد جز این که با اسباب و عللشان باشد، پس برای هر چیزی سبب و علتی قرار داد (پس سببیت، مظهر و جلوه خالقیت اوست و لاغیر). و نظریه معتزلی افراطی و نادرست است (۳)؛

بنابراین قول و سخن صحیح از آن شیعه است که معتقدند: لا جبرَ و لا تفویضَ، بل امر بین الامرین (آنها نه جبری اشعری هستند و نه تفویضی معتزلی، بلکه میان آن دو، بلکه فوق آن دو امراند و این یعنی توحید افعالی که هر موجودی، ذات و آثارش از آن خداست). و به همین سبب آنها را امت وسط می نامند.

#### **د. توحید در ربوبیت**

این توحید به معنای آن است که اداره و تدبیر و کارگردانی جهان و انسان، اختصاص به خداوند دارد. اساساً ایجاد او عین تدبیر و انتظام بخشی و نظم دادن است. این گونه نیست که اول خلق نماید، سپس نضد و نظم و اعتدال و انسجام ببخشد و تدبیر نماید، که آن، سر از عینیت ذات خداوند با صفات او درمی آورد که بحث شد.

ص: ۷۱

۱- بحار الانوار، ۵/۱۷۰.

۲- کافی، ۱/۱۸۳.

۳- حکمت برین، ص ۴۵۷.

در کارهای بشری تدبیر غیر از احداث است، مثلاً شخصی مدرسه ای می سازد و دیگری آن را اداره و مدیریت می کند، حتی احداث خداوند با احداث انسان تفاوت دارد که آن از قبیل ایجاد است و این از نوع اعداد و زمینه سازی.

بشر در طول تاریخ تنها خدا را خالق می دانسته و اگر شرکی در کار بوده تنها مربوط به تدبیر عالم بوده است و به غلط افلاک و ستارگان را مدبر مستقل عالم می پنداشتند(۱)،

نظیر این که مشرکان در عصر پیامبر(صلی الله علیه و آله) معتقد بودند که سرنوشت خود و جهان به دست بت ها، یعنی معبودان خود است و آن ها را از این لحاظ می پرستیدند که در پیروزی در جنگ و مصونیت از خطر در سفر و حضر مؤثر می شمردند و حتی شفاعت را به نحو مستقل، حق مسلم آنها می دانستند و در برخی موارد پرستش آنها را وسیله نزدیکی به خدای خالق می پنداشتند. قرآن از قول آنها می فرماید: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى(۲)».

بنابر بیان آیه ی: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ... فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ(۳)»، اگر پیامبر(صلی الله علیه و آله) از آنان بپرسد چه کسی از زمین و آسمان به شما مشرکین روزی می دهد و مالک سمع و بصر کیست و چه کسی حیات و مرگ می بخشد و تدبیر امر از آن کیست؟ جواب می دهند: خدا. البته اعمال آنان با گفتارشان فاصله ی بسیار دارد. به همین دلیل خداوند از پیامبرش می خواهد که به آنها بگوید: چرا تقوا پیشه نمی کنید و عملاً توحید همه جانبه را در زندگی تان پیاده نمی کنید؟

خداوند در چند آیه از سوره قرآن می فرماید: اگر از آنان بپرسی چه کسی باران نازل می کند و خالق زمین و آسمان و خود آنهاست؟ جواب می دهند: خدا(۴).

علامه طباطبائی درباره ی علت روانی به وجود آمدن شرک می گوید: انسان باستان رب النوع دریا و آتش و باد و... را می پرستیده، برای این که از قهر و خشم آن ایمن گردد، رب النوع زمین را ستایش می کرده، برای این که از لطف و مهر و برکات آن برخوردار شود و هم چنین در مورد ستاره پرستی، جانور پرستی، انسان پرستی و فرشته پرستی و...

ص: ۷۲

۱- - انعام، ۷۸-۷۶.

۲- - زمر، ۳.

۳- - یونس، ۳۱.

۴- - عنکبوت، ۶۳ و لقمان، ۲۵ و زمر، ۳۸ و زخرف، ۸۷ و ۹.

تاریخ نقلی از صابئین و غیر آنها این نظر را تأیید می نماید و از سوی دیگر پیوسته انسان دستگاه آفرینش را از دستگاه زندگی و به ویژه زندگی اجتماعی خود اندازه گرفته و قیاس می کند.

انسان خدای جهان را مانند خداوندگار و شهریار یک آبادی می پنداشته که خدا به هر بخشی از کارهای مربوط یک تن را گماشته که خداندگار و سررشته دار همان کار بوده باشد و خدای جهان، خدای همه خدایان و شاه همه شاهان است!

ارباب انواع و همچنین ستارگان و جز آنها که پرستیده می شده اند، برای این بوده که میان انسان پست و خدای پاک رابط و میانجی بوده و در بهبود حال زندگی و پس از مرگ انسان بکوشند، اگرچه این روش کم کم رنگی ناستوده گرفته و به رب النوع یا ستاره مثلاً جامه استقلال پوشانده، بلکه به پاره سنگ یا چوب یا فلزی که بت ساخته شده نام خدای آفرینش داده است (۱).

یعنی تا آن جا پیش رفته که توحید در خالقیت را عملاً فراموش نموده است.

البته سرمایه داران و حاکمان نیز مشرکان بت پرست را برای نفع اقتصادی و سیاسی خود به شرک و بت پرستی تشویق و ترغیب و در صورت نیاز تحمیل و مجبور می نمودند.

چه بسا مشرکان، چیزی را که عظیم الجثه و پرمفعت و پرتوان بوده است، مثل گاو در نزد گاوپرستان، اول بار با دیده احترام سپس با دیده محبت و عشق و تقدیس نگریستند که اوج آن ها در عبودیت و پرستش تجلی و ظهور نموده و آن را خدای مطلق خود پنداشته اند.

پس توحید در ربوبیت به معنای کشیدن خط بطلان بر هر نوع اندیشه ی تدبیر مستقل از اذن الهی برای غیر خداست، زیرا کارگردان و مدبر دستگاه خلقت جدا از آفرینش آن نیست و روشن است که خدای آفریننده یکی است.

چنان که قبلاً بیان شد، آیه ی «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۲)؛ اگر در زمین و آسمان معبودان و خدایانی غیر از الله می بودند، یعنی هم الله باشد و هم آلهه مستقل از او، هر دو

ص: ۷۳

---

۱- علامه طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ص ۲۸۶، بی تا.

۲- انبیا، ۲۲.

تباه می شدند»، دلالت می کند بر این که اگر آلهه ای جز الله، به نحو مستقل، مدبر عالم باشند باید اختلاف ذاتی و تباین حقیقی داشته باشند و گرنه متعدد نمی باشند و تباین در حقیقت و ذات، مستلزم اختلاف ذاتی در مدیریت و تدبیر است، در نتیجه تدبیر هریک، تدبیر دیگری را فاسد و متلاشی می کند و آسمان و زمین رو به تباهی می گذارند و چون می بینیم نظام در عوالم زمین و آسمان برقرار و همگون و هم نوا و واحدند، پس آلهه و خدایان و معبودان وجود ندارند و تنها الله مدبر عالمیان است، چنان که خالق آنها نیز هست (۱).

البته توحید در تدبیر با اعتقاد به مدبرهای دیگری که به اذن خدا انجام وظیفه می کنند، منافات و مخالفت ندارد. چون خداوند خالق، آنها را به نحوی خلق نموده و یا به مقاماتی رسانیده است که کار گزار عالم تکوین باشند، زیرا آنها، مثل حضرت ولی عصر (عج) بر اثر قابلیت به چنین مقامی نایل و واصل آمده اند و همچنین است در مسئله خالق بودن حضرت عیسی مسیح و علیت هریک از عقول نسبت به عقل بعدی در بحث افلاک از نظر حکمای الهی.

روایت شده است که خداوند می فرماید: یا ابن آدمَ انا اقول للشیء کن فیکون، أتعنی فی ما امرتک أجعلک تقول للشیء کن فیکون (۲)؛ ای فرزند آدم من به چیزی می گویم: باش (و موجود شو)، پس می باشد، مرا در آنچه امر نمودم اطاعت کن تا تو را به گونه قرار دهم که به چیزی بگویی موجود باش، پس موجود باشد.

## هـ. توحید در عبادت

مقصود از آن این است که انسان تنها در مقابل خداوند پرستش و کرنش نماید. آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، بیانگر این نوع از توحید است.

شرط قبولی عبادت، اخلاص است، یعنی پرستش باید تنها برای رضای خدا و تقرب به او باشد که در غیر این صورت ریاء است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «کل ریاء شرک». إنه من عمل للناس كان ثوابه على الله (۳)؛

هر ریائی شرک

ص: ۷۴

۱- نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۲۲ سوره انبیا.

۲- نوری، مستدرک، ۱۱/۲۵۸، باب وجوب طاعه الله.

۳- کافی، ۲/۲۹۳، باب الریاء.

است. یقیناً هر کسی برای مردم عمل نمود ثوابش به عهده آنهاست و هر کس برای خداوند عمل انجام داد ثوابش به عهده ی اوست. سعدی گوید:

نان برای کنج عبادت گرفته اند

صاحب‌دلان، نه کنج عبادت برای نان(۱)

علامه مجلسی آن شرک را شرک خفی، یعنی مخفی و پوشیده می داند(۲).

توحید در عبادت و یکتاپرستی و دوری از طاغوت و بت پرستی، اساس دعوت همه پیامبران است. وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ(۳).

هیچ مسلمانی با توحید در عبادت و سرسپردگی خالصانه و عاشقانه و بامعرفت مخالفت ندارد. اگر در این باره اختلافی وجود دارد مربوط به مصادیق و موارد آن است.

برخی از مسلمانان مثل وهابی و تکفیری ها برخی از اعمال شیعه را مثل زیارت قبور ائمه (علیه السلام) عبادت و در نتیجه شرک می دانند، در حالی که شیعه آن را تکریم و تعظیم، آن هم به اذن حضرت حق و مطابق سنت نبوی و روش علوی می دانند.

مشرکان در برابر بت سجده می کردند، زیرا معتقد بودند که بتان، مستقل از خدا، حق شفاعت دارند و مؤثر در پیروزی در جنگ و دفع خطر از آن اند ولی سجده ملائکه بر آدم و فرزندان یعقوب و خود یعقوب و همسرش بر یوسف، به عنوان سجده شکر و به فرمان خدا و برای تعظیم عبد صالح او بوده است که این، عین توحید در عبادت است.

آنها به فرمان خدا و در مقابل اعطا و افاضه نعمت نبوت او به آنها سر به سجده حمد و سپاس گذاشتند و تنها ذکر خدا را بر زبان جاری نمودند. آنان یوسف را در سرنوشت انسان و جهان، مستقل از خدا و بی اذن او، عامل و مؤثر نمی دانند، چنان که ملائکه در سجده بر آدم(علیه السلام) همین گونه اند.

توسل به اولیای الهی نیز خارج از مسیر توحید فوق الذکر نیست. زیرا قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ(۴)؛ ای کسانی که ایمان

ص: ۷۵

۱- نک: لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه عبادت.

۲- بحار الانوار، ۶۹/۲۸۱.

۳- نحل، ۳۶.

۴- مائده، ۳۵.

آورده اید، از خدا بترسید و دست آویز و وسیله ای برای تقرب به سوی او بجوئید»، که آن توسل، سبب وصول به نتیجه مطلوب می شود.

قرآن در این رابطه بیان می دارد: لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ... (۱)؛ اگر آنان (منافقان) هنگامی که (با ارتکاب گناه) به خود ستم نمودند نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر نیز برای آنها طلب آمرزش می نمود، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

ساختن بنای یادبود و ضریح قرار دادن بر قبور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه و رفتن به زیارت آنها، ریشه در قرآن دارد. هنگامی که محل اختفای اصحاب کهف کشف شد گروهی می گفتند: باید بر قبر آنان بنای یادبود ساخته شود و گروه دیگر می گفتند باید بر قبر آنان مسجدی بنا شود. قرآن هر دو پیشنهاد را با لحن پذیرش یاد می کند (۲).

خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از این که بر جنازه منافقان نماز بخواند و بر سر قبر آنها برای دعا و آمرزش بایستد، سخت بر حذر داشته است (۳) که مفهوم آن منطوق و معنای آن لفظ این است که بر جنازه مؤمنان و به طریق اولی بر جنازه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیه السلام) باید نماز خواند و خوب است به عنوان بزرگداشت آنها به زیارت قبور آنها رفت.

در بعضی از دائره المعارف های غربی آمده است: در فاطیمای پرتغال در سال ۱۹۱۷ بانویی بسیار درخشان، سوار بر پاره ای از ابر به مشاهده سه کودک مسیحی درآمد. سه سال بعد دو تن از آنها مردند و برای آنها زیارتگاهی باشکوه بنا نمودند (۴). جای تعجب است که مسیحیان به زیارت آن محل می روند با این که پایه و اساسی ندارد، ولی بعضی از شیعیان رفتن به زیارتگاه اصیل اهل بیت را مورد شک و شبهه قرار می دهند.

قرآن تبرک و برکت جستن و اثر گرفتن از آثار اولیای الهی، حتی از راه دور را، تأیید نموده می فرماید: فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا (۵)؛ چون مژده رسان آمد و جامه و پیراهن یوسف را بر روی و صورت یعقوب انداخت، بینایش برگشت.

ص: ۷۶

۱- - نساء، ۶۴.

۲- - کهف، ۲۱.

۳- - توبه، ۸۴.

۴- - نک: مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۸۴، شماره ۲۳.

۵- - یوسف، ۹۶.

حال اگر مسلمانی قبر و ضریح اولیای الهی (علیه السلام) را به احترام و تکریم استلام نماید و ببوسد و به تربت آنها تبرک جوید عملی موحدانه انجام داده است نه مشرکانه، چنان که استلام «الحجر الاسود» مورد تأیید همه فرق اسلامی است.

یکی از صحابه معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) «بلال» مؤذن اوست که وقتی به سبب انحراف در امر خلافت، اذان و مدینه را ترک نمود و به شام رفت و در نقطه ای که مرز اسلام و مسیحیت بود، برای مرزبانی اسلام، سکنی گزید.

او شبی آن حضرت را در عالم رؤیا دید که به او می فرماید: بلال! پیوند خود را با ما قطع نموده ای. او وقتی از خواب بیدار شد گریه سر داد و خواب را این چنین تعبیر نمود که گله ی پیامبر برای این است که تاکنون به زیارت قبر او نرفته است، لذا به زیارت او شتافت و به درخواست حسنین اذان نیز گفت و همه را تحت تأثیر جدی قرار داد(۱).

ضمن این که خود آن حضرت فرموده است: «من حج البيت و لم یزرنی فقد جفانی(۲)»

انواع توحید دیگر نیز وجود دارد که از بحث تفصیلی آن ها خودداری می شود که از جمله آنها توحید در قانون گذاری و اطاعت است که حق حضرت حق اند که آنها منافات با سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و روش ائمه (علیهم السلام) و فتاوی مراجع تقلید و اطاعت از ولایت فقیه ندارند.

و دیگر توحید در حاکمیت است که با خلافت بلافصل چند ساله امیرمؤمنان، ضدیت ندارد، بلکه مؤکد بر آن است و مخالفت خوارج نهروان با امارت و ریاست آن حضرت، با توحید در حاکمیت خداوند معارضه دارد(۳).

ص: ۷۷

---

۱- ابن عساکر، مختصر تاریخ دمشق، ۵/۲۶۵، ۱۴۰۴ و یوسف بن عبدالرحمن مزّی، تهذیب الکلام، ۴/۲۸۹، ۱۴۰۶.

۲- علی سمهودی، وفاء الوفاء، ۴/۱۳۴۲، ۱۴۱۹.

۳- نک: اندیشه اسلامی ۱، شماره ۲۰، ص ۱۴۸-۱۵۰.



معاد در لغت و اصطلاح و...

معاد در لغت، مصدر از «عاد یعود عوداً و معاداً» و به معنای بازگشتن و برگشتن است. معاد در اصطلاح، بعث و برانگیخته شدن جسم و روح انسان در روز رستاخیز برای محاسبه ی نیات و اخلاق و افعال است تا اهل طاعت به ثواب و پاداش و اهل عسیان به کیفر و مجازات برسند. قرآن در این خصوص بیان می دارد: «اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۱) و «إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲).

گفتنی است که معاد و قیامت اعم از رستاخیز و قیامت کبری است، بنابراین آن دو، شامل برزخ و قیامت صغری نیز می شوند، زیرا روایت شده است: «من مات فقد قامت قیامته» (۳).

اعتقاد به معاد رکن اساسی در هر شریعت سماوی است و آن، تمایز و تفاوت میان دین الهی و مسلک های مادی بشری است. هر مسلمانی واجب است به معاد و حساب و ثواب و عقاب و... ولو اجمالاً، اعتقاد داشته باشد. انسان نه خودش نابود می شود و نه اعمالش گم و گور می شود، بلکه نفس و روحش باقی است و حضرت حق از او بازخواست می نماید و او را به آنچه انجام داده است آگاه می سازد و نتایج اعمالش را به او می رساند، پس معاد برگشتن ارواح به اجساد خواهد بود (۴).

ص: ۷۸

۱- - روم، ۱۱.

۲- - عنکبوت، ۸.

۳- - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، الواح عمادیه، ص ۱۸۱.

۴- - نک: احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۲۸۶.

اساساً معرفت تفصیلی در کیفیت معاد، واجب نیست، یعنی لازم نیست انسان بداند آیا خود ابدان یا شیهه آن ها ولی در صورت و هیأت همان ابدان، در قیامت بر می گردد؟ و این که آیا ارواح معدوم می شوند یا باقی می مانند تا این که به ابدان در موقع معاد برگردند؟ و این که آیا معاد مختص انسان است یا شامل حیوانات نیز می شود؟ آیا معاد دفعی است یا تدریجی؟ (۱) شبهه آکل و مأكول چگونه حل می شود؟ و... .

بسیاری از مسائل مربوط به معاد از راه دلایل قرآنی و روایی اثبات می شوند ولی با عقل سلیم بشری تعارض ندارد، مثل معاد جسمانی و فشار قبر و...، ضمن این که اصل معاد و کلیاتی در مورد آن، عقلانی و برهانی است.

کسی که به خدا و رسول او اعتقاد قاطع دارد، به ناچار به هر خبری که قرآن درباره ی بعثت و ثواب و عقاب و بهشت و نعیم آن و آتش و دوزخ آورده است، ایمان و اعتقاد دارد. قرآن چه تصریحاً و چه تلمیحاً بیشتر از هزار آیه در مورد برزخ و قیامت کبری و لوازم آن ها دارد.

اگر شخصی به آن ها شک داشته باشد، به خالق کائنات و یا به قدرتش شک و شبهه دارد، بلکه شک و دودلی او به اصل ادیان آسمانی و صحت تمام شرایع سرایت پیدا می کند. (۲)

### جوان و اهمیت معاد

معاد در زندگی مردم مخصوصاً جوانان نقش به سزائی دارد و از موضوعات بسیار مهم و سرنوشت ساز در زندگی است. اگر انسان معیشت خود را از عنفوان جوانی به گونه ای تنظیم نماید که صبغه ی توحید و معاد به خود گیرد، از پوچی و غفلت و عبث و لغو و لعب و عاطل و باطل شدن قوا فاصله می گیرد و به حیات طیب و معقول نزدیک می گردد. "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ" (۳) و سختی و گرفتاری دنیا برایش، شکست و یأس و بن بست به حساب

ص: ۷۹

۱- - الحسيني الجلالی، مصباح الهدی فی اصول دین المصطفی، ص ۲۳۱، بوستان کتاب.

۲- - حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ۲/۶۰۹.

۳- - نحل، ۹۶.

نمی آید و پیروزی و رفاه و گشایش در زندگی او را مغرور و مست و طاغی و عاتی و یاغی نمی سازد.

جوانی که به معاد و قیامت، اعم از قیامت صغری و برزخ و قیامت کبری و آخرت ایمان و باور ندارد، به خدا نیز اعتقاد و یقین ندارد یا حداقل ایمانش ناقص است، ولی به هر حال کافر به شمار می آید. او دیگر انسان نیست، بلکه حیوان و از حیوان نیز گمراه تر است. "لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ". (۱)

برای چنین انسانی هیچ منعی در زندگی برای ناهنجاری ها و پلیدی ها وجود ندارد. او هیچ تصمیم جدی در حیات خود حتی در جهت رشد و خوشبختی دنیائی خود قادر نیست اتخاذ نماید. این گونه انسان ها وقتی دیدند لذائد دنیا اشباع کننده روح آن ها نیست، سرخورده و مأیوس و پوچ گرامی شوند، لذا دیگر برای زندگی دنیا ارزشی قایل نیستند و چه بسا آن ها به سبب رهائی از رنجش افکار مادیگرانه خود و اندیشه های ناشی از بی اعتقادی به معاد، که سرانجام سر از الحاد درمی آورد، معتاد به مواد مخدره بشوند و یا دست به خودکشی بزنند.

اساساً چون در امور مطلوب مادی و دنیایی، محدودیت وجود دارد و خواهان، زیاد است، چپاول و غارت و درگیری و زد و خورد و جرح و قتل به وجود می آید، برخلاف امور معنوی که نامحدودند، لذا در آن ها صلح و صفا و صمیمیت حاکم است.

در عوض کسی که به فلسفه حیات می اندیشد و در نتیجه به شناخت صحیح حیات انسانی می رسد، در جهت وصول به فوز و سعادت و خوشبختی، با نشاط هر چه بیشتر، به سعی و تلاش می پردازد و خود را مجهز می کند تا از این پل دنیا به ساحل نجات آخرت، با موفقیت، عبور نماید. او دنیای دنی را یک پل می انگارد که باید از آن بگذرد و می داند هرگز به آن پل دوباره عبورش نمی افتد، لذا نباید به آبادانی آن به گونه ای مشغول شود که پل و صراط عقبی و قیامت خود را نابود سازد و از آخرتش باز ماند و آن را خراب نماید. حضرت مسیح فرمود: الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها؛ دنیا پلی است که باید از آن

ص: ۸۰

باید دانست دنیای دنی حقیقی، در قبال عالم آخرت، مجازی بیش نیست، تا چه رسد به دنیای آدنای مجازی مثل موبایل و کامپیوتر و ماهواره و... که مجاز اندر مجاز است، پس دنیای مجازی پلی برای دنیای حقیقی و دنیای حقیقی پلی برای معاد و معاد پلی برای تقرب به خداست، لذا دنیای مجازی، پلِ پلِ پل به شمار می آید.

چنانچه جوامع بشری به خدا و معاد ایمان داشته باشند و به لوازم آن ملتزم، قادرند جامعه خود را از لحاظ اخلاقی و صنعتی و تمدن به پیش ببرند و موفق به اجرای قوانین مدنی و اجتماعی و عرفی و معقول بشوند و به انصاف و عدل و قسط و احسان و ایثار در اجتماع متصف گردند.

از دقت در آیات قرآنی به دست می آید که بخش عمده ای از سخنان پیامبران و بحث ها و جدال های آنان با مردم، اختصاص به موضوع معاد داشته است و حتی می توان گفت که تلاش آن ها برای اثبات این اصل، بیش از تلاشی بوده که برای اثبات توحید کرده اند؛ زیرا اکثر مردم، سرسختی بیشتری برای پذیرفتن این اصل، نشان می دادند. علت این سرسختی میل به بی بند و باری و عدم مسئولیت پذیری بوده است؛ زیرا همان گونه که اشاره شد اعتقاد به قیامت و حساب، پشتوانه ی نیرومندی برای احساس مسئولیت و پذیرفتن محدودیت های رفتاری و خودداری از ظلم و تجاوز و فساد و گناه است و با انکار آن، راه برای هوسرانی ها و شهوت پرستی ها و خودکامگی ها باز می شود. "أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ \* بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ \* بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ" (۱).

اگر دقت شود بیشتر امراض روحی جوانان از جمله ضعف اعصاب ها و استرس ها و افسردگی ها و پیری های زودرس و احساس پوچی ها و امراض بدنی ناشی از فساد اخلاقی و فحشا از قبیل امراض مقاربتی و ایدز و سفلیس و سوزاک و هپاتیت و سرطان سینه و سرطان رحم و سگته ها و... به سبب عدم اعتقاد به خدا مخصوصاً معاد است.

جوان به دلیل علم دوستی و حقیقت جوئی و علاقه به شناخت غایت و هدف از زندگی باید بعد از مسأله توحید به مسأله معاد توجه نموده و مشکلات در این خصوص را برای

خود حل و فصل نمایند.

معاد پاسخ مثبت به حب نفس مجرد انسان و بقای خویش و سعادت‌مند شدن ابدی و مطلق اوست. ایمان به معاد مبتنی بر پذیرفتن روح و نفس به عنوان یک موجود مجرد و واحد و جاوید و با ثبات است. آن‌ها که معاد را رد می‌کنند انسان را مادی صرف و نجات و خوشبختی را منحصر در زندان دنیا می‌دانند. قرآن آن‌ها را دهری معرفی کرده می‌فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (۱).

انسان اگر عقیده داشته باشد که با مردن نابود می‌شود، سخت ناراحت و ناامید و بی‌نشاط و افسرده و سرد می‌گردد و زندگی را بی‌معنا و غیرموجه تلقی می‌نماید، لذا به دنبال اموری مثل شراب‌خواری و استعمال مواد می‌رود تا افکار فاسد و باطل و گزرنده و ناراحت‌کننده خود را به کلی فراموش نماید، در نتیجه یک معتاد به تمام عیار می‌گردد و سلامتی و عمر را یک جا و به سرعت و مفت و مجانی از دست می‌دهد. او در اعمال و رفتار نیز ناهنجاری و اختلال و تناقض پیدا می‌کند.

آنها که می‌گویند: «من مات فقد فات؛ کسی که مرد یقیناً نابود شده است»، پس چرا برای بقای زندگی تا حد مرگ تلاش می‌کنند؟ پس آنها می‌میرند تا نمیرند (۲).

اساساً جوانان بی‌بند و بار و فاسق از اعتقاد به معاد گریزانند و نفس‌لوامه خود را منکوب و لگدکوب و مغلوب می‌نمایند. آن‌ها تا مست‌غرور و قدرتند از بدبختی خود غافل‌اند و وقتی بیدار شدند یا باید برگردند و توبه نمایند و یا دچار سرزنش نفس‌لوامه خود بشوند و برای فرار از آن باید پناه به مخدرات ببرند و... به همین دلیل مستی‌غرور جوانی بدتر و مدت‌ش بیشتر از مستی‌شراب است، به ویژه این که آن مستی، سبب این مستی می‌گردد؛ چنان که روایت شده است: «سُكْرُ الْغُفْلَةِ وَالْغُرُورِ اِبْعَدُ إِفَاقَهُ مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ» (۳).

## اثبات برزخ

واژه برزخ در اصل معنای چیزی است که در میان دو شیء حایل می‌شود. «مَرَج

ص: ۸۲

۱- - جاثیه، ۲۴.

۲- - حسن زاده، نمط ۳، ص ۱۶۱.

۳- [۴]- غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۰۵ و غررالحکم و درر الکلم آمدی، ترجمه محلاتی، ۲/۲۵۵.

الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ \* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ” (۱). بر همین اساس، به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته، برزخ گفته می شود. خبر وجود چنین جهانی که گاهی از آن تعبیر به عالم قبر یا عالم ارواح می شود، در آیات و احادیث آمده است. در این خصوص در قرآن آمده است: “وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ” (۲) و “وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَّا تَشْعُرُونَ” (۳) و “وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ” (۴). آیه آخری درباره ی شهدای بدر و احد نازل شده است.

در روایتی نقل شده است که خداوند به ارواح شهدای احد خطاب نمود و از آن ها پرسید: چه آرزویی دارید؟ ... آن ها گفتند: تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و باز در راه تو شهید شویم. خداوند فرمود: فرمان تخلف ناپذیر من این است که کسی دوباره به دنیا باز نگردد.

عرض کردند: حالا- که چنین است، تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حال ما را به بازماندگان برسانی و بگویی که تو از ما راضی شدی و ما را نیز از خود راضی نمودی. در این هنگام، آیه آخری و دو آیه بعد از آن نازل شد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیامبر درباره ی جنگجویان در راه خدا توضیح خواست. آن حضرت فرمود: هنگامی که جنگجویان، تصمیم به شرکت در میدان جهاد می گیرند، خداوند آزادی از دوزخ را برای آن ها مقرر می دارد... و هنگامی که همسر و فرزند و بستگان آن ها با آنان خداحافظی می کنند، از گناهان خویش خارج می شوند... و هنگامی که با دشمنان روبه رو می شوند، مردم جهان نمی توانند میزان ثواب آن ها را درک کنند... در این هنگام (که جنگ تن به تن شروع شود)، منادی صدا می زند: بهشت، زیر سایه شمیرهاست... و هنگامی که شهید روی زمین قرار می گیرد، زمین می گوید: آفرین به روح پاکیزه ای که از بدن پاکیزه پرواز می کند. بشارت باد بر تو که نعمت هایی در انتظار تو است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است. نظیر این سخن، سخن رسول

ص: ۸۳

۱- - الرحمن، ۱۹ و ۲۰.

۲- - مؤمنون، ۱۰۰.

۳- - بقره، ۱۵۴.

۴- - آل عمران، ۱۶۹.

خداست که از خداوند نقل می کند: اعددتُ لعبادی الصالحین ما لا عینُ رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر(۱).

باید دانست: منظور از بشر، انسان ظاهری است که خود کلمه بشر بدان دلالت دارد، چه بشره، روی آشکار شیء و صورت ظاهر آن است، پس حدیث شریف بیانگر آن است که بر قلب بشر خطور نکرده است، یعنی ظاهری از آن بی خبرند، نه انسان های کامل و والا مقام و اهل باطن(۲).

و خداوند می فرماید: من سرپرست بازماندگان اویم. هرکس آن ها را خوشنود کند مرا خوشنود کرده و هرکس آن ها را به خشم بیاورد، مرا به خشم آورده است.(۳)

و دیگر آیه "النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ" (۴) است که به صراحت وجود برزخ را برای کفار طغیانگری همچون فرعون و یاراناش مطرح کرده است. این آیه بیانگر این است که در برزخ آتش بر فرعونیان عرضه می شود و در آخرت رسماً داخل جهنم می شوند.

از امیرمؤمنان روایت شده است که فرموده است: القبر روضه من ریاض الجنه او حفرة من حفر النار.(۵)

### فرقه های اسلامی و سعادت و شقاوت آن ها

شخصی از امام محمد باقر(علیه السلام) از حال موحدان و اقرارکنندگان به نبوت حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) از مسلمانان که گناه کارند و می میرند ولی امامی ندارند و ولایت شما را نمی شناسند (یعنی از اهل سنت اند)، سؤال نمود. آن حضرت فرمود: این ها در حفرة ها و قبرهای خود هستند و از آن ها خارج نمی شوند. هرکسی از آن ها عمل صالحی داشته باشد و از او نسبت به ما دشمنی ظاهر نشده باشد پس او را در شکافی از شکاف های بهشتی، که خداوند آن را در مغرب خلق کرده است، می گذارند، لذا روح او در حفرة و شکافِ مربوط

ص: ۸۴

۱- نک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، پرتونامه، ص ۶۹.

۲- [۱]- حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته ۷۱۷

۳- قرآن کریم همراه با شرح آیات منتخب، ذیل آیه ۱۶۹ سوره آل عمران.

۴- غافر، ۴۶.

۵- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۲۱۸.

به او داخل می شود تا این که روز قیامت خدا را ملاقات نماید، آن وقت خداوند حسنات و سیئات او را محاسبه می کند، پس اینان به امر خدا وابسته اند که یا به بهشت می روند و یا به جهنم (۱).

و خداوند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانانی که بالغ نشده اند همین گونه عمل می کند.

اما برای ناصبی ها و دشمنان (ما اهل البیت) از اهل قبله، حفره هایی از آتش، که خداوند در مشرق خلق کرده است، فراهم می شود، پس در آن زبانه و شعله آتش و شراره های آن و دود و فوران آتش سوزان داخل می شوند تا روز قیامت که مصیر (و مسیر) آن ها جهنم و دوزخ خواهد بود. (۲)

شیخ مفید فرموده است: اتفقت الإمامیه و الزیدیه و الخوارج علی أن الناکثین و القاسطین... (۳)؛ امامیه و زیدیه و خوارج بر این عقیده اتفاق نظر دارند که تمام ناکثین، یعنی عهدشکنان مثل طلحه و زبیر و قاسطین، یعنی ستمگران مثل معاویه از اهل بصره و شام، کافر و ضالّ و گمراه و ملعون اند؛ چون با علی (علیه السلام) جنگیدند، لذا آن ها در آتش، مخلّد و همیشه اند ولی معتزله، تمام آن ها را فاسق می دانند نه کافر که در جهنم خالد و همیشه اند. و قالت الخوارج بتکفیر مرتکب الكبائر (۴)؛ ضمن این که خوارج، مرتکب گناهان کبیره را کافر دانسته اند (که همیشه در جهنم اند).

از علی (علیه السلام) نقل شده است که: أمرتُ بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین (۵)؛ به جنگ با بیعت شکنان و ستمگران و خوارج (که از دین برگشته اند) مامور شده ام.

مردم طبق بیان امام صادق شش گروه اند: ۱. اهل وعد به بهشت و آنان مؤمنان اند. ۲. اهل وعید به آتش و آن ها کافران اند. ۳. مستضعفان مثل مجانین (مجنون ها) و ابله ها و کسانی که دعوت به آن ها نرسیده است. ۴. مرجون لامرالله و آن ها مسلمانان ظاهری اند که حکمشان به روز قیامت تأخیر می افتد که یا ثواب است یا عقاب. ۵. مؤمنان فاسق و

ص: ۸۵

۱- - توبه، ۱۰۶.

۲- - مجلسی، بحار الأنوار، باب جنه الدنيا و نارها، ح ۷ و ۶/۲۸۹، ح ۱۴ و حسینی حائری، اصول الدین، ص ۳۲۵.

۳- - شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات و یلیه شرح الصدوق، به کوشش زنجانی، ص ۱۰.

۴- - همان، ص ۵۵.

۵- - سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ذیل کلمه نکث.



آن‌ها اعمالشان مخلوطی از خوبی‌ها و بدی‌هاست که امید است خدا آن‌ها را ببخشد. ۶. اصحاب اعراف (۱) که اعمال خوب و بدشان مساوی است؛ لذا آن‌ها در اعراف می‌مانند تا به مشیت خدا یکی از آن دو ترجیح یابد.

امام علی (علیه السلام) فرموده است: نحن الأعراف... (۲)؛ اعراف مائیم که خداوند تنها از طریق معرفت ما شناخته می‌شود، پس کسی داخل بهشت نمی‌شود جز این که ما به او معرفت داشته باشیم (و بدانیم او شیعه‌ی واقعی است) و داخل آتش نمی‌شود جز این که ما او را انکار نماییم (اختلاف در روایات به اعتبارات گوناگون است).

غیر از دو دسته اول، بقیه اهل ضلال اند که به وجهی «مرجون لامرالله» اند (۳).

### شفاعت و سؤال و... در قبر

اساس بهشت و جهنم، سنخیت و تناسب و نمود هر چیزی به اصلش است. مولوی گوید:

هیچ گندم کاری و جو بر دهد

دیده ای اسبی که کره خر دهد (۴)

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «به خدا سوگند، من تن‌ها از بَرزخ شما می‌ترسم»؛ که اشاره به این دارد که مؤمنان در قیامت مشمول شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم اند ولی حساب برزخ جداست، یعنی در عالم برزخ از شفاعت خبری و اثری و ثمری نیست.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: هنگامی که خداوند روح مؤمن را می‌گیرد، او را در قالبی همچون قالب دنیوی اش در دنیا قرار می‌دهد. (۵)

از امام صادق (علیه السلام) در مورد ارواح مؤمنین در عالم برزخ سؤال شد فرمود: (انهم) فی حجرات فی الجنة، یا کلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون: ربنا اقم الساعة لنا و

ص: ۸۶

۱- نک: اعراف، ۴۶.

۲- ملاصدرا، الاسفار، ۹/۳۱۸.

۳- الاصول من الکافی، ۲/۳۸۲، تعلیقه، ۱۳۶۵ و نک: ملاصدرا، اسرار الآیات، به انضمام تعلیقات علی نوری، ص ۲۰۶، به کوشش سید محمد موسوی، ۱۳۸۵.

۴- حسن حسن زاده آملی، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص ۹۰، ۱۳۷۵

۵- پیام قرآن، ۵/۴۴۳ و احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۳.

اهل برزخ از حال زنده ها در دنیا باخبر می شوند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: ارواح در صفت اجساد (بدن مثالی) در درختی در بهشت اند و یکدیگر را می شناسند و از هم سؤال می کنند، پس وقتی روحی بر آن ها وارد شد (فرشته ای می گوید): او را رها کنید که از هول عظیم رها شده است. سپس ارواح از او سؤال می کنند: فلانی و فلانی چه شدند؟ اگر گفت: او را زنده ترک نمودم، امیدی به نجات او پیدا می کنند و اگر گفت: مرده است می گویند: سقوط کرده است. سقوط کرده است. (۲)

رسول خدا در غزوه و جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده های قریش را در چاهی از چاه های بدر ریختند. آن حضرت خطاب به آن ها فرمود: آیا مسرور نمی شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا می کردید؟ عمر گفت: یا رسول الله با اجساد بی روح صحبت می کنی؟ آن حضرت فرمود: و الذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع لما اقول منهم؛ قسم به آن کسی که جان محمد در دست اوست، شما در شنیدن آنچه می گویم شنواتر از آنان نیستید (۳).

یعنی آنان اکنون آنچه من می گویم می شنوند (۴).

در عالم برزخ، دو فرشته به نام نکیر و منکر از انسان بازخواست می کنند. امام سجاد (علیه السلام) در این باره چنین می فرماید: ای فرزند آدم از مرگ غافل مباش. به همین زودی قبض روح خواهی شد. به منزلی منتقل می شوی. روح به تو بازگردانده می شود... اول چیزی که می پرسند، از پروردگار تو است. آن گاه از پیامبری که به سوی تو فرستاده شده است و از دینی که پذیرفته ای و از کتابی که تلاوت می کردی و از امامی که ولایت او را قبول نموده ای. آن گاه از عمرت می پرسند که در چه راهی سپری نموده ای و از مال و ثروت که از کجا کسب کرده ای و در چه راهی صرف نموده ای. (۵)

از اخبار وارده در این باب استفاده می شود که سؤال قبر اختصاص به اشخاصی دارد که در ایمان یا کفر به نهایت برسند و اشخاص متوسط، مانند ضعفا و دیوانگان و کودکان از

ص: ۸۷

- ۱- - نک: حسینی حائری، اصول الدین، ص ۳۲۰.
- ۲- - نک: حسینی حائری، اصول الدین، ص ۳۲۰.
- ۳- - علی عطایی، چرا؟ چرا؟، ج ۴، ص ۱۶۲، ۱۳۸۷.
- ۴- - صحیح بخاری، ص ۶۷۱، حدیث ۳۹۷۶.
- ۵- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۲۲۳.

سؤال در قبر مستثنایند. (۱) قال ابو عبدالله (عليه السلام): «لا يسأل في القبر الا من محض الايمان محضاً او محض الكفر محضاً و الآخرون يلهون عنهم». (۲)

در بسیاری از روایات آمده است که مؤمنان گناهکار، در برزخ و قبر، بر اثر پاره ای از رنج ها و عذاب ها، که متناسب با گناهانشان متحمل می شوند، از گناهان تطهیر و پاک می گردند تا در عالم قیامت، سبک بار باشند. (۳)

## ویژگی های برزخ و برزخیان

در مورد برزخ چند نکته وجود دارد که عبارتند از: ۱. روایت شده است: من مات فقد قامت قیامته (۴)؛ هر کس بمیرد قیامتش برپا شده است. بر این مبنا قیامت به اصغر (برزخ و یا قبر) و اکبر (عالم آخرت) تقسیم می گردد؛ چنان که بیان شد.

۲. عالم قبر و برزخ واسطه میان عالم دنیا و عالم آخرت است، چنان که عالم خیال انسان، واسطه میان تن و عقل او است. خیال یا متصل است که حافظه و محفوظات آدمی است و یا منفصل است که همان قبر و برزخ است. انسان وقتی می میرد خیالش به عالم برزخ ملحق و متعلق می گردد، چنان که در عالم آخرت عقلش به آن عالم ملحق می شود. در عالم قبر روح انسان به بدن مثالی مرتبط می گردد. بدن مثالی در عالم برزخ مثل بدنی است که در خواب دیده می شود که شکل و رنگ و وضع دارد؛ اما ماده و جسم ندارد. به همان بدن مثالی ثواب و یا عقاب و فشار قبر داده می شود و از همو سؤال می کنند و همو جواب می دهد. (۵)

سهروردی در آثار خود از مکاشفه ای سخن می گوید که او به جز بدنش، موجودی لطیف و مثالی، مشابه بدن خود را دیده است که در همه ویژگی های خود به جز جرم و ماده، همانند بدن مادی بوده است. (۶)

ص: ۸۸

- ۱- احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۱.
- ۲- الکافی، ۳/۲۳۵، باب المساله فی القبر من کتاب الجنائز، ح ۱.
- ۳- مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۴۰۸.
- ۴- نک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، الواح عمادی، ص ۱۸۱.
- ۵- حسینی حائری، اصول الدین، ص ۳۲۶.
- ۶- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، حکمه الاشراق، ۲۱۳.

از امام صادق (علیه السلام) منقول است: و اذا قبضه الله عزوجل صير تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا فيأكلون و يشربون فإذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في الدنيا(۱)؛ آن گاه که خداوند عزوجل روح مؤمن را قبض می کند در قالبی مثل قالب دنیویش قرار می دهد، پس (برزخیان) می خورند و می آشامند، به نحوی که چون کسی بر آن ها درآید به همان صورت که در دنیا بوده بوده اند آن ها را می شناسد.

۳. انسان به همان نحو که می خوابد می میرد و به همان نحو که بیدار می شود برانگیخته می گردد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: و الذی بعثنی بالحق لتموتنَّ كما تنامون و لتبعثنَّ كما تستيقظون.(۲)

۴. ضَغَطَه یا ضَمَمَه یا فشار قبر اولین شدت از شداید برزخ و قبر است که از بعضی از اخبار آشکار می شود. پیامبر می فرماید: «ضغطة القبر للمؤمن كفارة لما كان منه من تضييع النعم»(۳)؛ فشار قبر برای مؤمن کفاره ی کفران نعمت های اوست.

روایت شده است: وقتی پیامبر از کفن و دفن سعد بن معاذ فارغ گردید، مادر سعد گفت: ای سعد! بهشت گوارایت باد، لذا پیامبر فرمود: ای مادر سعد بر پروردگارت بهشت را حتمی و قطعی مکن، چرا که به سعد یک فشار قبری اصابت نمود (که خدا می داند)، چون وی با اهل و خانواده اش سوء خلق و بداخلاقی داشته است.(۴)

از امام صادق (علیه السلام) در مورد شخص مصلوب سؤال شد که آیا فشار قبر دارد؟ فرمود: خداوند به هوا دستور می دهد او را فشار دهد؛ «... ان الله ... يأمر الهواء أن يضغطه»(۵) و در بعضی روایات آمده است: هیهات ما علی المؤمنین منها (ضغطة القبر) شیء(۶)؛ مؤمن هیچ فشار قبر ندارد. (شاید منظور از مؤمن، شیعه راستین باشد)

از امیر المؤمنین علی (علیه السلام) روایت شده است: کسی که در هر جمعه ای سوره نساء را

ص: ۸۹

۱- - نک: احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۳ و بحار الأنوار، ۶/۲۷۰.

۲- - مجلسی، بحار الأنوار، ۷/۴۷.

۳- - مجلسی، بحار الأنوار، ۶/۲۲۱.

۴- - مجلسی، بحار الأنوار، ۶/۲۲۰، ح ۱۴.

۵- - الکافی، ۳/۲۳۶، باب المسأله فی القبر ...، ح ۶.

۶- - الکافی، ۳/۱۳۰-۱۲۹، ... من کتاب الجنائز، ح ۲.

بخواند از فشار قبر در امان است. (۱) شیخ عباس قمی گفته است: از خواص تربت خاک نجف، اسقاط عذاب قبر (فشار قبر) و ترک محاسبه منکر و نکیر برای مدفون در آنجاست. (۲)

۵. برزخ به اعتبار وسطیت میان دنیا و آخرت، از دنیا انقطاع تام و تمام ندارد، لذا گاهی به اهل برزخ، خبری از عالم ما می رسد، اگرچه ما از وصول خبری از عالمشان به عالم خودمان حس و درکی نداریم. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: مؤمن اهلش را زیارت

می کند، پس آنچه را موجب محبت و سرور اوست می بیند و آنچه را موجب کراهت و تنفر اوست نمی بیند ولی به عکس، کافر اهلش را می بیند، پس آنچه را موجب کراهت اوست می بیند و آنچه موجب محبت اوست از او مستور است و فرمود: بعضی از آن ها هر جمعه ای و بعضی مطابق عملشان، (اهلشان) را زیارت می کنند. (۳)

و همچنین از آن حضرت در مورد زیارت اهل قبور روایت شده است: وقتی قبل از طلوع شمس مرده هایتان را زیارت کنید هم می شنوند و هم اجابتان می کنند و وقتی بعد از طلوع شمس زیارت کردید می شنوند ولی جواب نمی دهند. (۴) امام علی (علیه السلام) می فرماید: اگر به مرده اجازه ی کلام داده می شد به شما خبر می دادند که: «إِنَّ خَيْرَ الزَّادِ، التَّقْوَى». (۵)

از امام صادق (علیه السلام) در مورد وصول ثواب به برزخیان روایت شده است: سنت و روشی که بعد از موت شخص، عمل می شود، اجری مثل اجر کسی دارد که به آن سنت عمل می کند و صدقه جاریه مثل مسجد و مدرسه و کتابخانه و... بعد از مرگش نیز جریان و دوام دارد و فرزند خوبی که برای والدین خود بعد از مرگشان دعا می کنند و حج و صدقه و آزاد نمودن برده و نماز و روزه به نیابت از آن دو، مفید است، یعنی آن دو شریک در ثواب آن هاینند. (۶) «وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ» (۷)

گفتنی است: تکامل برزخی نیاز به ماده و حرکت و استعداد ندارد، نظیر حصول دفعی

ص: ۹۰

- ۱- - سفینه البحار، ذیل کلمه قبر.
- ۲- - سفینه البحار، ذیل کلمه نجف.
- ۳- - الکافی، ۳/۲۳۰، باب أن الميت يزور اهله من كتاب الجنائز، ح ۱.
- ۴- - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، قبر.
- ۵- - نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.
- ۶- - وسائل الشیعه، ۱۹/۱۷۳-۱۷۲، ح ۴.
- ۷- - یس، ۱۲.

علم در پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بر طبق آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱)».

در آن موطن، تکامل معنوی و تجلیات روحانی و ابتهاجات نفسانی و اشتداد وجودی تحقق دارد (۲).

در حقیقت هستی قلبی انسان، شدت و قوت و بسط وجودی می یابد.

### دلایل عقلانی - سمعی معاد

برای معاد دلایل و براهین عقلی وجود دارد. هر چند آن ها در قرآن و روایات یافت شوند. از جمله این که: ۱. چون وعده به ثواب و وعید به عقاب در قرآن و روایات آمده است، مثل: «وَعِدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي...» (۳) و «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا...» (۴) و «قال (علی) (علیه السلام) فی صفه الدنيا: تغرّ و تضرّ و تمرّ. ان الله تعالى لم يرضها ثواباً لا وليائه و لا عقاباً لا أعدائه» (۵).

و وصول به هیچ کدام از آن دو در دنیا واقع نشده است. به ویژه این که مؤمنی شهید می شود و کافری در رفاه و آسایش زندگی می کند و ممکن است کافری صدها مؤمن را بکشد که او با اعدام شدنش جواب یک شهید را می دهد. پس اگر دار دیگری نباشد، وعد و وعید، باطل و تکالیف و بعثت انبیا عاظمی می شود و این معنا عقلاً محال است و شرع نیز آن محالیت را تأیید می نماید ولی اشاعره دلیل معاد را سمعی می دانند نه عقلی (۶).

۲. بسیاری از آیات کریمه ی قرآن، لحن استدلال بر ضرورت معاد دارد و می توان آن ها را ناظر به برهان حکمت و عدالت و... دانست. از جمله به صورت استفهام انکاری می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (۷)؛ مگر پنداشته اید که شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟

این برهان، یک قیاس استثنائی است. به این نحو که: اگر این عالم، سرانجام و هدفی به عنوان معاد نداشته باشد خالق آن حکیم نیست. لکن خالق آن، حکیم است، پس این عالم

ص: ۹۱

۱- - قدر، ۱.

۲- - نک: حسن زاده، دروس شرح اشارات و تنبیها، نمط ۷، ص ۹۸، ۱۳۹۱.

۳- - توبه، ۷۲.

۴- - توبه، ۶۸.

۵- - نهج البلاغه، حکمت ۴۱۵، دشتی.

۶- - احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۲۸۷.

۷- - مؤمنون، ۱۱۵.

آیه دیگر نیز عبث بودن و بطلان و عاقل بودن نظام خلقت را رد کرده، در وصـف خردمنـدان می فرماید: «...وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ» (۱).

۳. دسته دیگر از آیات کریمه قرآن قابل انطباق بر برهان عدالت است. مقتضای عدل الهی این است که نیکوکاران و تبهکاران را به پاداش و کیفر اعمالشان برساند و فرجام آن ها را از یکدیگر تفکیک نماید و چون چنین تفکیکی در این جهان نیست، ناچار جهان دیگری برپا خواهد نمود تا عدالت خود را عینیت ببخشد. قرآن در این زمینه می فرماید: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» (۲)؛ آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار می دهیم یا پرهیزگاران را همچون فاجران.

۴. دیگر از براهین اثبات ضرورت معاد، برهان فطرت است. انسان به گونه ای آفریده شده است که میل به خلود و بقا دارد و از نیستی و فنا گریزان است. به ویژه این که نفس انسان مجرد و باقی و فناپذیر است و دنیا شایستگی ابدیت و پاسخ گویی مثبت آن را ندارد. به این ترتیب حیات جاویدان و سرای آخرت و معاد، ضروری و حتمی خواهد بود و الا میل به بقا و ثبات و محبت به ابدیت خواهی در نهاد انسان باطل و عبث و بیهوده بوده است. پیامبر فرموده است: ما خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَ انْتُمْ إِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ (۳).

۵. دیگر از راه هایی که آدمی می تواند به حقانیت معاد و عالم آخرت راه یابد، برهان معقولیت است که از آن با عنوان «دفع ضرر محتمل، معقول است» یاد می شود. همین که انسان، حداقل، احتمال بدهد معادی خواهد بود، باید احتیاط در این زمینه را از دست ندهد و عقلاً باید موضعش در قبـال معاد مـثـل کسی باشد که آن را یقیـنی می داند.

یکی از زنادقه وارد مجلسی شد که امام رضا(علیه السلام) در آن حضور داشت. امام فرمود: ای

ص: ۹۲

۱- آل عمران، ۱۹۱.

۲- ص، ۲۸.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۸، ح ۷۸.

مرد! اگر اعتقاد شما صحیح باشد آیا ما و شما مساوی نیستیم و اقرار و تصدیق و نماز و روزه و زکات زیانی به ما می‌رساند؟  
مرد ساکت شد. سپس امام در ادامه فرمود: اگر اعتقاد ما بر حق باشد، آیا چنین نیست که شما به هلاکت و شقاوت می‌رسی و ما به رستگاری و فوز. (۱)

۶. دیگر از دلایل وجود معاد، امکان و قدرت واجب تعالی بر خلق و ایجاد ممکن الوجود است. به این معنا که معاد عقلاً، ممکن التحقق است و ذاتاً محال نیست، برای این که خرد تفاوتی میان دو امر مساوی قایل نیست و عالم آخرت مماثل و همانند این عالم است و این عالم ممکن الوجود است و خداوند آن را خلق نموده است و حکم دو مثل، واحد است، پس وقتی این عالم، ممکن و مخلوق باشد، آن عالم نیز ممکن و مخلوق خواهد بود، در حالی که خداوند دنیا را از عدم ابداع نموده است، به طریق اولی قادر است مثل آن را که از چیزی است و معدوم نیست خلق نماید. (۲) در این خصوص فلاسفه گفته اند: حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد (۳) و نیز به این مسأله قرآن اشاره دارد: "أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ" (۴) و "وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ" (۵)

### بدن و روح در ارتباط با معاد

۷. یکی دیگر از دلایل عقلانی قیامت غیرمادی بودن نفس است. از معنای لغوی و اصطلاحی، که قبلاً در مورد معاد مطرح شد، بر می‌آید که باید حقیقت مجرد و ثابت و دائمی در انسان وجود داشته باشد. اگر حقیقت ثابت نفس را در خود باور نکنیم، نمی‌توانیم تصور صحیحی از معاد به اندیشه آوریم. چنانچه انسان به کلی نابود شود و انسان جدیدی پدید آید، که هیچ وجه مشترکی با او نداشته باشد، بازگشت اولی و همان انسان دنیایی در آخرت معنا ندارد. هر چند انسان ترکیبی از روح و بدن است ولی حقیقت انسان و

ص: ۹۳

۱- - کلینی، اصول کافی، ۱/۷۸ و شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ۱/۱۳۱.

۲- - محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه...، ۲/۶۱۵.

۳- - علامه طباطبائی، نهایه الحکمه، مرحله ۱، فصل ۵، ص ۲۴.

۴- - یس، ۸۱.

۵- - روم، ۲۷.



شخصیت او همان روح و نفس ابدی اوست و بدن به منزله آلت و مرکب و علت معده برای روح محسوب می شود.

بنابراین با تغییر تدریجی بدن در دنیا و متلاشی شدن آن در مرگ، همچنان روح و نیت و شخصیت و نفس و هویت آدمی در آن دو عالم دنیا و قیامت ثابت و واحد است.

قبلاً بیان شد انسان در عالم برزخ و قیامت با بدن مثالی است، نه با بدن دنیایی و مادی. خلاصه این که اثبات معاد همان و مجرد بودن روح و نفس همان. با ثبات و دوام روح و نفس است که گواهی و حساب و عذاب و عقاب معنی می دهد.

قرآن در پاسخ مشرکین که می گویند: با مردن، ما نابود و مفقود می شویم، بیان می دارد: در موقع مرگ تمام حقیقت انسان گرفته می شود که از آن با کلمه «توفی» به معنای به تمام و کمال گرفتن تعبیر می شود و چون می بینیم که بدن گرفته نمی شود، پس تمام حقیقت او همان روح اوست. بیان قرآن در این خصوص چنین است: «وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ \* قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (۱) و «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُم» (۲) و «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۳).

در فلسفه ثابت شده است که رابطه نفس با بدن رابطه علت ایجادی از طرف نفس و علت اعدادی از طرف بدن است. «النفس و البدن يتعاكسان ايجاباً و اعداداً» و بنابر قول ملاصدرای «النفس و البدن يتعاكسان في القوه و الضعف» (۴) و وقتی نفس از حالت بالقوه به حالت بالفعل رسید از بدن بی نیاز می گردد و مرگ جز این نیست.

جان عزم رحیل کرد گفتم که مرو

گفتا چکنم خانه فرو می آید (۵)

و حافظ گفته است:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم

راحت جان طلبم وز پی جانان بروم (۶)

یکی از مهمترین دلایل فلسفی در خصوص تجرد و غیرمادی بودن نفس، انسان معلق

ص: ۹۴

۱- سجده، ۱۰ و ۱۱.

۲- انعام، ۹۳.

۳- حجر، ۲۹.

۴- ملاصدرای، مفاتیح الغیب، ص ۵۲۶.

۵- - ملاحظه، الاسفار، ۹/۵۲.

۶- - ديوان حافظ، شماره ۳۹۵ و نك: حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبيهات، نمط ۱۰، ۱۱۸

در فضا و غیر وابسته بودن نفس به بدن است که ابن سینا طرح کرده است. وی از ما می خواهد خود را فارغ از هر گونه احساس بیرونی، در ظرفی آرام و بدون ارتباط با اشیای پیرامون و بیرونی در نظر گیریم که در چنین وضعیت فرضی، آدمی از تمام امور غافل است اما از خود غافل نیست، پس هر انسانی به جز بدن، هویتی دارد که مجزا از بدن است (۱).

و آن همان «نفخه الهی و دمش قدسانی» است.

سهروردی نیز از مکاشفه ای سخن می گوید که او به جز بدنش، موجودی لطیف و مثالی مشابه بدن خود را دیده است که در همه ویژگی های خود به جز جرم و ماده همانند بدن مادی بوده است. (۲).

۸. محقق لاهیجی گفته است: باید دانست ایصال و رساندن ثواب و عقاب جسمانی (که خداوند وعد و وعید آن دو را داده است) به ناچار مبتنی بر اعاده و برگرداندن بدن (در روز قیامت) است، از این جهت که تحقق لذت و الم جسمانی بدون وجود بدن ممکن نیست. (خداوند لذت ها و آلامی را بیان نموده است که از نوع لذائذ و آلام بدنی است، هر چند لذائذ و آلام روحی را نیز گوشزد فرموده است و چنان که بیان شد بدن، علت اعدادی درک لذت و الم است و روح، علت ایجاد آن دو) و ثبوت لذت و الم جسمانی، منافاتی با ثبوت لذت و الم روحانی ندارد، کما این که مذهب محققین چنین است؛ زیرا آن ها معتقد به تجرد نفس ناطقه اند، پس حق همان ثبوت ثواب و عقاب جسمانی و روحانی هر دو است. اما لذت و الم روحانی بنابر تجرد نفس ناطقه و بقای آن بعد از مفارقت از بدن است (که اثبات آن گذشت) و التذاذ و لذت بردن روح، از ناحیه علم و عمل خوب و تألم و ناراحت شدن از ناحیه ضد کمالات مذکور است و اما لذت و الم جسمانی بنابر وجوب ایفای به وعد و وعید از جانب حضرت حق برای ایصال ثواب و عقاب جسمانی است. (۳).

ماحصل این که باید معاد وجود داشته باشد تا انسان متقی به لذائذ مادی و جسمانی و روحی و روانی واصل گردد. قرآن کریم هر دو لذت مذکور را تأیید فرموده

ص: ۹۵

۱- - نک: ابن سینا، الاشارات و التنبیها، نمط سوم، ص ۲۹۶-۲۹۲.

۲- [۲]- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، حکمه الاشراق، ص ۲۱۳.

۳- [۳]- محسن خرازی، بدایه المعارف، ج ۲، ص ۲۶۹، ۱۴۲۴ق و عبدالرزاق لاهیجی، سرمایه ایمان، ص ۱۶۲، بهمن ماه ۱۳۶۴.

می فرماید: "لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ" (۱) و... .

## حقیقت مرگ

مرگ در زبان فارسی مترادف با موت در زبان عربی است. هنگامی که آن را برای بدن به کار می برند، مقصود این است که بدن هر نوع حرکت و جنبش را از دست داده است؛ در حالی که اگر مرگ را به روح نسبت دهند مراد این است که روح، ابزار جسمانی خود (تن) را از دست داده است.

از نگاه ملاصدرا مرگ انسان نه به سبب ضعیف شدن بدن، بلکه به دلیل قوی شدن نفس روی می دهد. هنگامی که نفس به حدی از کمالات رسید که دیگر به بدن نیازی نداشت، آن را رها می کند، لذا مرگ اتفاق می افتد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: مرگ، واپسین منزل از منازل دنیا و نخستین منزل از منازل آخرت است. امام باقر (علیه السلام) فرموده است: مرگ خوابی است که هر شب سراغ شما می آید جز این که مدتش طولانی است و وقتی مردم مردند می فهمند که خواب بودند (روایت شده است: الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا) (۲). فرح و شادی خواب و هول و ترس آن در حد بسیار زیاد است، پس حال فرح و ترس مرگ چگونه است (خدا می داند)، پس خود را برای مرگ آماده سازید. (۳)

و باز آن حضرت فرمود: هرکسی که می خوابد نَفْس او به آسمان عروج پیدا می کند و روحش در بدنش می ماند و میان نفس و روح سبب و رابطه ای مثل شعاع خورشید (با خورشید) وجود دارد. پس وقتی خداوند اذن و اجازه قبض ارواح (و مرگ) را بدهد روح، نفس را اجابت می کند و به طرف آن می رود و وقتی اذن ردّ روح (و بیداری) را بدهد نفس، روح را اجابت می کند و این همان قول خداوند است که می فرماید: (۴) "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ

ص: ۹۶

۱- آل عمران، ۱۵.

۲- نک: پرویز عباس داکانی، سهروردی و غربت غربی، ص ۳۰۷.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۵.

۴- مجمع البیان، ذیل آیه.

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: بیماری ها و دردها همگی قاصدان مرگ اند. هنگامی که عمر انسان به سر می رسد، فرشته مرگ (عزرائیل) می آید. او می گوید: ای بنده ی خدا، چه اندازه خبر بعد از خبر و فرستاده بعد از فرستاده برای تو فرستادم؟ اما من آخرین خبرم و بعد از من خبری نیست. دعوت پروردگارت را از روی میل یا اکراه اجابت کن.

پس هنگامی که جان او را می گیرد و فریاد بستگانش بلند می شود، او صدا می زند: برای چه کسی فریاد می زنی و زاری می کنی؟ به خدا من درباره ی پایان عمرش به او ستمی نکردم و روزی او نخوردم؛ بلکه پروردگارش او را دعوت کرد. پس اگر شخصی گریه می کند، باید برای خودش زاری کند و من آن قدر به میان شما باز می گردم تا یک نفر از شما را باقی نگذارم. (۲)

آن ها که از مرگ وحشت دارند یا به دلیل عدم ایمان به معاد و گناهان زیاد است و یا به دلیل جهالت نسبت به آن است. آن ها چون مرگ را نیستی می دانند و فطرتاً از نیستی ناراحت و گریزانند از آن بیم دارند ولی کسانی که به معاد یقین دارند و حقیقت مرگ را می شناسند و آن را امر عدمی نمی دانند، زیرا قرآن آن را امر وجودی دانسته می فرماید: "الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا" (۳) و افکار و اخلاق و اعمالشان پسندیده است، از آن، هراسی به دل راه نمی دهند.

مردی به امام جواد (علیه السلام) عرض کرد: «چرا برخی مسلمانان مرگ را دوست نمی دارند؟» فرمود: زیرا مرگ را شناختند. اگر آن را می شناختند و از اولیای الهی بودند، آن را دوست می داشتند و می دانستند که سرای آخرت برای آن ها بهتر از دنیا است. (۴)

به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: الموت تحفه المؤمن (۵) و روایت شده است: «أَكْبَسَ النَّاسَ مِنْ كَانِ

ص: ۹۷

۱- - زمر، ۴۲.

۲- - تفسیر برهان، ۶/۱۹۷.

۳- - ملک، ۲.

۴- - شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۹۰.

۵- [۳]- نک: ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۱۲.

اشدَ ذَكَرًا لِّلْمَوْتِ» (۱)؛ زیرا که ترین مردم کسانی اند که کاملاً به یاد مرگ هستند.

حافظ طبق گفتار خداوند سبحان که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (۲)، مرگ را عبارت از ادای بهترین امانت الهی، یعنی روح دانسته چنین می فرماید:

این جان عاریت که

بحافظ سپرده دوست

روزی رخس بینم و

تسلیم وی کنم (۳)

البته گونه ای نگرانی از مرگ را می توان در همه مشاهده نمود، زیرا گسستن از عزیزان خود بدون رنج نخواهد بود که این امری طبیعی است.

در روایت است که مردی به امام مجتبی (علیه السلام) گفت: «چرا ما مرگ را دوست نمی داریم؟ امام فرمود: شما خانه آخرت را ویران کرده اید و خانه دنیا را آباد ساخته اید، لذا دوست نمی دارید که از خانه آباد به ویرانه منتقل شوید. (۴)

یکی از الطاف الهی این است که انسان از لحظه ی مرگش باخبر نباشد و الا- هر چه به آن لحظه نزدیک تر شود ناراحتی او افزون تر می شود و روز به روز از حرکت و تلاشش کاسته می شد. اگر شخصی بداند مرگ او زود فرا می رسد او از گناه به خاطر زشتی گناه دست نمی کشد، بلکه آن، به خاطر این است که اگر مرتکب گناه شود زود به عذاب گرفتار می شود و این هنر و عامل تکامل او نیست و اگر بداند عمر او طولانی است گناه می کند و مرتب توبه را به عقب می اندازد، ولی چنانچه از لحظه مرگش خیر نداشته باشد کمتر عصبان می کند و تا آخر عمر تلاش و فعالیت دارد. به همین دلیل قرآن می فرماید: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» (۵) دانستن زمان مرگ مشکل تر از مکان آن است و وقتی مکان آن ناشناخته باشد به طریق اولی زمان آن نیز ناشناخته خواهد بود.

## انواع مرگ و فراگیری آن

از قرآن و روایات بر می آید که فرشتگان وحی، جان ها را یکسان نمی گیرند، بلکه

ص: ۹۸

۱- [۴]- مجلسی، بحار الأنوار، ۶/۱۳۰.

۲- نساء، ۵۸.

۳- نک: سبزواری، شرح المنظومه، ج ۵، ص ۴۱۶، پاورقی، به کوشش حسن زاده آملی، ۱۴۲۲.

۴- - همان، ۶/۱۲۹.

۵- - لقمان، ۳۴.

بعضی را با احترام و آسانی و برخی را با خشونت و سختی می گیرند. قرآن در مورد مرگ آسان می فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَيِّئًا مِّمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (۱)؛ همان ها (یعنی متقین) که فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند، در حالی که پاک و پاکیزه اند؛ به آن ها می گویند: «سلام بر شما!» وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید.

امام صادق (علیه السلام) در این باره می فرماید: مرگ برای مؤمن به سان بوییدن بوی خوش است که به سبب خوشی آن، به خواب سبک می رود و همه دردها از او رخت بر می بندد. (۲)

قرآن در مورد مرگ دشوار می فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ» (۳)؛ حال آن ها (منافقین) چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) به صورت و پشت آن ها می زنند (و جانشان را می گیرند، بلکه می کنند)؟!

در این خصوص امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: مرگ برای کافران به سان کندن لباس های زیبا و گرانبها و پوشیدن کثیف ترین و خشن ترین لباس هاست و یا انتقال از خانه های مانوس و سکنی گزیدن در وحشت آورترین منازل همراه با بزرگترین عذاب ها. (۴)

مرگ ممکن است عارض تن بشود، چنان که بیان شد و ممکن است عارض روح و قلب بشود و آن هنگامی است که آدمی از نظر تفکر و تعقل در درجه بسیار پایین باشد و برای سخنان حق گوش شنوا نداشته باشد. قرآن در این باره می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (۵)؛ مسلماً تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی بر می گردانند و پشت می کنند فراخوانی. علی (علیه السلام) می فرماید: ... و منهم تارك لانكار المنكر بلسانه و قلبه و يده فذلك ميت الأحياء؛ (۶) کسانی که نهی از منکر را به کلی ترک کرده و نه به زبان و نه به قلب و نه به

ص: ۹۹

۱- - نحل، ۳۲.

۲- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۴.

۳- - محمد، ۲۷.

۴- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۵.

۵- - نمل، ۸۰.

۶- - نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴ (دستی).



دست با منکر مبارزه نمی کنند، مردگان زنده نمایند.

نوعی دیگر از مرگ ها، مرگ اختیاری، در مقابل مرگ طبیعی، است. انسان به مرحله ای می تواند برسد که به اختیار خود خلع بدن از روح کند و این مختص عرفا و اهل کرامت است؛ چنان که روایت شده است: «موتوا قبل أن تموتوا».

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما(۱)

باید دانست: از نظر قرآن و احادیث اسلامی مرگ انسان و جهان، سنتی حتمی است و گریزی از آن نیست. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۲).

در بعضی روایات آمده است که ملک الموت، جبرائیل و میکائیل و اسرافیل (و حتی سطاظئیل، ملک عذاب(۳)) را قبض روح می کند و سرانجام ملک الموت هم می میرد(۴) و خداوند می فرماید: «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» و احدی نیست که جواب دهد، پس خود خداوند می فرماید: «لِلَّهِ الْوَحْدِ الْقَهَّارِ» (۵).

در بعضی اخبار وارد شده است که کشنده ی ابلیس (ظاهراً ابلیس از کلمه یونانی «DiaboLos» می باشد ولی لغویان عرب آن را از ماده «ابلاس» یعنی نومید کردن شمرده اند(۶)). در قرآن آمده است: «فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» (۷)، قائم آل محمد خواهد بود و شاید مراد به قائم، خود رسول الله باشد؛ زیرا که قائم بالحق و بالاصاله خود آن حضرت می باشد و سایر ائمه از جانب آن حضرت وزرا و حکام اند، چنان که در زمان رجعت کلیه، یعنی رجعت رسول الله، سلطنت بالاصاله برای او خواهد بود و سایر امامان به اذن او در اطراف عالم، متصرف و حاکم خواهند بود(۸).

ص: ۱۰۰

۱- - پرویز عباس داکانی، سهروردی و غربت غربی، ص ۲۸۷.

۲- - آل عمران، ۱۸۵.

۳- - احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۰.

۴- - احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۶-۳۱۵.

۵- - غافر، ۱۶.

۶- - لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «ابلیس».

۷- - بقره، ۳۴.

۸- - احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۴.

یکی از سؤالات مهم و مورد توجه مردم، مخصوصاً جوانان در باب معاد این است که آیا معاد جسمانی است و یا روحانی و یا هم جسمانی و هم روحانی. با توجه به این که بیان شد اگر روح باقی نباشد معاد معنا نمی یابد، پس شق و قسم اول درست نیست و با توجه به آیات و روایات، شق دوم نیز باطل اعلام می گردد، لذا شق سوم باقی می ماند که باید به اثبات آن پرداخت.

منظور از معاد روحانی که مورد تأیید عموم فلاسفه و پیروان مشائیان است،<sup>(۱)</sup>

این است که بعد از مرگ و حتی در قیامت فقط روح مجرد و غیرمادی، محشور می گردد و لذت ها و آلام مربوط به تنها روح است.

ابن سینا افزون بر پذیرش لذت ها و عذاب های عقلانی، خوشی ها و آلام جسمانی را نیز با تأکید بر دیدگاه دین و سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پذیرفته است. لذت های زودگذر دنیا همچون داروی بی حسی و بی هوشی اند که سبب می شوند فرد متوجه دورشدن از کمالات عقلی نشود، اما مرگ تأثیر این دارو را از بین می برد و فرد به عذاب عقلانی خود پی می برد.<sup>(۲)</sup>

و برخی بر این باورند که علاوه بر باقی ماندن روح، بدن مادی بار دیگر به آن تعلق می پذیرد و هر دو، موضوع پاداش ها و کیفرهای خاص خود قرار می گیرند، چنان که در دنیا انسان از دو ساحت روح و بدن تشکیل شده است، ولی روح، حقیقت راستین انسان را تشکیل می دهد و هر کدام، لذات و آلام مربوط به خود را دارد.

باید توجه داشت که حیات اخروی از کمال و برتری خاصی برخوردار است و نمی توان گفت: زندگی آن عالم به سان زندگی دنیاست، با این تفاوت که حیات در دنیا موقت و در آخرت دائمی است. اگر بنا چنین بود بر هم زدن نظام کنونی و تجدید همان حیات دنیوی با همه ی آن نظام ها و جریان ها، کار لغو و عبث و تکراری بود، در حالی که قرآن خلاف آن را بیان نموده، می فرماید: "وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ

ص: ۱۰۱

۱- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه، ۲/۶۲۳.

۲- [۲]- نک: ابن سینا، الشفاء، فصل ۷ (فصل فی المعاد)، ص ۴۳۲ - ۴۲۳، به کوشش: ابراهیم مذکور و همو، النجاه: فی الحکمه الإلهیه، ص ۲۹۱ - ۲۸۹.

آیاتی که هر دو معاد جسمانی و روحانی را تأیید می کنند عبارتند از: آیاتی که از احیای مردگان در امت های پیشین سخن می گویند؛ مانند زنده شدن پرندگان به درخواست و دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) و سرگذشت اصحاب کهف و زنده شدن عَزِیر و زنده شدن مردگان به دعای حضرت عیسی (علیه السلام) و آیاتی که به روشنی گواهی می دهند انسان از خاک آفریده شده است و دوباره به آن باز می گردد و سپس از آن بیرون می آید: "مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى". (۲)

خواجه نصیرالدین طوسی در مورد معاد جسمانی استدلال کرده است که آن در دین پیامبر (صلی الله علیه و آله) بالضروره معلوم و بدیهی است و قرآن نیز در آیات زیادی، مثل آیه "أَيُحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ \* بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ" (۳)؛ آیا مگر انسان می پندارد ما هرگز استخوان های او را جمع نخواهیم کرد، بلکه قادریم بر اینکه سر انگشت های او را تسویه و برابر گردانیم)، بر امکان، بلکه بر وقوعش اشاره نموده است، لذا اعتقاد به معاد جسـمـانی (علاوه بر اعتقاد به معاد روحانی) لازم و واجب است. (۴)

این که آیه مذکور بیان می کند که سر انگشت های انسان در روز قیامت همان سر انگشت های او در دنیا است، دلیل بر معاد جسمانی و جسمانی نیست، چون آیه بیشتر از این را بیان نمی کند که در قیامت انسان هر کسی را که می بیند همان کسی است که در دنیا بوده است، حتی سر انگشت های او هم، از لحاظ شکل، محفوظ است، بنابراین آیه با جسم مثالی، نه جسم مادی، سازش دارد، پس نظر خواجه و علامه حلی تمام نیست.

نکته ای که در اینجا باید تذکر داد این که اصالت انسان و درک لذت ها و آلام، مربوط به روح است و بدن، وسیله و ابزار و زمینه و علت معده ای بیش نیست و سرانجام بدن انسان متلاشی و نابود می گردد، ولی روح باقی می ماند و همراه بدن مثالی می گردد. همین مسئله را باید در عالم آخرت مورد توجه قرار داد، با این تفاوت که جسم مادی در این دنیا، در

ص: ۱۰۲

۱- عنکبوت، ۶۴.

۲- طه، ۵۵.

۳- قیامت، ۴-۳.

۴- علامه حلی، کشف المراد، ص ۴۰۵، به کوشش حسن زاده آملی.

عالم آخرت تبدیل به جسم و بدن مثالی می گردد ولی روح و انانیت همچنان ثابت می ماند.

در عالم آخرت هر چند انسان دو ساحتی است ولی درک و فهم لذت ها و آلام مربوط به تنها روح است؛ با این تفاوت که روح، بعضی از لذائد و آلام را مستقلاً دریافت می کند و بعضی از آن ها را به وسیله بدن مثالی و نمی شود گفت: انسان دو تا «من» دارد که یکی من روحانی و دیگر من بدن مثالی؛ ضمن این که باید توجه داشت طبق نظر ملاصدرا روح و نفس در این عالم، محصول حرکت جوهری بدن مادی است و در آخرت روح انسان، ایجادکننده بدن مثالی است.

قرآن کریم طبق آیه «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۱) هر دو لذت جسمانی و روحانی را تأیید فرموده که مدرک هر دو تنها روح است.

آنچه مهم است این که روایات راجع به تمثالت و حشر انسان با خودش و خودش با ملکات خویشتن، که هر کسی مهمان سفره خویش است، و این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «الدنيا مزرعة الآخرة» (۲)،

خیلی زیاد و شیرین و جذاب و گره گشا هستند (۳).

### انسان در قیامت با نفس و بدن، همان انسان در دنیا است

علامه طباطبائی در پاورقی بدایه الحکمه در این خصوص می نویسد: شخصیت انسان به نفس و روح اوست، نه به بدن دائماً متغیر او. انسان رجوع کننده در معاد با نفس و بدن، عین انسانی است که در دنیا بوده است. (۴) (قال الصادق (علیه السلام): «فاذا قبضه الله عزوجل، صير تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا فيأكلون ويشربون فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصور التي في الدنيا» (۵)؛ خواه مرگ استكمال برای روح باشد و بدن رجوع کننده با آن روح، به وسیله ایجاد جدیدی از جانب خداوند باشد یا مرگ استكمال برای روح و بدن باشد و بدن رجوع کننده با روح، همان بدن دنیایی باشد که استكمال یافته است، پس

ص: ۱۰۳

۱- - توبه، ۷۲.

۲- - عوالمی اللثالی، ۱/۲۶۵، ح ۶۶

۳- - حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیهات، نمط ۳، ص ۵۸۴

۴- - و نیز نگاه کنید: حکیم سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۴۷.

۵- - نک: احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۳، ۱۳۳۹.

انسان با نفس و بدن خود، همان انسانی است که عیناً در دنیا بوده است. (۱)

ابوعلی سینا در الهیات شفا می فرماید: المعاد منه روحانی و منه جسمانی، اما الجسمانی فقد اغنانا عن بیانه الشریعه الحقه المصطفویه... و اما الروحانی فنحن ذاکروه. (۲)

باید دانست جمهور و عموم مسلمانان (سطحی) و عموم فقها و اهل حدیث معاد را تنها جسمانی می دانند، بنابراین که روح از نظر آنان، جسم ساری و جاری و نافذ در بدن است، مانند سریان آتش در فح-م و ذغ-ال چ-وب و آب در گ-ل و ز-ت و روغن زیتون در زیتونه و یک دانه زیتون. (۳)

در قرآن مسئله معاد به معنای اعاده معدوم نیست. به این معنا که شخصی، معدوم شود و عین همان شخص دوباره به وجود آید که این عقلاً و ذاتاً محال است؛ زیرا اگر در آن کتاب مقدس معاد از نظر جسم مطرح باشد، منطقی آن این است که مرده ها زنده می شوند، نه این که معدوم ها بار دیگر موجود می شوند. در قرآن کریم آمده است: "قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؟ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ" (۴)؛ (ابی بن خلف از پیامبر پرسید: چه کسی استخوان ها را که پوسیده است زنده می کند؟ (ای پیامبر) بگو کسی آن ها را زنده می کند که اول دفعه آن ها را ایجاد کرده است.

و اگر معاد از نظر روحی مورد نظر باشد، بیان قرآن این است: "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا" (۵)؛ خداوند به وقت مرگ ارواح خلق را کاملاً می گیرد و آن ها را که هنوز مرگشان فرانسیده است، نیز در حال خواب روحشان را بتمامه قبض می کند. پس مردن، نیستی نیست، بلکه آن فقط انتقال از عالمی به عالم دیگر است؛ به دلیل این که «توفی» در آیه؛ یعنی به تمام وجود تحویل گرفته شدن، زیرا آن از ماده «وَفَى» است، نه از ماده «فَوَتْ». به این ترتیب، توفی به معنای استیفا و به تمام وجود بازستاندن است و متوفا؛ یعنی کاملاً استیفا شده؛ به همین جهت کسی که از کسی طلبی دارد، وقتی تمام دین و کل طلب خود را از او می گیرد، استیفا کرده است.

ص: ۱۰۴

۱- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۱۰۳.

۲- حکیم سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۴۰.

۳- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه...، ج ۲، ص ۶۲۲.

۴- یس، ۷۹.

۵- زمر، ۴۲.

باید دانست در روز قیامت مثل بدن های انسان خلق می شود که خدشه ای به وحدت شخصیت او نمی رساند. (۱) چون اصالت با روح است. در حقیقت بدن مثالی، جلوه روح و نشان از شخصیت اوست. در دنیا خُلق و خُلُق از هم جدایند و در آخرت خُلق و خُلُق متحد.

### تعریف تناسخ انفصالی و دلایل ابطال آن

از مباحث گذشته روشن شد که حقیقت معاد این است که روح انسان پس از مفارقت از بدن به مشیت الهی بار دیگر به مثل همان بدن باز می گردد - از این جهت که اگر در قیامت او را ببینند می فهمند او همانی بوده است که در دنیا بوده است - تا به پاداش و کیفر اعمال دنیوی خود برسد. (۲)

برخی آیین ها، معاد دینی را انکار کرده اند، ولی پاداش و کیفر اعمال را در شکل تناسخ پذیرفته اند. تناسخ به این معناست که روح انسان پس از مرگ به بدن انسان دیگر و یا حیوان و یا گیاه منتقل می شود. گویند: هنگامی که کسی سگی را می زد، فیثاغورث به او گفت: «آن را مزین! من صدای یکی از دوستانم را در صدای آن شناختم». این قصه راست باشد یا دروغ، اسناد عقیده ی تناسخ به فیثاغورث را از آن می توان پذیرفت. (۳)

در «اوپانیشادهها» آمده است: آن ها که در زندگانی خود دارای عمل صالح و رفتار نیک اند، بعد از مرگ، روان ایشان در زهدانی پسندیده و پاک مانند رحم یک زن برهنی یا یک زن کشتریه برحسب مراتب جای می گیرد؛ اما ارواح اشخاص بدکردار و شریر در رحم ناپسند و مکروه مأوا می گزینند، مثلاً در زهدان سگی یا گرگی یا خوکی یا بالاخره در رحم زنی از طبقه پایین جای می گیرد. (۴)

برحسب عقیده هندوان روح آدمی هنگام مرگ، در همه احوال جز در یک حالت خاص، که روح در مقامی جاویدان در اعلا علین با برهما وحدت تام حاصل می کند یا در اسفل سافلین به طور ابد سرنگون می شود، سلسله ای از توالد و تجدید حیات را طی می کند و پیایی از عالمی به عالم دیگر در می آید.

ص: ۱۰۵

- ۱- - رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۱۱۱.
- ۲- - محسن خرازی، بدایه المعارف، ۲/۲۴۱، پاورقی.
- ۳- - کاپلستون، تاریخ فلسفه، ۱/۸۰-۴۶، ترجمه مجتوبی.
- ۴- - جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۵۵، ترجمه علی اصغر حکمت.

البته امروزه، تفسیرهای جدیدی از نظریه تناسخ ارائه داده اند که بیش تر صبغه اخلاقی دارد، یعنی روح به بدن دیگری وارد نمی شود، بلکه اعمال خوب و بد ماست که بر نسل بعد اثر می گذارد. (۱) شاید این تفسیر به خاطر اشکالاتی بوده است که بر نظریه تناسخ وارد آمده است.

برخی از حکمای اسلامی گفته اند: تناسخ انواعی دارد که یکی از آن ها تناسخ انفصالی است و مردود. برخی از مادیین، معاد خلق و مردم را در همین جهان پنداشته اند. آن ها می گویند: ما چون مردیم باز به ماده دیگر که همان نطفه است و مستعد فیضان روح، تعلق می گیریم تا اگر دارای اخلاق نیکو بوده ایم در ظرف آینده به سعادت در دنیا بازگردیم و زندگی کنیم و اگر دارای اخلاق بد بوده ایم در دوره و کوره بعد به فقر و مرض و شقاوت نایل خواهیم آمد. این نظر ناشی از تخیلات و اوهام ملل مشرک هند و چین و غیره مثل یوذاسف و اتباع اوست. امام رضا فرموده است: «من قال بالتناسخ فهو کافر». (۲)

دلایل ابطال تناسخ انفصالی این است که در نظام آفرینش هرگز چیزی از فعلیت به قوه نمی رسد، یعنی محال است روح کامل، به ماده ی بالقوه و مستعد تعلق گیرد و دیگر این که لازمه آن نوع تناسخ، تکرار در بازگشت به دنیا است و این لغو است و بالاخره این که اجتماع دو نفس بر بدن واحد لازم می آید، به این معنا که اگر انسانی به بدن گیاهی یا حیوانی تعلق پیدا کند، آن گیاه و حیوان هر کدام نفسی دارد، (۳)

لذا آن گیاه و حیوان (و انسان) بر اثر هر کدام دو نفس پیدا می کنند.

### تناسخ طولی و تجسم اعمال

آنچه در این خصوص می توان گفت و مورد قبول است تناسخ طولی یا تجسم عمل است که آن مربوط به اخلاق و مکتسبات نفسانی است که یا ملکی است و یا اعجمی و حیوانی و یا شیطانی است.

فباعتبار خلقه الانسان

ملك او اعجم او شیطان (۴)

ص: ۱۰۶

۱- - جان هیگ، فلسفه دین، ص ۳۱۵، ترجمه بهزاد سالکی.

۲- - الهی قمشه ای، حکمت الهی عام و خاص، ۱/۳۱۳-۳۱۲.

۳- - حکمت الهی عام و خاص، ۱/۳۱۳.

۴- - سبزواری، شرح المنظومه، ج ۵، ص ۳۵۲، به کوشش حسن زاده آملی و نک: همان، ۳۹۲.

گفتنی است که رابطه میان جرم و جریمه گاهی قراردادی است که باید تناسب میان آن دو رعایت شود، مثل جریمه های ناشی از تخلف از قوانین رانندگی و برخی از نوع علی و معلولی است که تناسب مذکور معنا ندارد.

نقل می کنند سلطانی به والی خود دستور داد که هرچه عجم (مهاجر) در شهرها هستند، همه را احصاء و آمارگیری کند. والی اشتباهاً احصاء را «احصاء یعنی اخته نمودن» تصور نمود، لذا همه عجم را اخته نمود(۱) و برخی از نوع تجسم عینی است که به طریق اولی تناسب مذکور در آن وجود ندارد.

اساساً در دنیا خُلق و خُلق از هم جدایند ولی در دار آخرت خُلق و خُلق یکی می شوند، لذا خُلق آدمی انسان را در قیامت، که در دنیا به شکل آدم و دارای خُلق شهوت پرست بوده است، به شکل خوک در می آورد.

ملاصدرا معتقد است هر انسانی در دنیا با توجه به اعمال و افکار خود، نفس خود را می سازد و بدان شکل می دهد. بر این اساس در زندگی پس از مرگ، هر فرد صورت هایی می آفریند که مطابق با ملکات کسب شده است. آنان که ملکات پست دارند، صورت هایی می آفرینند مانند مار و عقرب و آتش و... که سبب عذابشان می شود و از این سو دارندگان ملکات ارزشمند نیز پدید آورندگان صورت هایی اند که موجب لذتشان می گردد(۲).

فردا که زوال شش جهت خواهد بود

قدر تو به قدر معرفت خواهد بود

در حسن صفت کوش که

در روز جزاء

حشر تو به صورت

صفت خواهد بود

ملا باقر مجلسی در جلد سوم بحار از شیخنا البهائی نقل فرموده است: «تناسخ باطل، تعلق روح به بدن دیگر در همین دنیا است که به اجماع مسلمین باطل است» و یک قسم تناسخ دیگر در نشئه عالم مثال و قبر و برزخ (و قیامت کبری) است که وقوعش در آیات و اخبار مستفیضه وارد شده است(۳) و مورد تأیید می باشد.

دانشمندان بر این باورند که: «ما من مله الا و للتناسخ فیه قدمٌ راسخٌ»(۴)؛ ملت و آئین به

ص: ۱۰۷



٢- - ملاصدرا، اسفار، ٩/٢٩٥ و نك: ٢٢٧ و ٢٢٥.

٣- - الهى قمشه اى، حكمت الهى عام و خاص، ١/٣١٥.

٤- - حكمت الهى عام و خاص، ١/٣١٥.

حقی نیست مگر این که قدم راسخی در خصوص تناسخ طولی و ملکوتی و روحانی و اخروی، نه عرضی و جسمی و ملکی و دنیوی، دارد.

مسخ درباره طغیانگران از بنی اسرائیل با تناسخ مذکور و اصطلاحی و مردود تفاوت بنیادی دارد؛ زیرا در تناسخ، روح پس از جدایی از بدن، به جنین یا بدن دیگر تعلق می گیرد؛ ولی در مسخ، روح از بدن جدا نمی شود؛ بلکه تنها شکل و صورت بدن تغییر می کند تا انسان تبهکار، خود را به صورت میمون و خوک ببیند و از آن رنج ببرد. علامه طباطبائی درباره مسخ می گوید: انسان های مسخ شده، انسان هایی اند که با حفظ روح بشری، صورتاً مسخ شده اند، نه این که نفس آن ها نیز مسخ شده و به نفس میمون تبدیل گردد. (۱)

انسان های مسخ شده معمولاً چند روزی زنده نمی مانند؛ إِنَّ الْأَخْبَارَ مَتَظَاغِرَهُ فِي أَنَّ الْمَسْخُوحَ لَا يَعْيشُ بَعْدَ الْمَسْخِ إِلَّا أَيَّامًا ثُمَّ يَهْلِكُ. (۲)

در قرآن سه آیه در مورد مسخ آمده است که عبارتند از: "فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ" (۳) و "وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ الْفِرْدَوْسَ وَ الْخَنَازِيرَ" (۴) و "فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ". (۵) مسخ، برداشته شدن پرده از چهره ی باطنی انسان های گنهکار در همین دنیا است که به صورت محدودی در این مرحله از جهان هستی انجام شده است؛ اما پرده برداری به صورت گسترده تر در زندگی پس از مرگ و به صورت عمومی در قیامت و رستاخیز خواهد بود.

در روایتی نقل شده است که شخصی به نام ابوبصیر در موسم حج به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: چقدر حج گزار زیاد است! امام فرمود: «ما اکثر الضجيج و اقل الحجيج؛ چقدر ضجه کننده زیاد است و حج گزار کم است! سپس امام (علیه السلام) به خواست خدا پرده از چشم ابوبصیر کنار زد و چون او به جمعیت حج گزار نگاه کرد، در میان حیوانات گوناگونی، اندکی انسان دید. (۶)

ص: ۱۰۸

۱- علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲- علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۸/۳۱۸.

۳- بقره، ۶۵.

۴- مائده، ۶۰.

۵- اعراف، ۱۶۶.

۶- اطیب البیان، ۴/۴۱۱.

اساساً انسان از لحاظ منطقی نوع ثابت، یعنی حیوان ناطق است و از جهت اخلاقی جنس مبهم است (۱).

که وقتی می میرد فصل اخیرش از حیث سجه و منش و شخصیت انسانی محقق می گردد و بهشت و جهنم هرکسی طبق همان فصل اخیر اوست.

خلاصه و عصاره ی مطلب این که تناسخ باطنی و ملکوتی و طولی و برزخی و مثالی و معنوی و اخلاقی و روحی و نفسانی همان تجسم عمل است که آن تسمیه از باب مشاکلت است. ملا هادی سبزواری در این خصوص می فرماید: تسمیه الطولی و الملکوتی بتجسم الاعمال و تشبیح الملکات بالتناسخ، من باب المشاکله (۲)؛ تسمیه و نامیدن تناسخ طولی و ملکوتی به تجسم اعمال و عینیت یافتن (عقاید و ملکات و) افعال و مانند نمودن ملکات به تناسخ از باب مشاکلت است. آن، نظیر شعر ذیل است:

کند گر بر تو ظلم از کین، بداندیش

تو هم آن ظلم کن، بر وی، میندیش

زیرا ظلم دومی از باب مشاکلت است، یعنی چون بحث مورد نظر ظلم بوده، ظلم دوم آورده شده است.

ضمن این که باید دانست تعلق نفس به بدن اخروی چون تعلق نفس به بدن دنیوی نیست که استعدادش منشأ تعلق نفس است، بلکه بدن های اخروی از نفس منبعث اند و قیام صدوری به نفس دارند و چون هیولی ندارند حامل استعداد فیض جدید نیستند و صوری از مألوفات و مکروهات که محشور می شوند، به حول و قوه ی احسن الخالقین همه منشأ و مخلوق نفوسند، چنان که برخی از ارباب حقیقت، بعضی از مرادهای خود را به همت خویش در این عالم ایجاد می کنند. العارف خلاق بهمهته.

حکیم سبزواری گوید: البدن الاخروی هو البدن الدنیوی بعینه و بشخصه و الامتیاز بینهما لیس إلا بالکمال و النقص (۳). و ملاصدرا را گوید: بدن دنیوی بالعرض زنده است و بدن آخرقی بالذات و دیگر آن که در دنیا نفس، هدف است، نه بدن و در آخرت، به وجهی، بدن، یعنی ملکات نفسانی و خلق و خو هدف است، نه نفس، یعنی ملاک ارزش، تجسم

ص: ۱۰۹

۱- حکیم سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۵۲، ۱۳۶۹ و اسفار، ۹/۲۲۵.

۲- شرح المنظومه، ص ۳۵۲.

۳- حکیم سبزواری، شرح الاسماء، ص ۲۸۰ و شرح المنظومه، ۵/۲۷۳، به کوشش حسن زاده.

عمل است که در بدن برزخی و ملکوتی تجلی دارد و دیگر این که ابدان آخرتی، برخلاف ابدان دنیوی، برحسب اعداد تصورات نفوس، بی نهایت اند (۱).

انسان وظیفه دارد بسان اهل سلوک به محاسبه و مراقبه خود پردازد. زیرا روایت شده است: «حاسبوا انفسکم قبل أن تحاسبوا» و علی (علیه السلام) فرموده است: «من حاسب نفسه ریح و من غفل عنها خسر». که انسان در صورت توفیق محاسبه اگر حسنات داشته باشد، حمد و شکر خدا کند و از خدا بخواهد زیاد شوند و چنانچه لغزشی پیدا نماید استغفار و توبه نماید.

بعضی از کَمَلین، خطورات ضمیر و واردات درونی خود را نیز تحت محاسبه و مراقبه خود درمی آورند که اگر از واردات حیب نباشد با قلب منیب و فواد کئیب و دل شکسته، جبران و تدارک کنند. «إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ (۲)».

اهل معرفت خواطر را چهار قسم دانسته اند که عبارتند از خاطر ربانی (نقر الخاطر) و ملکی (الهام) و نفسانی (هاجس) و شیطانی (وسواس) (۳).

## شفاعت

### مفهوم و اهمیت شفاعت

خواجه نصیرالدین طوسی فرموده است: اجماع و اتفاق علما بر اصل شفاعت است و معنای آن، عبارت از اسقاط و نابود نمودن عقاب از فاسقان امت محمد (صلی الله علیه و آله) است و به معنای طلب زیادتی منافع هم آمده است.

در باب معنا و منظور شفاعت میان متکلمین اختلاف وجود دارد: وعیدیه گفته اند: آن عبارت از طلب زیادتی منافع برای مؤمنین مستحق ثواب است ولی تفضلیه معتقدند شفاعت برای فاسقان از این امت، یعنی امت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اسقاط عذاب و عقاب آن هاست و این حق و صحیح و کامل است، هر چند قبول اولی نیز بلاشکال است.

خواجه طوسی نظر اول را ابطال نموده است، به این که اگر شفاعت به معنای طلب

ص: ۱۱۰

۱- - ملاصدرا، کتاب العرشیه، ص ۳۵ و نک: ملاصدرا، اسفار، ۹/۱۶۶.

۲- - بقره، ۲۸۴.

۳- - ملاهادی سبزواری، شرح المنظومه، ج ۵، ص ۳۹۲-۳۹۰، به کوشش حسن زاده، ۱۳۷۴.

زیادی منافع باشد، نه به معنای دیگر، لذا ما شافع و شافعت کننده برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواهیم بود، آن جا که از خداوند متعال در موقع صلوات فرستادن، علو و بلندی درجات او را می خواهیم و این بیانگر نوعی از تقدم ما نسبت به پیامبر است و تالی و نتیجه باطل است، پس مقدم و شرط نیز باطل است. (۱)

مقدس اردبیلی متن خواجه را مجمل دانسته می فرماید: وی احتمالاً «زیادی منافع» را در شفاعت تنها در صلوات رد می کند. (۲)

در این جا مناسب است معنای صلوات فرستادن ما بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روشن شود: ان اصل الصلاه الانعطاف... (۳)؛ یعنی اصل صلوات (که جمع آن صلوات است)، انعطاف و توجه خداوند متعال بر پیامبر با رحمت است و همچنین صلوات ملائکه بر حضرتش با تزکیه و استغفار است و صلوات مؤمنین، دعا و طلب رحمت برای حضرتش است و از روایات شیعه و سنی استفاده می شود که طریق صلوات و صلوات مؤمنین این است که از خدا بخواهند بر پیامبر و آلش صلوات و درود و رحمت بفرستند.

خلاصه این که صلوات ما بر پیامبر از لحاظ مفهومی غیر از شفاعت است و از آخر عبارت علامه استفاده می شود که صلوات مؤمنین با واسطه است، نه مستقیم.

باید دانست: شفاعت در قیامت کبری است، نه در برزخ، پس باید از برزخ و قبر ترسید. (۴)

گفتنی است: خطیب نماز جمعه مدینه از روی بدعت و خصومت، که سبب اختلاف می شوند، در آغاز خطبه «بسم الله» نگفت و در پایان آن در مسجد النبی در موسم حج در سال ۱۴۲۲ ق این گونه صلوات فرستاد: «اللهم صلّ و سلّم علی محمد و علی الخلفاء الراشدين ابی بکر و عمر و عثمان و علی و علی سائر الصحابه اجمعین».

اخيراً در پایان خطبه های نماز جمعه و غیر آن، «آل» را می آورند. (۵)

ص: ۱۱۱

۱- علامه حلّی، کشف المراد، ص ۴۱۶، به کوشش حسن زاده.

۲- فاضل قوشجی، شرح تجرید العقائد لمحمد بن حسن الطوسی، حاشیه، ص ۳۸۷.

۳- علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه ۵۶ سوره احزاب.

۴- حسینی طهرانی، معادشناسی، ۹/۳۷۹، ۱۳۴۵.

۵- علی عطایی اصفهانی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ۲/۲۲۲.

حق این است که شفاعت بر هر دو معنای مذکور اطلاق شود: هم بر طلب زیادی منافع برای مؤمنین، نه برای پیامبر، که خداوند رتبه و مقام آن‌ها را در بهشت بالا برد و هم برای اسقاط مضرّ و ضررهاست. عرب می‌گوید: شفع فلان فی فلان، یعنی «طلب له زیاده منافع او اسقاط مضرّ».

باید دانست: خداوند تبارک و تعالی مغفرت خود را به اسباب استغفار و توبه و دعا و توسل و شفاعت مربوط دانسته است. آیاتی که بر آن‌ها دلالت می‌کند عبارتند از: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا» (۱) و «قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۲) و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۳).

ضمن این که توسل با شفاعت تفاوت دارد. توسل اعم از شفاعت است، چون متوسل گاهی نبی و امام است و گاهی عاصی و گناهکار؛ اما شفاعت در خصوص عاصیان مطرح است. چرا که انبیا و امامان گناهی ندارند، لذا شفاعت در آن‌ها موضوعیت ندارد و این منافات ندارد که معصومین به نوعی از شفاعت دیگر که ارتقائی است متمسک شوند، مثلاً با قرائت قرآن و عمل به دستورات دینی ترقی یابند. علی (علیه السلام) به سبب اعطای انگشترش به سائل در رکوع، آیه ولایت در شأنش نازل شد؛ چون شفاعت به معنای جفت شدن و ضمیمه چیزی به چیزی است.

بعضی از امامان وقتی مریض می‌شدند به حائر امام حسین (علیه السلام) رفته، متوسل می‌شدند و یا برای این امر موالی و افرادی را می‌فرستادند و نباید گفت: آن‌ها از حائر افضل اند، زیرا رسول خدا از بیت الله و حجرالاسود افضل است و در عین حال طواف و استلام می‌کرد. خداوند بقاعی دارد که واجب است در آن‌ها دعا کرد تا خداوند دعای هر کسی را که خواست مستجاب نماید و حائر و کربلا یکی از آن بقعه‌هاست. و نیز نباید گفت: دعای امام برای خودش از دعای دیگری برای او در حائر، افضل است (۴).

شفاعت به قدری مهم است که انکار آن، سبب خروج از تشیع، بلکه اسلام است. قال

ص: ۱۱۲

۱- - هود، ۳.

۲- - غافر، ۶۰.

۳- - نساء، ۴۸.

۴- - ابن فهد، عده الداعی، ص ۵۷، پاورقی.

الصّادق بن محمد (علیه السلام) من انکر ثلاثه اشیاء فلیس من شیعتنا المعراج و المسائله فی القبر و الشفاعه. (۱)

باید دانست: آن هایی که از آلودگی های گناهان به هیچ وسیله ای پاک نشده اند، اگر مؤمن از دنیا بروند، به واسطه شفاعت، که تجلی بزرگترین رحمت الهی در اولیای خدا، به ویژه رسول اکرم و اهل بیت کرامش (علیه السلام) می باشد، از عذاب دوزخ نجات خواهند یافت. عن النبی (صلی الله علیه و آله): ادّخرت شفاعتی لاهل الكبائر من امتی (۲)؛ از پیامبر روایت شده است: شفاعتم را برای مرتکبین گناهان کبیره از امتم ذخیره نموده ام.

برحسب روایات فراوان «مقام محمود» در آیه کریمه ی «وَمَنْ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا» (۳) که به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) وعده داده شده است، همین مقام شفاعت است و نیز تأویل آیه شریفه ی: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» (۴) شفاعت در روز جزاست.

بنابراین، بزرگترین و نهائی ترین امید مؤمنان گنهگار، شفاعت است ولی در عین حال نباید از «مکر الهی» ایمن شوند و باید همیشه بیمناک باشند که مبادا کاری از آن ها سرزده باشد یا سر بزند که موجب سوء عاقبت و سلب ایمان، در هنگام مرگ گردد. (۵)

اساساً همه فرق اسلامی، به جز وهابی ها و سلفی ها، شفاعت را قبول دارند. برای نمونه در کتاب «موطأ» آمده است: عن ابی هریره: أنّ رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال: إنّ لكلّ نبی دعوه فارید ان شاء الله أن اختبئی دعوتی شفاعه لامتی یوم القیامه (۶)؛ از ابوهریره نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بدون شک برای هر پیامبری دعوتی است. (و برای من هم دعوتی است با این تفاوت که) اگر خدا بخواهد می خواهم دعوت خویش را زیر پوشش شفاعت، برای امتم در روز قیامت، قرار دهم.

ص: ۱۱۳

۱- - شیخ صدوق، امالی، ص ۱۷۷، طبع سنگی.

۲- - مجلسی، بحار الأنوار، ۴۰/۳۷۸.

۳- - اسراء، ۷۹.

۴- - الضحی، ۵.

۵- - مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۴۸۲.

۶- - مالک بن انس، موطأ، ص ۳۲۲، ۱۳۹۹.

در انجیل برنابا، که متقن ترین اناجیل است در دو جای آن صریحاً مقام شفاعت حضرت رسول را در روز بازپسین و واپسین و نیاز جمیع پیامبران و خلائق را به معاونت و شفاعت و رحمت آن حضرت ذکر می کند. (۱)

## امیدوارکننده ترین آیه

بُشْر بن شُرَیح می گوید: به محمد بن علی (علیه السلام) گفتم: در کتاب خدا کدام آیه ارجی و امیدوارکننده ترین آیه است؟ فرمود: قوم تو در این باره چه می گویند؟ گفتم: می گویند: آیه ی «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (۲)؛ بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد. فرمود: لکن ما اهل البیت این گونه نمی گوئیم. گفتم: پس آن، کدام آیه است؟ فرمود: ما می گوئیم: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» (۳)؛

و به زودی پروردگارت آنقدر به تو عطا خواهد کرد تا خشنود شوی که منظور از آن آیه، شفاعت است. به خدا قسم شفاعت است و به خدا قسم شفاعت است. (۴)

از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل شده است که (۵): ارجی آیه، آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» است. در قرآن آیه ای امیدوارکننده تر از آن نیست.

باز روایت شده است که علی (علیه السلام) به مردم روی آورده پرسید: کدام آیه در کتاب خدا نزد شما ارجی آیه است؟ بعضی گفتند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۶) حضرت فرمود: خوب آیه ای است اما ارجی نیست. برخی دیگر گفتند: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» (۷) حضرت فرمود: خوب آیه ای است اما ارجی نیست. سپس تعدادی گفتند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا

ص: ۱۱۴

۱- - حسینی طهرانی، معادشناسی، ۹/۱۶۳، ۱۳۴۵.

۲- - زمر، ۵۳.

۳- - ضحی، ۵.

۴- - علامه طباطبائی، المیزان، ۱/۱۷۸.

۵- - طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه ۴۸ سوره نساء.

۶- - نساء، ۱۱۶.

۷- - نساء، ۱۱۰.



تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱). حضرت فرمود: خوب آیه ای است اما ارجی آیه نیست. فریقی گفتند: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَتَفَعُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۲). حضرت فرمود: خوب آیه ای است اما ارجی نیست، سپس آن حضرت از جمعیت کناره گیری نموده فرمود: ارجی آیه، آیه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (۳).

منظور از «طرفی النهار»، نماز صبح و مغرب است و آن، در تقدیر این معنا را دارد که نمازهای دو طرف روز را با نمازهای ظهر و عصر بپادار و منظور از «زلفاً من اللیل» نماز عشا می باشد که نزدیک شب گزارده می شود. (۴)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علی! قسم به کسی که مرا به حق برانگیخت در حالیکه بشیر و نذیر بودم، هرکسی از شما برای وضو قیام کند از جوارحش گناهان ساقط می شود، پس وقتی برای نماز رو به سوی خدا نمود و قلبش از نماز منصرف نشده باشد، دیگر هیچ گناهی ندارد. او مثل آن وقتی است که مادرش او را بی گناه زاده است، پس اگر میان دو نماز (مثل صبح و روز) گناهی از او سر بزند باز گنااهش آمرزیده می شود تا آنجا که رسول خدا پنج نماز یومیه را برشمرد؛

سپس فرمود: یا علی نمازهای پنج گانه برای امت من مثل نهر جاری است که از در خانه یکی از شما جاری باشد، پس اگر در جسدش کثافتی باشد و خود را در پنج نوبت در آن نهر بشوید پس گمان نمی رود در آن، کثافتی بماند، لذا نمازهای پنج گانه برای امت من همین حکم را دارد، (۵) یعنی کثافت های روحی را می زدایند.

اختلاف روایات در باب «ارجی آیه» به اعتبارات و ملاحظات گوناگون است، مثلاً در قسمت اول یأس زدائی مطرح است و قسمت دوم مربوط به کسانی است که مشرک نیستند

ص: ۱۱۵

۱- - زمر، ۵۳.

۲- - آل عمران، ۱۳۵.

۳- - هود، ۱۱۴.

۴- [۱۰]- شیخ طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۷۹، بیروت.

۵- - مجلسی، بحار الأنوار، ۸۲/۲۲۰، الباب الثامن کتاب الصلاة، الحدیث ۴۱.

اما فسق و فجور دارند و بدون توبه از دنیا می روند، لذا آیه مذکور آن ها را به شفاعت الهی امیدوار نموده است و در قسمت سوم تزکیه نفس مطرح است. پس در شفاعت تمام مشکلات روانی و اخلاقی انسان به بهترین وجه حل می گردد.

باید دانست شفاعت پلی برای ابطال حق و احقاق باطل نیست، بلکه آن عبارت است از این که انسان لیاقت راه یابی به بهره مند شدن از رحمت و مغفرت الهی را پیدا کند تا به سعادت مطلق برسد. او باید بداند اصل شفاعت از عنایات و الطاف الهی در حق بندگان و گذشت و محبت او نسبت به آنان است و آن، ضابطه مند است، یعنی باید اذن الهی در آن شفیع باشد، چنان که خداوند می فرماید: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»<sup>(۱)</sup>؛ در آن روز، شفاعت سودی نبخشد مگر برای کسانی که خدای متعال به او اذن (شفاعت) داده و سخنش را پسندیده باشد و دیگر آن که شفاعت شوندگان مرضی حضرت حق باشند، چنان که قرآن می فرماید: «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى»<sup>(۲)</sup>؛ ملائکه شفاعت نمی کنند جز برای کسانی که خداوند از آنان راضی باشند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «إن شفاعتنا لا تنال مستخفاً بالصلاة»<sup>(۳)</sup>؛ شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد.

باید دانست: شفاعت معصومین (علیه السلام) شفاعت کبراست و شفاعت غیر آن ها، شفاعت صغرا.

روشن است که منظور از این که شفاعت شونده مورد رضایت الهی باشد این نیست که تمام اعمالش پسندیده باشد و گرنه نیازی به شفاعت نبود، بلکه منظور از آن، مرضی بودن دین و ایمان شخص است و از همه مهمتر این که شفاعت شونده باید به اصل شفاعت ایمان داشته باشد، چنان که از پیامبر اکرم روایت شده است: «من لم يؤمن بشفاعتی فلا أناله الله شفاعتی»<sup>(۴)</sup>؛ کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد پس خداوند شفاعت من را به او عطا نمی کند.

ص: ۱۱۶

۱- طه، ۱۰۹.

۲- انبیاء، ۲۸.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ح ۲.

۴- مجلسی، بحار الأنوار، ۸/۵۸، ح ۸۴، ص ۳۴.

توحید در عبادت که به معنای پرستش تنها حضرت حق است اصل مسلم همه ادیان الهی است و هیچ مسلمانی با آن مخالفت ندارد. اگر اختلافی در این باره وجود دارد، مربوط به مصادیق است که برخی از مسلمانان، به ویژه وهابیون و سلفیون (وهابی ها پس از مدتی نام خود را عوض کرده، خود را سلفی خواندند و مدعی اند که از سلف اسلام و سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پیروی می کنند. (۱) وهابی ها باید بدانند با عوض کردن نام خود از نفرت خود در میان مسلمانان شیعه و سنی نمی توانند بکاهند.)، برخی افعال را مثل توسل، عبادت دانسته، شرک می دانند؛

در حالیکه برخی دیگر آن ها را، مثل بوسیدن حجرالاسود و...، تکریم و تعظیم و به فرمان خدا می دانند. (۲) وهابی ها به کسانی که معتقد به شفاعت و زیارت و توسل باشند، نسبت شرک می دهند و خون و مال آن ها را مباح و حلال می دانند. (۳)

وهابی ها و سلفی ها بر آن بودند که بقعه و ضریح مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را ویران سازند. اما احترام و تجلیل همه ی فرق اسلامی از آن بنا و بارگاه و مقبره ملکوتی، مانع از آن عمل فجیع شد. (۴)

چنان که قبلاً بیان شد، سجده در برابر بت، عین شرک و بت پرستی است ولی سجده ملائکه بر آدم و سجده فرزندان یعقوب و یعقوب و همسر وی بر یوسف، عین توحید در عبادت است؛ زیرا سجده کنندگان می دانستند اولاً مسجودان در سرنوشت انسان و جهان مستقل از خدا دخالت ندارند و ثانیاً آن سجده به فرمان خدا و برای تکریم و تعظیم عبد صالح خدا بوده است.

طبق نظر وهابی های حنبلی چون ملائکه بر آدم و یعقوب بر یوسف سجده کردند پس باید مشرک باشند، در حالی که آن ها مشرک نیستند.

و بنابراین که شیطان بر غیر خدا سجده نکرد، از تکفیری های وهابی محسوب می شود،

ص: ۱۱۷

۱- - علی عطایی، چرا؟ چرا؟، ۲/۲۸۳.

۲- - علی عطایی، چرا؟ چرا؟، ۲/۲۸۳.

۳- - علی عطائی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ۲/۳۴۸.

۴- - علی عطایی، چرا؟ چرا؟، ۲/۲۸۳، ۱۳۸۴.

پس آن‌ها مطیع و پیرو اویند و آن‌ها طبق اصل «هرچه در بند آنی، بنده ی آنی»، شیطان پرستند و آن‌ها چون حتی در ماه‌های حرام نیز می‌جنگند پس از مشرکین بدترند، پس نظریه آن‌ها باطل و خود آن‌ها بی‌اصل و ریشه و اساس اند.

مشرکان در برابر بت سجده می‌کردند؛ زیرا معتقد بودند که بتان، مستقل از خدا، حق شفاعت دارند و عامل پیروزی در جنگ و دفع و رفع خطر در سفرند.

سجده بر بت و تعظیم و تکریم آن، شرک است ولی بوسیدن حجرالاسود و طواف به دور خانه خدا و سعی میان صفا و مروه شرک نیست، زیرا مسلمانان باور ندارند که سنگ و کوه، خدایند و آثار خدائی دارند و می‌دانند آن‌ها سه به اذن و امر حضرت حق است.

برخی می‌پندارند توسل به اولیای الهی و شفا خواستن از آنان و تبرک جستن به آثار و مقابر و ضریح‌های آن‌ها شرک است، در حالیکه با دلایلی شرک نیست بلکه توحید خالص است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۱). او در این آیه، مؤمنین را به تکلیف‌هایی امر فرموده است که التزامشان به آن‌ها، سبب نیل به فلاح و رستگاری است که یکی از آن‌ها این است که مؤمنان برای تقرب به خدا، وسیله و توسل پیدا کنند و وسیله‌ای بهتر از پیامبر و ائمه (علیهم السلام) وجود ندارد. (۲)

و باز در قرآن آمده است: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۳)؛ خداوند اسمای حسنائی دارد، پس به وسیله آن‌ها خدا را بخوانید. اسمای خداوند از هر اسمی بهتر و نیکوتر است. بعضی از روایات، مانند روایتی که از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده، می‌خوانیم که «به خدا سوگند، نام‌های نیکوی خدا، ما هستیم»، اشاره به آن دارد که پرتو نیرومندی از آن صفات الهی در وجود اهل بیت عصمت و طهارت منعکس شده است و شناخت ایشان به شناخت خداوند کمک می‌کند.

از آیاتی که بر جواز توسل و مشروعیت آن، دلالت می‌کند قول خداوند است که: «لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا

ص: ۱۱۸

۱- - مائده، ۳۵.

۲- - نک: محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه، ۲/۴۸۸.

۳- - اعراف، ۱۸۰.

قرآن مجید به کسانی که بر خویشتن ستم کرده اند، فرمان می دهد که سراغ پیامبر روند و هم خود طلب مغفرت کنند و هم پیامبر برای آنان طلب مغفرت کند و نوید می دهد که در این صورت، خدا را توبه پذیر و رحیم خواهند یافت.

باز قرآن در این خصوص می فرماید: "قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ" (۲).

قرآن در داستان یوسف نقل می کند که برادران یوسف برای آمرزش گناه خود در مورد یوسف صدیق پیش یعقوب آمدند تا او برای آن ها از خداوند استغفار بجوید تا آمرزیده شوند و این نشان از توسل و با وسیله به سوی خدا رفتن و مشروعیت آن دو است.

اهل سنت معتقدند سیره مسلمین مؤید مشروعیت توسل است. آن ها می گویند عمر در سال قحطی متوسل به عباس بن عبدالمطلب شد و گفت: همانگونه که ما در قحطی به پیامبر متوسل می شدیم و آب سالی می شد، در زمان بعد از حیات آن حضرت نیز متوسل به عباس عموی پیامبر می شویم تا خدا به ما باران دهد و چنین هم شد. (۳)

منصور دوانیقی از مالک بن انس، امام مالکی ها از کیفیت زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سؤال نمود. او گفت: پیامبر وسیله تو و وسیله پدرت آدم به سوی خداست و به آیه "وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ... " استناد نمود. (۴)

معروف است شافعی، امام شافعی ها، به عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متوسل شد، لذا ابن حجر هیثمی شعری در این زمینه برای شافعی سروده است:

آلِهِ النَّبِيِّ ذَرِيعَتِي

وَهُمِ الْيَمِينِي وَسَيْلَتِي

أَرْجُو بِهِمْ عَطَا غَدًا

بِئِدَى الْيَمِينِي صَحِيفَتِي؛ (۵)

آل پیامبر وسیله منند و آن ها به سوی خداوند واسطه می شوند. امیدوارم که فردای قیامت به وسیله آن ها به دست راستم نامه عملم داده شود.

- ٣- - حمود، الفوائد البهيه، ٢/٤٩٣ و صحيح بخارى، ج ٢، كتاب الاستسقاء... .
- ٤- - سمهودى، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفى، ٢/١٣٧٦، طبع مصر، به كوشش عبدالحميد.
- ٥- - ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ١٧٨.

بعد از این همه دلیل قرآنی و سیره مسلمین، ابن تیمیه و قسیمی و محمد بن عبدالوهاب تمام آن دلایل را رد می کنند و آن را به اسم دین معرفی می کنند.

### مشروعیت زیارت قبور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) و رد نظر وهابیت در این خصوص

از امتیازات امامیه زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) و ساختن ضریح ها و تزئین آن ها است. زیارت آن قبور از مصادیق بارز و موارد بسیار عالی تعظیم شعائر اسلامی است. "وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ" (۱)، زیرا آن، وسیله دانش افزائی دینی و سیر سلوک عرفانی و استجاب دعا و احیای امر معصومین (علیه السلام) و تقرب الهی است.

زیارت قبور ائمه (علیهم السلام) و اقامه ماتم و اندوه ها و مقیم شدن مردم در عزاداری و نوحه گری آن ها برای ائمه (علیهم السلام) در آن جاها، نوعی از تقرب به خداست، مانند تقرب به او به وسیله عیادت مریض و تشییع جنازه و زیارت و به دیدار برادران دینی رفتن و کمک نمودن به فقیر، زیرا مثلاً عیادت مریض فی نفسه عمل صالحی است که بنده به واسطه آن، به خداوند متعال نزدیک می شود و آن، تقرب به مریض نیست تا موجب شود عملش را عبادت برای غیرخدا یا شُرک در عبادت خداوند قرار دهد. (۲)

امام حسین (علیه السلام) فرموده است: من ضمانت می کنم که صدقه ای که به دست بنده ی خدا داده می شود، پیش از او به دست خدا می رسد، چون خود او فرموده است: (۳) "و يأخذ الصدقات" (۴) و امام صادق (علیه السلام) فرموده است: شخص قبل از این که به عیادت مریض برود به عیادت خدا رفته است؛ فیقول الله عزوجل: من عاد مؤمناً فقد عادنی. (۵)

اهل سنت روایتی را که مورد تأیید وهابیان است از عثمان بن حنیف نقل کرده اند که مردی مریض پیش پیامبر آمده گفت: از خدا بخواه من سالم شوم. حضرت فرمود: اگر می خواهی دعا کنم و اگر مایلی صبر کن که این برایت بهتر است. گفت: دعا کن. حضرت فرمود: یک وضوی خوبی بگیر و دو رکعت نماز بخوان و این گونه دعا کن: «اللهم انی

ص: ۱۲۰

۱- - حج، ۳۲.

۲- - سید محسن خرازی، بدایه المعارف الالهیه، ۱/۶۹.

۳- - علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه ۱۰۴ سوره توبه.

۴- - توبه، ۱۰۴.

۵- - طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۶۱، چ چهارم، ۱۳۷۰.

اسألك و اتوجه اليك بنبيك نبى الرحمه، يا محمد انى اتوجه بك الى ربي فى حاجتى لتقضى اللهم شفّعه فى». راوى حديث مى گوید: بلافاصله مريض بهبودى يافت و ابن تيميه كه توسل را تحريم کرده است سند حديث را صحيح مى داند. (۱) و اين نوعى تعارض در گفتار است.

اساساً در ذات توسل و استشفاع، توحيد و علم ربوبى نهفته است و آن ها از موارد عمل به آيه قرآن است كه مى فرمايد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۲) و در روايتى مى خوانيم: «به وسيله امام به خدا نزديك شويد». (۳)

علامه طباطبائى فرموده است: هيچ كس به هيچ مرحله اى از معنويت نرسيد مگر در حرم مطهر امام حسين (عليه السلام) و يا در توسل به آن حضرت.

ممکن است كسى بگويد: توسل در زمان حيات آن حضرت بود، نه در مرگ. در پاسخ گفته مى شود: روى اين حساب قرآن و نقل داستان ها و سيره پيامبر (صلى الله عليه و آله) براى مردم، بعد از حيات آن حضرت و نقل سرگذشت انبياء سلف براى مردم خلف توسط آن عالى جناب و الامقام بى فايده است؛ در حالى كه با مرگ پيامبر (صلى الله عليه و آله)، سيره و دستوراتش نمى ميرد.

علاوه بر آن پيامبر (صلى الله عليه و آله) زنده به حيات برزخى و ناظر اعمال ما و جواب گو به سلام ما در نمازهاست، پس او زنده است، زيرا وقتى شهدا زنده باشند به طريق اولى پيامبر (صلى الله عليه و آله) نيز زنده است. خداوند در قرآن مى فرمايد: «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (۴) ديدن براى خدا و رسول و مؤمنان (يعنى ائمه) به يك معنا و ثابت و هميشگى است. نمى شود پيامبر (صلى الله عليه و آله) در مرگش ديگر نبيند و خدا ببيند و الا معنای آيه درست در نمى آيد.

از امام صادق (عليه السلام) چنين نقل شده است: «تمام اعمال مردم هر روز صبح به پيامبر (صلى الله عليه و آله) عرضه مى شود». در روايت ديگر از امام رضا (عليه السلام) نقل شده است كه شخصى به وى عرض

ص: ۱۲۱

۱- جعفر سبحانى، الوهابيه فى الميزان، ص ۱۶۴.

۲- مائده، ۳۵.

۳- الميزان، ۵/۳۳۵.

۴- توبه، ۱۰۵.



کرد: برای من و خانواده ام دعایی بفرمائید. فرمود: مگر من دعا نمی کنم؟ به خدا سوگند، اعمال شما هر روز و شب بر ما عرضه می شود(۱) و اگر در این جهت نقصانی باشد برای رفعش دعا می کنم.

علاوه بر آن خداوند در آیات متعددی از جمله جمله ”وَسَلِّمًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ(۲)“، به انبیا سلام داده است که آن دلیل زنده بودن آن هاست، چراکه حکیم به مرده سلام نمی دهد.

سیوطی از امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: از پیامبر(صلی الله علیه و آله) در مورد آیه ”فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ“ (۳) سؤال نمودم، پس فرمود: خداوند آدم را در هند و حواء را در جده و ابلیس را در بیسان (شهر فلسطین قدیم نزدیک اردن) و مار را در اصفهان هبوط داد. قوائم و ستون های مار مثل قوائم شتر بود (و کان للحيه قوائم كقوائم البعير).

آدم صد سال در هند به خاطر گناهش گریه کرد تا این که خداوند جبرئیل (جبریل) را به سوی او فرستاد و گفت (خداوند می فرماید): ای آدم آیا تو را با قدرتم خلق نکردم و روح خودم را در تو ندیدم. آیا ملائکه من برای تو سجده نکردند؟ آیا حواء، کنیز خود، را به ازدواج تو در نیاوردم؟ آدم گفت: بلی، پرسید پس این گریه برای چیست؟ آدم جواب داد: چه چیزی مانع گریه من می شود، در حالیکه از جوار رحمن خارج شده ام.

گفت: «فعلیک بهؤلاء الکلمات فان الله قابل توبتک و غافر ذنبک. قل اللهم انی اسألك بحق محمد و آل محمد، سبحانک لا اله الا انت عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفرلی انک انت الغفور الرحیم. اللهم انی اسألك بحق محمد و آل محمد، سبحانک لا اله الا انت عملت سوءاً و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم فهؤلاء الکلمات التي تلقی آدم». (۴)

## زیارت و آداب و آثار آن

با رفتن مردم چه شیعه و چه سنی آگاه و منصف به زیارتگاه های معصومان، حقانیت و

ص: ۱۲۲

۱- - نک: تفاسیر، ذیل آیه.

۲- - صافات، ۱۸۱.

۳- - بقره، ۳۷.

۴- - السیوطی، الدر المنثور، ۱/۱۱۹.

مظلومیت آن‌ها روشن می‌شود. امام رضا(علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «إذ أن لكل امام عهداً في عنق أوليائه و شيعته و أن من تمام الوفاء بالعهد و حسن الأداء زیاره قبورهم، فمن زارهم رغبه في زيارتهم و تصديقاً بما رغبوا فيه كان ائمتهم شفهاء هم يوم القيامة»<sup>(۱)</sup>؛

زیرا هر امامی به گردن اولیا و دوستان و شیعیانش عهد و پیمان دارد و بدون شک از جمله تمامیت وفای به عهد و حسن ادای آن، زیارت قبور آن‌هاست، پس کسی که آن‌ها را با رغبت و میل و با ایمان و تصدیق به موارد رغبت آنها و معرفت آن‌ها زیارت نماید، از شفاعت آن‌ها در روز رستاخیز بهره مند می‌شود.

انسان وقتی به آداب زیارت قبور ائمه از جمله غسل و پوشش لباس نظیف و عطر زدن و صدقه دادن به فقراء و مشی باوقار به سوی حرم و تکبیر گفتن در بین راه و خواندن زیارت و گزاردن حداقل دو رکعت نماز بعد از زیارت به عنوان شکر برای توفیق خداوند برای او، توجه نماید می‌یابد که زیارت آن‌ها جز عبادت و توحید خالص و کمال یابی انسان و تقرب به خدا چیز دیگر نیست، به ویژه این که از جمله آداب زائر بعد از نماز این است که بگوید: «اللهم لك صلیت و لك ركعت و لك سجدة و حدك لا شريك لك، لانه لا تكون الصلاة و الركوع و السجود الا لك، لانك أنت الله لا اله الا انت. اللهم صل على محمد و آل محمد و تقبل مني زیارتی و اعطني سُؤلی بمحمد و آله الطاهرين».

نتیجه مهم زیارت، انسان‌سازی است، چون از جمله آداب زیارت، حسن رفاقت با مردم و کم سخن گفتن، آن‌هم سخن خوب و ذکر زیاد در هر حالتی و خشوع و کثرت نماز و ذکر صلوات و فرو بستن چشم از نامحرم و کمک رسانی به حاجت‌مندان و تقوا و ورع و ترک خصومت و جدال (و مزاح) و... است.<sup>(۲)</sup>

اگر صرف توسل و شفاعت و وسیله، شرک باشد، پس طواف گرد کعبه و بوسیدن حجرالاسود و رمی جمرات و صبر و نماز و الفاظ نماز و قرآن و پیامبر(صلی الله علیه و آله) و طلبیدن آب از فرزند و غذا از همسر و... همه شرکند.

این جانب در مکه از یکی از وهابی‌ها پرسیدم آیا استلام و بوسیدن حجرالاسود شرک نیست؟ گفت: شرک نیست، زیرا بوسیدن آن، طبق روایات است. گفتیم: پس توسل و زیارت

ص: ۱۲۳

۱- ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۷۷.

۲- ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۳۱.

نیز طبق روایات است که بعضی از آن‌ها را خودتان نیز قبول دارید، پس چرا آن‌ها را شرک می‌دانید؟

قرآن میان استعانت از تنها خداوند "إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ" (۱) و استعانت از صبر و نماز "وَ اَشْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ" (۲) جمع نموده است و منافات میان آن دو را دفع و رفع نموده است، پس هر دو به اذن او و عین عبادت اند.

## وهابی‌ها و قبور ائمه

حقیقت این است که دشمنان دیدند کسی سر قبور ائمه کفرشان نمی‌رود، لذا از روی حسادت دستور دادند قبور ائمه (علیهم السلام) را خراب کنند و ضریح آن‌ها را بدزدند. وهابی‌ها و سلفی‌ها حساب شده کار می‌کنند ولی به هدفشان نمی‌رسند. آن‌ها می‌بینند در اربعین امام حسین (علیه السلام) ده‌ها میلیون زائر پیاده و از مسافت دور به زیارت آن حضرت می‌روند. در کجای دنیا مجتمعی به این عظمت، حتی در مکه و مدینه، یافت می‌شود؟ همین زیارت‌ها آم-ریکا را در عراق شکست داد و همین تاس-وعاها و عاشوراها انقلاب اسلامی ایران را به اثر و ثمر و تداوم و استحکام رساند.

وهابی‌های بی‌ریشه و سلفی‌های دگم، شیعه را مهدور الدم و مشرک می‌دانند و به آمریکای متجاوز و یهود اشغالگر و انگلیس مکار کاری ندارد، یعنی چراغ سبز نشان می‌دهند، بلکه مزدوران آن‌ها هستند. آن‌ها مثل کمونیست معتقدند: هدف وسیله را مباح می‌سازد. آن‌ها به جای این که هندوهای گاوپرست را که مدفوع گاو را متبرکاً به سر و صورت می‌زنند و در مقابل نرینه گاو (لینگا) تعظیم می‌کنند (۳) به نقد بکشانند، شیعه علی (علیه السلام) را به نقد انتقام جویانه، بلکه به مسلخ و مقتل می‌کشانند.

آن‌ها به قدری بی‌رحم و قسی القلب اند که قبور صحابه را، مثل حجر بن عدی در سوریه دستبرد می‌زنند و نبش قبر می‌کنند، لذا آن‌ها مایه شین و ننگ جهان اسلام اند. آن‌ها سرانجام به خودشان نیز رحم نمی‌کنند و یکدیگر را می‌کشند. آن‌ها از هر وحشی

ص: ۱۲۴

۱- - فاتحه، ۵.

۲- - بقره، ۴۵.

۳- - نک: ویل دورانت، تاریخ تمدن، ۱/۵۹۱.

وحشی ترند، به طوری که ابرقدرت ها نیز آن ها را منفور و مطرود می دانند، چون آنان دیگر برای استعمارگران قابل استفاده نیستند، بنابراین نام آن ها را به «داعش» تغییر دادند ولی پس از چند صباحی از این ها نیز برائت و انزجار حاصل نمودند. آن ها تنها گروهی اند که از خودشان راضی نیستند. آن ها ریش داران بی ریشه و صورت داران بد سیرت و ضد فرهنگ و تمدنند.

در سال ۱۲۱۶ آن ها با یک حمله غافلگیرانه به کربلای معلا هجوم آورده به تخریب حرم امام حسین (علیه السلام) و سایر اماکن مقدسه ی کربلا پرداختند و اموال با ارزش اماکن مقدسه را به غارت بردند و جمع کثیری از اهالی کربلا را کشتند و خانه های زیادی را

غارت کردند و در سال ۱۳۴۴ قبور ائمه بقیع را خراب نمودند. جز قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را که از ترس نفرت عموم مسلمانان متعرض آن نشدند. (۱)

اخیراً دو بارگاه ملکوتی امام دهم و امام یازدهم، عسکرین (علیه السلام) را با کمال بی شرمی در سامرا ویران نمودند. در حقیقت آن ها گفته اند: دشمن اصلی ما اسرائیلیانند مشروط بر این که شیعه شوند.

جای تعجب اینجاست که اگر ما آن ها را لعن کنیم عده ای می گویند: مسلمان، مسلمان را لعن نمی کند ولی اگر آن ها دست به چنین فجایعی بزنند بلاشکال است. خداوند آن ها را لعن نماید و این ها را هدایت.

### **دلایل قرآنی مشروعیت زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام)**

از جمله دلایل مهم زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرآن کریم است که می فرماید: «وَلَا تُصَلُّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ» (۲). خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از نماز بر جنازه منافق و قیام بر قبرش منطوقاً نهی فرموده است و مفهوم نهی، مطلوبیت آن دو برای غیر منافق، یعنی مؤمنین مخصوصاً پیامبر ختمی و امامان است. روایات، گویای بر تأکید بر آن مطلوبیت و تشدید بر استحباب آن است.

ص: ۱۲۵

۱- علی عطائی، چرا؟ چرا؟، ۲/۳۴۷.

۲- توبه، ۸۴.

این بنده کمترین وقتی سر قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای زیارت ایستاده بودم وهابی ها مانع شدند، من، طبق آیه مذکور، گفتم: مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) منافق است؟ گفتند: خیر. گفتم: پس می توان ایستاد، در حالیکه شما می گوید: نیست و برو و این، تناقضی آشکار است. یکی از آن ها با خنده گفت: «الآیه، منطوق و کلامک، مفهوم. انت اصولی»، لذا مدتی آن جا ایستادم و دعا کردم و زیارت خواندم.

ولی ناراحت بودم که چرا آن جا کثیف است. به یکی دیگر از آن ها گفتم: آن موضع را تمیز نمایید. آن موطن، مقبره است، نه مزبله. گفت: «شُرک، شرک». گفتم: «چرک چرک». سپس آیه "یا بنی آدم خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ" (۱) را تلاوت نمودم و گفتم «قابلیت اتخاذ مسجد بر آن مقبره بیشتر از قابلیت اتخاذ مسجد بر اصحاب کهف است. "الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا" (۲) و رفتم. فردا که آمدم دیدم آنجا را تمیز کرده بودند در نتیجه یافتیم که آن ها قرآن را نیافتند.

باز در قرآن آمده است: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ" (۳).

آیه شریفه، واضح الدلاله در نهی از رفع صوت و داد و فریاد در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در حیات او است و خدای سبحان فروداشتن صدا را نزد رسول خدا در حیات و بعد از مرگش تحسین نموده است؛ چرا که آیه اطلاق و کلیت دارد و اگر خدا می خواست آیه تخصیص بخورد، مخصیص آن را می آورد و چون نیاورده است، پس غصص صوت در زیارت قبر نبی مکرم واجب است. امام حسین (علیه السلام) به عایشه فرمود: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ امْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءَ؛ یعنی چیزهایی را که خداوند برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حیاتش حرام نموده است در مماتش نیز حرام نموده است. (۴).

چون اصولیان گفته اند: «المورد لا یخصص الوارد» (۵)،

یعنی مورد و شرط و قید مثل مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله)، وارد و دستور کلی را تخصیص نمی زند. به همین دلیل خود وهابی-تکفیری ها،

ص: ۱۲۶

۱- - اعراف، ۳۱.

۲- - کهف، ۲۱.

۳- - حجرات، ۲.

۴- - العروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، ۵/۸۱.

۵- - محمد جمیل حمود، الفوائد البهیة، ۲/۴۶۵.

آیه یاد شده را در مسجدالنبی روی تابلو برای جلوگیری از صدای بلند در برابر قبر و بارگاه پیامبر(صلی الله علیه و آله) نصب نموده اند.<sup>(۱)</sup>

باید توجه نمود که این قبیل احترام ها، به پیامبر عظیم الشان که در پنج آیه ی اول سوره حجرات آمده است اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه همه پیشوایان اسلامی و علما و اساتید و پدران و مادران و عموم بزرگان، شایسته این گونه احترام هایند.<sup>(۲)</sup>

و دیگر آیه ”وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا“<sup>(۳)</sup>، است که بحث آن گذشت.

قرآن تبرک جستن به آثار اولیای الهی را تأیید می کند. برای مثال در ماجرای حضرت یعقوب وقتی وی از فراق یوسف و از شدت گریه، بینایی خود را از دست می دهد، حضرت یوسف به برادران خود می گوید: پیراهن مرا ببرید و بر دیدگان پدرم بیفکنید تا او بینایی خود را بازیابد. هر چند میان آن دو فاصله زیاد باشد. قرآن می فرماید: ”أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا“<sup>(۴)</sup> و باز می فرماید ”فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا“<sup>(۵)</sup>.

حال اگر مسلمانی خاک قبر و ضریح و مرقد خاتم الانبیا(صلی الله علیه و آله) را بر دیده بگذارد و قبر و ضریح اولیا و اوصیای الهی یعنی ائمه(علیهم السلام) را به احترام ببوسد و یا به آن ها تبرک جوید و معتقد باشد که خداوند در این خاک و آثار، اثری و ثمری نهاده است و در این کار داستان یوسف و یعقوب را در نظر گیرد، عملی موحدانه انجام داده است، نه مشرکانه.

### **دلایل روایی مورد تأیید اهل سنت در مورد مشروعیت زیارت پیامبر(صلی الله علیه و آله)**

در سنت و سیره مطهر و متد و روش پسندیده پیامبر(صلی الله علیه و آله) احادیث زیادی به چشم می خورد که به زیارت قبور تشویق می نماید، چون در زیارت این قبرها چه زیارت یک قبر و چه زیارت قبرهای متعدد، آثار فرهنگی زیادی وجود دارد، هر چند در بعضی از نصوص میان نهی و امر یعنی حرمت و حلیت زیارت، جمع کرده است که قابل توجیه اند.

ص: ۱۲۷

۱- [۴]- جعفر سبحانی یا استمداد از ارواح مقدسه، ص ۵۵، تابستان ۱۳۶۳.

۲- جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۷، ص ۳۹۹-۳۹۷.

۳- نساء، ۶۴.

۴- یوسف، ۹۳.

۵- یوسف، ۹۶.

از آن جمله ابن ماجه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: من شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم (که منظور نهی از زیارت قبور مشرکان است)، پس زیارت کنید (که منظور امر به زیارت قبور مسلمین است)؛ زیرا آن، شما را به دنیا بی رغبت می‌کند و به یاد آخرت می‌اندازد. (۱)

و باز از همو روایت شده است که آن حضرت قبر مادرش، حضرت آمنه واقع در ابواء میان مکه و مدینه، را زیارت کرده گریه نمود و اطرافیان را به گریه انداخت و گفت: از پروردگارم اجازه گرفتم در این که آن قبر را زیارت کنم، پس به من اجـازه داد (ولی اجـازه خواستم که استغفار نمایم، اجازه نداد) (۲)، لذا قبور را زیارت کنید، زیرا آن ها، یادآور مرگ اند. (۳)

البته آن قسمت از این روایت که می‌گوید: «خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه نداد برای مادرش حضرت آمنه بنت وهب طلب مغفرت کند»، صحیح نیست و شیعه آن را قبول ندارد، زیرا پدر و مادر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اجداد آن حضرت تا آدم (علیه السلام) همه موحد بودند و احدی از آن ها آلوده به شرک نبوده اند.

قال رسول الله: لم يزل ينقلني من اصلاب الطاهرين الى ارحام المطهرات حتى اخرجني في عالمكم هذا و اجمعوا (الاماميه) على أن عمه، اباطالب، رحمه الله، مات مؤمناً و أن آمنه بنت وهب كانت على التوحيد. (۴) و حتی همسر هیچ پیامبری طبق آیه "الزَّائِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ" (۵) و آیه "الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ" (۶) زناکار و زانی و بدکاره نبوده اند.

اهل سنت نیز، جز وهابی ها، قبول دارند که آباء و امهات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) موحد و خداپرست و به دین ابراهیم (علیه السلام) بودند خدا را عبادت می کردند. (۷)

ص: ۱۲۸

۱- - قزوینی، سنن ابن ماجه، ۱/۱۱۴، ابواب الجنائز.

۲- - صحیح مسلم، باب استئذان النبی، ح ۹۷۶.

۳- - صحیح مسلم، باب استئذان النبی، ج ۳.

۴- - شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۵۵، ۱۳۷۱، ص ۱۳، بی تا.

۵- - نور، ۳.

۶- - نور، ۲۶.

۷- - التاریخ القوم، جزء اول، ص ۱۳۱.

وهابی‌ها معتقدند از راه دور به زیارت اموات و حتی به زیارت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و اهل بیت(علیه السلام) آن حضرت رفتن بدعت و حرام است و از پیامبر(صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند: «لا تشد الرحال الا الی ثلاث مساجد، مسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الاقصی»<sup>(۱)</sup>؛ بار سفر نبندید مگر به سوی سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الاقصی.

این حکم خلاف صریح آیه قرآن است که می فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ»<sup>(۲)</sup> و گریه را مطلقاً حرام و بدعت می دانند<sup>(۳)</sup>، در حالی که اهل بدعت و اختلاف، خود آن هایند و آن ها هستند که حلال پیامبر را حرام و حرام او را حلال نموده اند. عامل اختلاف در طول تاریخ، از اواخر عمر پیامبر(صلی الله علیه و آله) تا کنون خلفای ثلاث و پیروان بی چون و چرای آنان، مخصوصاً وهابی‌ها و سلفی‌ها بوده اند.

آن ها عمر را از پیامبر(صلی الله علیه و آله) بالاتر می دانند، زیرا وقتی عمر علناً گفت: «پیامبر(صلی الله علیه و آله) دو متعه را حلال نمود و من حرام می کنم» آن ها قول عمر را ترجیح دادند.

ام‌احادیثی که در زیارت قبور از آن حضرت صادر شده است زیاد است که از جمله آن ها این که از ابوهریره نقل شده است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به مقبره ای نزدیک شده فرمود: سلام بر شما، دار قوم مؤمنان و «ان شاء الله» ما نیز به زودی به شما ملحق خواهیم شد.<sup>(۴)</sup>

و از آن جمله از ابن عباس نقل شده که گفت: وقتی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از قبور مدینه گذر می کرد رویش را به آن ها نموده فرمود: سلام بر شما ای اهل قبور، خدا ما را و شما را بیامزد. شما زودتر رفتید و ما هم به دنبال شما خواهیم آمد.  
...السلام علیکم یا اهل القبور، یغفر الله لنا و لکم، انتم سلفتمونا و نحن بالاثتر.<sup>(۵)</sup>

و از آن جمله این که از بُریده روایت شده است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) به مردم تعلیم می داد که وقتی به سوی مقابر رفتید بگوئید: سلام بر شما اهل دیار مؤمنان و مسلمین و ما «ان شاء الله» به شما ملحق خواهیم شد. شما زودتر مردید. ما تابع و به دنبال شما در مرگ هستیم. از خداوند عافیت مسئلت می کنیم.

ص: ۱۲۹

۱- صحیح بخاری، ح ۱۱۸۹ و صحیح مسلم، ح ۱۳۹۷.

۲- عنکبوت، ۲۰.

۳- علی عطائی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ۲/۷۲، ۱۳۸۴.

۴- علامه امینی، الغدیر، ۵/۱۷۰.

۵- رواه الترمذی و البغوی فی المصابیح، ۱/۱۱۶.



در این زمینه روایات زیادی از عامه وجود دارد که علامه امینی نقل کرده است (۱).

«من شاء فليراجع».

### جواز سوگند یاد کردن به غیر خدا

وهابی ها قَسَم به غیر خدا را شرک می دانند؛ (۲) در حالی که آن، یک نوع تعظیم نسبت به «مُقَسَم به» و مورد قسم و به اذن حضرت حق است. چون مورد قسم ارزش دارد، خود قسم نیز اعتبار و ارزش پیدا می کند.

در قرآن، چندین قَسَم به غیر خدا وجود دارد. آن قرآنی که الگوی اکبر و راهنمای جاوید و مطلق هر مسلمانی است. و از جمله آن هاست در آیات: «وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ \* وَطُورِ سَيْنِينَ \* وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» (۳) و «وَالْفَجْرِ \* وَ لَيَالٍ عَشْرٍ \* وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ \* وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِيرٌ» (۴)؛ ... و قسم به شب تاریک هنگامی که به روز مبدل گردد» و...؛ به ویژه این که خداوند به جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز سوگند یاد کرده می فرماید: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۵)؛ ای پیامبر به جانت سوگند که قوم لوط در مستی شهوات خود سرگردانند.

هدف این سوگندها بیان عظمت و بها و استحقاق و قابلیت اموری است که خداوند به آن ها قسم یاد می کند تا از این طریق نظر مردم به خصوص و علی الاخص مسلمانان را به تدبیر و تفکر در آن ها معطوف دارد.

اگر نظر وهابی ها و تکفیری ها و سلفی ها در این خصوص صحیح باشد، پس خداوند در قسم خوردن به غیر خود، برای خود، شریک قائل و فعل حرامی مرتکب شده است که این درست نیست؛ زیرا در این صورت او برای خود شریک قایل شده است و محکوم امر و نهی اعتباری \_ انسانی قرار گرفته است. در حالی که او تابع شریعت نیست، بلکه شریعت تابع اوست.

ص: ۱۳۰

۱- - علامه امینی، الغدير، ج ۵، ص ۱۷۱ و... .

۲- - صنعانی، تطهير الاعتقاد، ص ۱۴.

۳- - تین، ۳-۱.

۴- - فجر، ۴-۱.

۵- - حجر، ۷۲.

حتی خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مواردی به غیر خدا قسم یاد کرده است. از آن جمله مردی حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: ای پیامبر خدا، پاداش کدام صدقه بزرگ تر است؟ آن حضرت فرمود: أما و ابيك لَتَبَأَنَّهٗ اَنْ تَصَدَّقَ و انت صحيحٌ... (۱)؛ سوگند به پدرت، از آن فوراً آگاه می شوی و آن این که صدقه دهی در حالی که سالم و به آن، حریص باشی، از فقر بررسی و به فکر زیستن در آینده باشی.

علمای اهل سنت با این که در سوگند به غیر خدا اختلاف دارند، مع الوصف همگی سوگند به طلاق و عتاق و صدقه بودن ثروت را جائز می دانند و معتقدند که اگر کسی بر طلاق زن و آزادی برده و صدقه بودن اموال خود سوگند یاد کند، زن او رها و غلام او آزاد و اموال او از موارد صدقه می شود، بدون این که نیاز به اجراء صیغه باشد، در حالی همه علمای شیعه چنین سوگندی را باطل می دانند و معتقدند در تحقق طلاق و عتاق و صدقه گردیدن اموال، بسان دیگر امور، باید صیغه ی خاصی اجرا گردد. (۲)

عرب جاهلی پس از تشرف به اسلام بر اثر رسوب عقاید شرک در قلوبشان، باز به لات و عُزّی و... سوگند یاد می کردند، از این جهت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من حَلَفَ فَقَالَ فِي حِلْفِهِ بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى فليقل: «لا اله الا الله»». (۳)

دانستنی است که فتوای یکی از فقهای معاصر شیعه، به نام «آیه الله العظمی اصفهانی»، چنین است: الأَقْوَى أَنَّهُ يَجُوزُ الحِلْفُ بِغَيْرِ اللَّهِ وَ إِن لَّمْ يَتَرْتَّبْ عَلَي مَخَالَفَتِهَا اِثْمٌ وَ لا- كَفَارَةٌ كَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فَاصِلًا فِي الدَّعَاوِي وَ المَرَافَعَاتِ (۴)؛ اقوی این است که سوگند به غیر خدا جایز است و مخالفت با آن گناه و کفاره ندارد، چنان که در مقام داوری، رافع دعوایها و مرافعات نمی باشد.

## خلود در ثواب و عقاب

### الف. سعادت و شقاوت ابدی

به طور کلی متکلمین ابدیت در ثواب و عقاب را واجب می دانند، چرا که آن، مشتمل بر

ص: ۱۳۱

۱- صحیح مسلم، کتاب الزکاه، جزء سوم، باب افضل الصدقه، ص ۹۴، چ استانبول.

۲- جعفر سبحانی، توسل، ص ۲۴۰، ۱۳۶۳.

۳- سنن نسائی، ۷/۸.

۴- آیه الله العظمی اصفهانی، وسیله النجاه، کتاب الأیمان و النذور، چ ۸، ص ۲۰۵، طبع نجف.

لطف و دوام مدح و ذم است که اگر دوام نباشد برای صاحب ثواب، الم و برای صاحب عقاب، سرور ایجاد می شود که این دو خُلف و منافی ثواب و عقاب است و آن، نوعی از انقلاب است که محال می نماید.

لطف آن چیزی است که مکلف با آن به طاعت نزدیک تر و از معصیت دورتر می شود و در لطف بهره ای از تمکن و قدرت نیست، به این معنا که مکلف بدون لطف، تمکن و قدرت برای طاعت و ترک معصیت دارد، لذا تمکن و قدرت داشتن، شرط یا شطر و جزء تکلیف است و لطف سبب نمی شود عمل به حد الجاء و جبر برسد. (۱)

اگر بنده بداند ثواب و عقاب، همیشگی است بیشتر به خوبی ها گرایش و از بدی ها نفرت دارد و آن، همان لطف است و لطف بر خدا واجب عقلی است، نه واجب شرعی.

البته مرجه دوام مذکور را سمعی می دانند، نه عقلی. آن ها می گویند: کسی که به فرض نماز نخواند و غسل جنابت نکند و کعبه را ویران و با مادر خود- العیاذ بالله- نکاح نماید، در حالیکه او دارای ایمان خالص باشد عذاب و عقاب نمی بیند، چرا که عمل از ایمان و جزو آن نیست و ایمان نیز نزد آن ها معرفت خدا و محبت نسبت به او و ترک استکبار است (در نتیجه آن ها از هر آدم جنایتکاری سلب مسئولیت می کنند؛ زیرا معتقدند ترازودار تنها خداست (۲)؛

بناءً علی هذا در روایات که آمده است: عمل از ایمان است، بیشتر ناظر به نفی رأی مرجه است، به ویژه این که کلمه مرجه از ارجاء و ارجاء از رجاء مشتق شده است. ارجاء یعنی تأخیر یا از وقت است یا از مکان است و یا از چیز دیگر و تأخیر از چیزی به معنای عزل آن است، پس مرجه امید دارند که خدا گناهانشان را نادیده بگیرد (و یا این که عمل را از نیت پس اندازند و در ردیفش نیاورند (۳) از آن طرف فرقه وعیدیه، مؤمن صاحب گناه کبیره را در جهنم خالد می دانند. (۴)

آنچه مهم و با ارزش و صحیح است نظر اعتدالی و غیر افراط و تفریطی شیعه است که

ص: ۱۳۲

- ۱- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۲۴، به کوشش حسن زاده.
- ۲- دکتر علی شریعتی، مذهب علیه مذهب، ص ۲۱.
- ۳- کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۶۷، پاورقی، ترجمه مصطفوی.
- ۴- هاشمی حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۸۱۷-۸۱۶، ۱۳۶۵.

نشأت گرفته از اهل بیت (علیه السلام) است؛ زیرا طاعت و معصیت دائمی بنده، سبب مدح و ذم دائمی حضرت حق است و مدح و ذم دائمی نیز، سبب بهشت و جهنم دائمی اوست.

منشأ دوام ثواب این است که انسان فطرتاً خواهان سعادت سرمدی و رستگاری همیشگی است. شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: چرا خداوند انسان را خلق نموده است؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی مردم را عبث خلق نکرد و آن‌ها را بیهوده رها ننمود، بلکه برای اظهار قدرتش آن‌ها را آفرید و به طاعتش مکلف نمود تا مستوجب رضوان او گردند. او آن‌ها را خلق نکرد تا از آن‌ها منفعت بجوید و به وسیله آن‌ها دفع ضرر از خود نمایید، بلکه او آن‌ها را خلق کرد تا به آن‌ها نفع برساند و آن‌ها را به نعمت‌های ابدی واصل نماید؛ «... بل خلقهم لینفعهم و یوصلهم الی نعیم الابد»<sup>(۱)</sup>.

خلود در بهشت طبق وعده الهی و غیر قابل تغییر است ولی خلاف وعید عمل نمودن او برای مؤمنان فاسق و چه بسا کافر بلاشکال است؛ پس اگر خداوند فرمود: من خوبان را به بهشت می برم باید به وعده اش عمل نماید ولی اگر گفت: من فاسقان را به جهنم ابدی می برم می تواند خلاف آن، یعنی وعید عمل نماید.

با اثبات تجسم عمل به عنوان یک شاهد درونی، مسئله خلود ثواب و عقاب توجیه می گردد. تجسم اعمال به این معناست که اعمال نیک و بد انسان، صورتی دینوی دارند که ما آن را مشاهده می کنیم و نیز صورتی اخروی که هم اکنون در دل و نهاد عمل و ذات انسان نهفته است. اعمال انسان در روز قیامت پس از تحولات و تطوراتی که رخ می دهد، شکل کنونی خود را از دست می دهند و به صورت اخروی جلوه می کنند و ذاتی انسان می گردند و موجب لذت و فرح یا آزار و اندوه انسان می گردند.

حتی نیت‌ها و ملکات نفسانی انسان نیز در جهان آخرت، تجسم می یابد. کسانی که شهوت و غضب بر آن‌ها غلبه دارد و اعمال آن‌ها پیوسته از این دو غریزه بر می خیزد، صورت اخروی آن‌ها، حیوان شهوی و درندگی است و اگر مکر و حيله مبنای کارهای انسان باشد، صورت اخروی او شیطان است و اگر اخلاق پسندیده در نفس او رسوخ کند، به صورت‌های زیبای بهشتی تمثل می یابد. علم و عقیده انسان نیز در عالم آخرت تجسم عینی دارند؛ روایت شده است: «أنا رأیك الحسن الذی كنت علیه»<sup>(۲)</sup>.

ص: ۱۳۳

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵، ح ۳۱۳، الباب ۱۵ من ابواب العدل، ح ۲.

۲- نک: حسن زاده، اتحاد عاقل به معقول، ص ۳۷۵.

در حقیقت تجسم ابدی عمل، صورت تنزل یافته نفس ابدی انسان است. قرآن در این زمینه چنین بیانی دارد: «يَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ» (۱). در حقیقت صورت اخروی عمل، طبیعت ثانوی انسان می شود. اساس بهشت و جهنم، سنخیت و تناسب و عود هر چیزی به اصلش است. مولوی گوید:

هیچ گندم کاری و جو بر دهد

دیده ای اسبی که کره خر دهد (۲)

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «هنگامی که مرده در قبر گذارده می شود، شخصی در برابر او نمایان می گردد و به او می گوید: ای انسان، ما سه چیز بودیم: یکی رزق تو که با پایان عمرت قطع شد و دیگری خانواده ات که تو را گذاشتند و رفتند و من که عمل تو هستم و با تو مانده ام؛ ولی در نظر تو کم ارزش تر از آن دو بودم» (۳).

### ب. رحمت خداوند و خلود در بهشت

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: اَنَّ كَلًّا مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ اَهْلِ النَّارِ اَتَمَّا يَخْلُدُونَ بِالنِّيَّاتِ (۴)؛ بدون شك هر کدام از اهل بهشت و نار به سبب نیت و قصدهای دائمی خود در آن دو بهشت و جهنم، مخلد و جاویدند؛ به بیان روشن تر قول امام صادق (علیه السلام) به این نحو دلیل خلود اهل جنت و نار است که نیاتشان این است که: اگر همیشه در دنیا می بودند، آن ها طاعت خدا می کردند و این ها معصیت و آن به خاطر این است که هر یک از انسان ها طبق شاکله و نیت خود عمل می کند که آن بیان بین و روشن، تأویل «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (۵) است (۶) و در جای دیگر قرآن می فرماید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (۷).

ضمن این که باید دانست ارزش کار ارادی، تابع انگیزه و نیت فاعل است و حسن فعلی

ص: ۱۳۴

۱- آل عمران، ۳۰.

۲- نک: حسن حسن زاده آملی، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص ۹۰، ۱۳۷۵.

۳- پیام قرآن، ۶/۱۳۶.

۴- فیض کاشانی، علم الیقین فی اصول الدین، ۲/۱۰۸۴-۱۴۰۰، ۱۰۸۳ ق.

۵- اسراء، ۸۴.

۶- حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۸۱۷.

۷- انعام، ۲۸.

بدون حسن فاعلی، تأثیری در تکامل روح و سعادت ابدی انسان نخواهد داشت و به همین دلیل کارهایی که با انگیزه های مادی و دنیوی انجام می گیرد تأثیری در سعادت ابدی او ندارد و بزرگترین خدمات اجتماعی هم اگر به قصد خودنمایی و ریا باشد کمترین سودی برای فاعل در بر نخواهد داشت، بلکه ممکن است موجب زیان و انحطاط روحی او نیز بشود.

قرآن می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ \* الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ \* الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ \* وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»<sup>(۱)</sup>؛ پس وای بر نمازگزارانی که در نماز خود سهل انگاری می کنند. همان کسانی که ریا می کنند و دیگران را از وسایل ضروری و مورد نیاز زندگی، که کم ارزش نیز است، منع می نمایند.

بر همین اساس قرآن کریم، تأثیر عمل صالح در سعادت اخروی را مشروط به ایمان و قصد تقرب دانسته است. حاصل آن که: اولاً کار نیکو، منحصر به خدمت کردن به دیگران نیست. ثانیاً خدمت به دیگران نیز مانند عبادت فردی در صورتی مؤثر در کمال نهائی و سعادت ابدی خواهد بود که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته باشد.<sup>(۲)</sup> قرآن می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>(۳)</sup>

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که مرگ، که گویی میش املح و کبود و زیباست، آورده می شود، پس ندا داده می شود و گفته می شود: ای اهل بهشت آیا موت را می شناسید؟ پس آن را می بینند و می شناسند، لذا به اهل نار گفته می شود: مرگ را می شناسید، پس آن را می بینند و می شناسند، لذا بین جنت و نار ذبح می شود؛ فیذبح بین الجنة و النار، سپس گفته می شود: یا اهل الجنة خلوداً بلا موتٍ و یا اهل النار خلوداً بلا موتٍ.<sup>(۴)</sup>

با توجه به سبقت رحمت خداوند بر غضبش که روایت شده است: «سپس در آدم روح

ص: ۱۳۵

۱- ماعون، ۷-۴.

۲- نک: محمدتقی مصباح، آموزش عقاید، ص ۴۶۲.

۳- نحل، ۹۷.

۴- فیض کاشانی، علم الیقین فی اصول الدین، ۲/۱۰۸۲.

دمیده شد تا این که به دماغش رسید، لذا عطسه کرد و گفت: الحمد لله. فقال الله له: «برحمک الله»، قال الصادق (علیه السلام): «فسبقت له من الله رحمته» (۱) و با توجه به آیه قرآن که می فرماید: «بِئْسَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۲) و «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۳) و با توجه به این اصل که هدف خلقت، وصول به رحمت الهی است، «إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَ لِدَلِكْ خَلَقَهُمْ» (۴)، اکثر قریب به اتفاق بندگان خدا اهل نجاتند، چراکه اکثر، گناهانشان عارضی است و «العرضی یزول و الذاتی لا تزول».

محمد رضا قمشه ای در این خصوص چنین سروده است:

خلقان همه بفظ رت توحید زاده اند

این شرک، عارضی شمر و عارضی یزول

از رحمت آمدند برحمت روند خلق

این است سر عشق که حیران کند عقول

### ج. عاقبت فساق و کفار

تمام فساق مؤمن سرانجام اهل نجات اند. از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: «کفار و مشرکین در جهنم، اهل توحید، یعنی مؤمنان فاسق را مذمت کرده می گویند: ما نمی یابیم که توحید شما، چیزی از عذاب را کاسته باشد و حال آن که ما و شما حکم و عذاب مساوی داریم، پس برای خداوند گران و کریه می آید که چنین عار و عیب و شین و ننگی از ناحیه کفار برای مؤمنان فاسق باشد.

لهذا به ملائکه می فرماید: آن ها را شفاعت کنید، به این ترتیب کسانی را، که خداوند می خواهد و شایسته شفاعت می داند، شفاعت می کنند، سپس خداوند به پیامبران می فرماید: آن ها را شفاعت کنید، پس آن هایی را، که حضرت حق بخواهد شفاعت می کنند، سپس به مؤمنین می فرماید: شفاعت کنید، بنابراین آن ها کسانی را که خداوند بخواهد، شفاعت می کنند.

و بالاخره خداوند می فرماید: أنا الرحمن الرحیم؛ من هم رحمن هستم و هم رحیم، لذا به سبب رحمت همه را از جهنم خارج کنید، چنان که فراش و پروانه ها خارج می شوند.

ص: ۱۳۶

۱- العروسی الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ۱/۴۷.

۲- حجر، ۴۹.

۳- اعراف، ۱۵۶.

۴- هود، ۱۱۹.

سپس حضرت فرمود: ثم مدّت العمدة و اوصدت عليهم و كان و الله الخلود؛ پس از آن عمودهای خیمه های آتش کشیده می شود و آن خیمه ها آن کفار و مشرکین را احاطه می کند که این، به خدا قسم، همان خلود جهنم است که مخصوص کفار و مشرکین است» (۱). در مورد تنها حضرت اله می توان گفت: آخر من يشفع هو ارحم الراحمين (۲) و به همین دلیل در قرآن وارد شده است: «قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (۳).

#### د. حکمت بلای مؤمن و رفاه کافر

در ای نجا بسیار من اسب است روای تی از علی (علیه السلام) نقل کرده به حل معظم معضلات در این باب نایل و واصل آیم. آن حضرت فرموده است: «الیوم عمل بلا حساب و غدأ حساب بلا عمل و الثواب و العقاب بعد الحساب و ما یصل الی المؤمن و الکافر من البلیا و العطیات فی الدنیا...» (۴)؛

امروز عمل بدون حساب است و فردا حساب بدون عمل و ثواب و عقاب، بعد از حساب است و آنچه از بلایا و گرفتاری ها و عطایا و بخشش ها در دنیا به مؤمن و کافر می رسد یا نتیجه بعضی اعمال است و یا ابتدائی است که نه به سبب ثواب ایمان و اعمال صالح است و نه به سبب عقاب کفر و اعمال طالح و سیئی است، اگرچه ممکن است عقاب مؤمن، به علت سیئاتش یا بعضی از سیئاتش باشد و عطا و بخشش برای کافر، به سبب خیری یا خیراتی است که از کافر صادر شده است باشد.

و در اخبار وارد شده است که خداوند بنده مؤمنش را در دنیا به گرفتاری هایی مبتلا می کند تا ثواب آخرتش خالص گردد و به کافر در دنیا عطایایی عطا می کند تا عذاب آخرتش ناب و خالص گردد؛ ان الله یتلی عبده المؤمن فی الدنیا حتی یخلص له الثواب فی الآخرة و یعطى الکافر فی الدنیا عطایا حتی یخلص له العذاب فی الآخرة. (۵)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انما الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر، و الموت جسر هؤلاء الی

ص: ۱۳۷

۱- - طبرسی، مجمع البیان، ذیل آخر سوره همزه.

۲- - نک: مظفر، محمد الحسن، دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۶، ۱۳۹۸ق.

۳- - زمز، ۴۴.

۴- - هاشم حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۸۲۱، ۱۳۶۵.

۵- - توضیح المراد، ص ۸۲۱ و آل عمران ۱۴۱.



جانهم و جسر هؤلاء الى جهيمهم و ما كذبت و لا كذبت؛(۱)

تحقیقاً دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنان به بهشت های آن ها و پل اینان به دوزخ هایشان است و من دروغ نگفته ام و تکذیب نشده ام و باز در خطبه معروفش فرموده است: «خَطَّ الموت علی ابن (او وُلد) آدم مَخَطَّ القلاده علی جید الفتاه».(۲)

و شك و شبهه ای وجود ندارد که مقتضی و مستدعی و عامل عقاب و ثواب، تنها در این دنیا است و ریب و تردیدی وجود ندارد در این که آن مقتضی، از نوع علت تامه نیست و الا آن دو از بنده جدا نمی شوند، بلکه مقتضی برای استحقاق است و لا غیر.(۳) هر چند صحیح تر این است که نوشته شود: ثواب و عقاب، نوعی از تناسخ طولی مورد قبول و تجسم و عینیت آراء و اخلاق و اعمال خوب و بد است.

افزون بر آن بعضی مثل کفار عنود و مشرکین چموش، عین آتش اند، لذا در آن، خالد و ابدی اند.(۴) قرآن در این باره می فرماید: «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»(۵) از آتشی بترسید که وقود و آتش زنه و چیز مستعد اشتعال و هیزم آن، مردم و سنگ ها، یعنی بت هاست که برای کافران آماده شده است. و باز فرموده است: «نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِنْدَةِ \* إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ \* فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ».(۶)

و در عین حال چه بسا گناه، سبب افاضه و افاده از جانب حضرت اله گردد، چنان که اگر در عالم طبیعت، تضادی نمی بود، دوام رحمت و خیر و برکت از جانب خداوند، موضوعیت و معنا و مفهوم نمی داشت. در حدیث ربانی و قدسی آمده است: «انی جعلتُ معصیه آدم سبباً لعماره العالم»(۷)؛ بدون شك من (خالق)، معصیت آدم را سبب عمارت و آبادانی عالم قرار دادم.

معصیت و عصیان و طغیان انسان دل شکسته بهتر از طاعت و عبادت کسی است که

ص: ۱۳۸

۱- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۴.

۲- - بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۵.

۳- - توضیح المراد، ص ۸۲۱ و آل عمران، ۱۴۱.

۴- [۶]- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۷۷۷.

۵- - بقره، ۲۴.

۶- - همزه، ۹-۶.

۷- - نک: ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۱۴، ۱۳۸۶.

عُجَبَ دَارِدٌ، يَعْنِي تَخْرِبَ آن، تَعْمِيرُ اسْتِ وَ تَعْمِيرُ اسْتِ، تَخْرِبُ؛ چَرَا كِه اَسَاسُ آن رَحْمَانِي اسْتِ وَ بِنَايِ اسْتِ شَيْطَانِي. اَنَا عِنْدَ قَلْبِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ؛ مَن (خُدَا) نَزْدَ قَلْبِ (شَكْسْتِه) مُؤْمِنِ ام. وَ صَرِيحاً رَوَايَتُ شُدِه اسْتِ: «اَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قَلُوبِهِمْ لِأَجْلِ (۱)؛ مَن نَزْدَ قَلُوبِ شَكْسْتِه ام كِه آن شَكْسْتِكِي بِه خَاطِرِ مَن اسْتِ.

خَوَاجِه نَصِيرَالدِينِ طُوسِي فَرْمُودِه اسْتِ: اَز سِيئَه يِ آدَمِ تَا سِيئَه يِ اِبْلِيسِ تَفَاوُتُ بَسِيَارُ اسْتِ. (۲)

تَفَاوُتُ اَز آدَمِيَّتِ آدَمِ اسْتِ تَا شَيْطَنْتِ شَيْطَانِ، چِه آن فَرخَنْدِه كِيَشِ: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا انْفُسَنَا» كَفْتِ وَ اَيْنِ عَفْرِيَّتِ بَدِ اِنْدِيَشِ: «رَبِّ بَمَا اِغْوَيْتَنِي». (۳) لَهَذَا اَز آن سِيئَه اِي نَمَانْدِ وَ اَز اَيْنِ حَسَنَه اِي؛ چُونِ آن، تَوَاضَعُ دَاشْتِ وَ اَيْنِ تَفَاخُرِ. اَوْ مَصْدَاقُ «حَسَنَاتِ الْاِبْرَارِ سِيئَاتِ الْمُقْرَبِينَ» بُوْدِ وَ اَيْنِ عِنْوَانُ «خَيْرَاتِ الْاَشْرَارِ سِيئَاتِ الْاَحْرَارِ».

دَرِ اَيْنِ مَوْضِعِ وَ مَوْطَنِ اسْتِ كِه مَعْنَايِ حَدِيثِ «لَوْلَا اَنْ تَذَنْبُونَ لَذَهَبَ بِكُمْ وَ جَاءَ بِقَوْمٍ يَذَنْبُونَ؛ اِگَرِ شَمَا كُنَّا نَمِي كَرْدِيدِ خُدَاوَنْدِ شَمَا رَا مِي بُرْدِ وَ نَابُوْدِ مِي كَرْدِ وَ قَوْمِ دِيْگَرِي رَا مِي آوَرْدِ وَ حِيَاثِ مِي دَادِ تَا كُنَّا كُنْنْدِ- وَ بَعْدِ كِه بِه خُودِ آمَدَنْدِ وَ پَرْدِه جِهَالْتِ فَرُو اِنْدَاخْتَنْدِ، تُوْبَه كُنْنْدِ وَ بِه عَيْبِ وَ نَاجِيْزِي خُودِ وَ بِه رَحْمَتِ خُدَا پِي بُرَنْدِ وَ خُدَاوَنْدِ دَرِ مَغْفِرَتِ وَ عَفْوَشِ رَا بِه رُوِيْشَانِ بَازِ كُنْدِ»- بَرَايِ مَا رُوشِنِ وَ ظَاهَرِ مِي كَرْدِدِ.

كُفَّارِ وَ مُشْرِكِيْنَ وَ صَدَامِ صِفْتَانِ، عَيْنِ جَهَنَّمَ اِنْدِ، چَرَا كِه كُنَّا وَ خَبَاثِ وَ خَسْتِ وَ ذَلْتِ، ذَاتِيِ آن هَا كَرْدِيدِه اسْتِ: «أَوَّلَ نَارِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۴) وَ «وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» (۵) وَ پِيَامْبَرِ (صَلِيَ اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) نِيْزِ فَرْمُودِ: «وَلَمْ يَبْقِ فِي النَّارِ اِلَّا اَهْلُ النَّارِ». (۶)

سگ به دریای هفتگانه مشوی

چون که شستی پلیدتر باشد

خر عیسی گرش به مکه برند

چون بیاید هنوز خر باشد

ص: ۱۳۹

۱- - نک: اسرار الشریعه، ص ۱۵۱ و ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۵۴۴، مرداد ۱۳۶۳.

۲- - خواجه طوسی، آغاز و انجام، ص ۷۱-۷۲، به کوشش حسن زاده آملی.

۳- [۵]- حجر، ۳۹.

۴- - بقره، ۲۵۷.

۵- - اعراف، ۴۰.

۶- - نک: ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۱۸، ۱۳۸۶.

## ه. از مصادیق رحمت، آموزش صغائر و افزایش ثواب ... است.

اگر مؤمنان از گناهان بزرگ اجتناب کنند خدای مهربان گناه کوچکشان را می بخشد و اثر آن ها را محو می نماید: چنان که قرآن می فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (۱). در روایت اهل بیت (علیه السلام) می خوانیم: «گناهان بزرگ، گناهانی اند که خداوند مجازات آتش برای آن ها مقرر نموده است.

بر طبق نظریه ی دیگری، بعضی، شدت نهی از یک گناه را معیار بزرگ بودن آن می دانند. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: گناه صغیره، با تکرار، صغیره نمی ماند و از امام علی (علیه السلام) روایت شده است: بزرگترین گناه، گناهی است که انجام دهنده اش آن را کوچک شمرد» (۲).

از مزایای مؤمنان این است که خدای سبحان استغفار فرشتگان و بندگان برگزیده ی خود را درباره آن ها می پذیرد. «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ... وَ يَسْتَتَعْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا...» (۳) و «فَبَايَعَهُنَّ وَ اسْتَعْفِرَهُنَّ» (۴) و نیز دعا و استغفار مؤمنان را در حق آنان مستجاب می نماید و حتی ثواب اعمالی را که دیگران برای شخص مؤمن، هدیه می نماید به او می رساند.

از موارد بارز رحمت و عنایت حضرت رب العالمین افزایش ثواب است که آیاتی از قرآن مؤید آن است. از جمله آن ها «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا» (۵) و «وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا» (۶) و «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ» (۷) و «إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (۸) و «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا» (۹) است.

البته وظیفه ما این است که خود را میان خوف و رجا و رهب و رغب و عذاب و عذب

ص: ۱۴۰

۱- - نساء، ۳۱.

۲- - ذیل آیه مذکور به تفسیرها مراجعه شود.

۳- - غافر، ۷.

۴- - ممتحنه، ۱۲.

۵- - نمل، ۸۹.

۶- - شوری، ۲۳.

۷- - یونس، ۲۶.

۸- - نساء، ۴۰.

۹- - انعام، ۱۶۰.

و عقاب و ثواب و دوزخ و بهشت و غضب و رحمت و سخط و رضا و انتقام و انتصار و ذلت و عزت قرار دهیم. اگر خداوند می فرماید: "تبیء عبادی انی انا الغفور الرحیم" (۱)،

دنباله آن، این را هم گوشزد می کند که: "وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ" (۲).

ضمن این که این را هم باید تذکر داد که: آیا عذاب و جهنم فی نفسه و ذاتاً عذاب است یا عذابش نسبی است، به این معنا که نرفتن کسی به بهشت، آن هم آن بهشتی که در نهایت جمال و لذت و بهجت و شادمانی و سرور نفسی و ذاتی است، عذاب به حساب می آید و آن هم چه بزرگ عذابی؛ به عبارت دیگر خود دوزخ از جهت این که دوزخ است عذاب ندارد ولی همین که انسان جایی را یافت که آن لذت بزرگ و سعادت مطلق در آن نیست، همین جهنم به شمار می آید و او را می سوزاند و چه سخت می سوزاند. آن، آتش حسرت و نار نافرمانی و حرّ انفعال و سوزش بی حیایی در مقابل جبار سماء است.

لذا جهنم من حیث هو هو عذاب نیست، بلکه از دست دادن بهشت بسیار بسیار برد و سلام و دارای نعمت فراوان و محروم بودن از رضوان الله، بی نهایت سخت و غیرقابل تحمل و طاقت فرساست. به قول مولا علی (علیه السلام): «لانه لا یکون الا عن غضبک و انتقامک و سخطک و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض» (۳).

درک این امر، اختصاص به جن و انس دارد. هر چند به نحوی می توان گفت: جهنم حکم بیمارستانی را دارد که انسان مریض را در آن درمان می کنند که این هم بر پایه رحمت رحمن و رحیم است. ان النار قد يتخذ دواءً لبعض الامراض و هو الدواء الذي لا يشفي الا بالکی. (۴)

حکیم سبزواری از قول علی (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «اگر پرده ی جهالت برطرف گردد و قیامت برپا شود می توانم به جانم سوگند یاد کنم که بهشت از ظل و سایه لطف خدا و آتش و دوزخ از هیبت و قهر او خلق شده اند» (۵).

عاشقم بر لطف و بر قهرش بجَدّ

ای عجب من عاشق این هردو ضد

ص: ۱۴۱

۱- [۱۰]- حجر، ۴۹.

۲- - حجر، ۵۰.

۳- - دعای کمیل.

۴- - ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۴.

۵- [۴]- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۵، پاورقی.

رضوان خدا بهتر از بهشت است، زیرا در قرآن آمده است: «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱)»؛ کما این که غضب او سخت تر از جهنم است، برای این که امام علی می فرماید: لانه (بلاء الآخرة) لایکون إلا عن غضبک و انتقامک و سخطک (۲).

می ترسم اگر بیشتر از این ها پرده دری از رحمت و لطف و عنایت حضرت ستارالعیوب نمایم هم خودم و هم بعضی دیگر که این نوشته را می خوانند و مطالعه می کنند جرأت عصیان و طغیان در برابر خداوند رؤوف و مهربان پیدا نمایند.

حقیقت این حقایق، بعد از برچیده شدن نظام عالم هویدا خواهد شد ولی مقداری را که از رحمت خداوند ناامید نشویم بدانیم مطلوب است و نه بیشتر. «وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» (۳).

ندانستن حد نهایی رحمت خداوند و محال بودن آن، خود رحمتی است که سبب رشد و تکامل بیشتر انسان می شود، لذا باید برای اهل صلاح آیات عذاب بیشتر تلاوت شود تا مغرور نگردند و برای اهل فساد بیشتر آیات رحمت تلاوت شود که یک باره قطع امید نکنند و بدانند خداوند از گناه آنان، هر چه بزرگ باشد، بزرگتر است.

گویند: خداوند به عارفی، یعنی بایزید گفت می خواهی درونت را به مردم نشان دهم که دیگر یک نفر پیش تو نیاید. بلافاصله او به خداوند گفت: می خواهی رحمت و عنایت بی منتهایت را به مردم نشان دهم تا یک نفر اطاعت نکند. خداوند گفت: سر به سر. نه من تو را لو می دهم و نه تو من را. (۴)

## و. انواع بهشت:

### ۱. بهشت تن

حداقل چیزی که در این خصوص م\_ی\_ت\_وان\_گ\_فت\_ای\_ن\_که: ب\_هشت\_موعود و معروف بهشت تن و جسم انسان است و بهشت دیگری نیز وجود دارد که بهشت جان و نفس آدمی است که آن خود خداوند و رضوان و لقای اوست.

از ابوبصیر روایت شده است که گفت: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر رسول

ص: ۱۴۲

۱- - توبه، ۷۲.

۲- - مصباح المتهجد، شیخ طوسی، دعای کمیل.

۳- - حجر، ۵۶.

۴- [۲]- مطهری، فلسفه اخلاق، ص ۳۱۳، بهار ۱۳۶۶.

خدا فدایت بشوم مرا با بیان حقایقی به شوق بیاور و به کارهای خیر تشویق کن. حضرت فرمود: ای ابومحمد بوی بهشت از مسیر هزار سال مسافت یافت و استشمام می شود و بدون شک نزدیک ترین چیز برای اهل بهشت منزلی است که اگر جن و انس در آن نازل شوند طعام و شراب به همه آن ها می رسد، در حالیکه چیزی از آن کم نمی شود - یا من لاینقص من خزائنه شیء<sup>(۱)</sup> - و بدون شک کم ترین منزلت و مقام برای اهل بهشت این است که داخل بهشت شوند.

در این صورت برایشان سه حدیقه و بوستان بالا می رود و آشکار می گردد، لذا وقتی به نزدیک ترین آن حدائق داخل شوند و برسند، در آن ازواج و همسران یا اقران و اصناف، الی ما شاء الله، می بینند.

پس وقتی بهشتی خدا را شکر و حمد نمود به او گفته می شود: سرت را به حدیقه دوم بالا بیاور، لذا در آن چیزهایی است که در اولی نیست، پس می گوید: ای پروردگار من، از این هم به من عطا بفرما، لهذا خداوند می فرماید: شاید اگر من آن را به تو دادم غیر آن را هم سؤال کنی، پس بنده می گوید: ای پروردگارم! این است. این است، یعنی همین طور است و صحیح فرمودی؛... رب هذه هذه. بناءً علی هذا وقتی داخل حدیقه دوم شود و مسرتش عظیم گردد، زیاد خداوند را شکر و حمد می کند.

حضرت فرمود: پس به ملائکه گفته می شود: برایش حدیقه سوم، یعنی باب جنت با رفعت و بهشت عنبرسرشت را نیز باز کنید و به آن بنده گفته می شود: سرت را بالا - بیاور، پس در این صورت برایش بابی از جنت خلد برین باز می شود و در آن، دو برابر آنچه را در قبل بود می بیند، لذا موقعی که مسرتش چند چندان می گردد می گوید: ای پروردگار من برای تو حمدی است که به شمارش در نیاید، زیرا با بهشت ها بر من منت گذاشتی و از آتش ها نجاتم دادی. از نیران رهانیدیم و به جنان رسانیدم.

به این ترتیب من گریه کردم و به امام گفتم: فدایت بشوم برای من از این مطالب، زیادتر بفرمائید. حضرت فرمود: ای ابومحمد همانا در بهشت نهری است که در جُلگه اش کنیزانی باطراوت و رسیده و کامل (یا تَمُدی و پستان برآمده) وجود دارد. وقتی مؤمن به جاریه و کنیزی مرور می کند که آن، او را از زیبایی به تعجب در می آورد، لذا آن را قلع می نماید، یعنی می کند و می رباید و خداوند به جای آن، جاریه دیگر می رویاند.

ص: ۱۴۳

گفتم فدایت شوم! باز هم برایم حقایقی در این رابطه اضافه کنید. حضرت فرمود: مؤمن (چه مرد و چه زن) با هشتصد عذراء و دختر و چهار هزار ثیب و زن و دو زوجه از حورالعین تزویج می کند. پرسیدم: فدایت بشوم! هشتصد عذراء؟! حضرت در پاسخ فرمود: بله. آن مؤمن با هیچ کدام از آن ها در فراش قرار نمی گیرد و هم بستر نمی شود جز آن که او را همان عذراء می یابد.

پرسیدم، فدایت شوم، حورالعین از چه چیزی خلق شده اند؟ در جواب فرمود: از تربت و بهشت نورانی - همان گونه که جهنم از غضب خداوند خلق شده است. (۱) "مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ" (۲) (علی علیه السلام) فرمود: و لعمری انّ الجنة خلقت من ظلّ لطفه و النار من هیته (۳) -، در حالی که مَخ و مغز و اصل ساق آن ها، از وراء و پشت هفتاد حله دیده می شود.

پرسیدم: فدایت بشوم آیا آن ها کلامی دارند که با آن در بهشت سخن بگویند؟ در پاسخ فرمود: بله، کلامی دارند که به وسیله آن تکلم نمایند که خلائق مثل آن را نشنیده اند. پرسیدم: آن کلام چیست؟ در پاسخ فرمود: ما جاویدانیم پس نمی میریم و ما مستقیم و مستوی و در نعمت و رفاهیم، لذا ترس و باکی نداریم و ما مقیم در بهشتیم، بنابراین کوچ نمی کنیم و ما راضی ایم، پس سخط و غضب نمی کنیم، خوشا به حال کسانی که برای ما خلق شده اند و خوشا به حال کسانی که ما برای آن ها خلق شده ایم.

ما حوریانی هستیم که اگر مویی از جلوی سر یکی از ما در جوّ سماء معلق گردد، نورش ابصار و چشم ها را کور می کند. (۴)

نعم ما قال المعصوم (علیه السلام): «لا عیش الا عیش الآخرة». (۵)

تمثل باشد از ادراکت ای دوست

برون نبود ز ذات پاکت ای دوست

رفیق خلوت شبه ای تارت

تو را آگه کند از کار و بارت

اشعار مذکور اشاره به این دارند که منظور از حورالعین، که هم مذکرند و هم مؤنث،

ص: ۱۴۴

۱- - ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۱، ۱۳۸۶.

۲- - طه، ۸۱.

۳- - ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۵، ۱۳۸۶.

۴- - حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۸۱۹، ۱۳۶۵ و مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۰، ۱۴۰۳ق.

۵- - نک: ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۲۵۱، ۱۳۸۶.

همان اعمالی است که جفت و قرین بهشتی هایند و به تعبیر دیگر آن، همان تجسم عمل است که بحث شد.

## ۲. بهشت روح و نفس

انسان بر اثر کمال و تعالی در علم و اخلاق و عمل می تواند از عالم مُلکک به عالم ملکوت که زیبایی محض است راه یابد که حور و ازواج و ولدان و غلمان و جواری و خدمه و اقران، حداقل حظ و لذت و آن ها جزئیات عالم جبروتند.

ملاهادی سبزواری می فرماید: انسان کامل، به مُثل نوریه و نمونه های اعلاهی جمال و زیبایی، ملحق می گردد. آن مُثل نوریه ملکوتی که هر کدامشان مشتمل بر کمالات افراد مادی خوداند که آن مثل نوریه کثرتی در مقایسه با کثرات اجسام دارند و در عین حال خودشان دارای وحدت و کثرت مثال نوری اند. نیل به آن مثل، یعنی عالم ملکوت قبل از مرحله وصول به عالم جبروت است.

ملتحق بمثل النوریه

واجده لسنخها عریه (۱)

حکیم سبزواری می فرماید: وقتی نفس، صترف الحقیقه و کل وجودی را درک کند، به افراد آن حقیقت از لحاظ این که افراد آن حقیقت اند نایل می آید. (۲) صعود به صرف الحقیقه همان وصول به عالم جبروت است که مرحله کامل تر از قبلی است و بعد از آن نیز انسان قادر است به اسماء و صفات باری تعالی واصل شود.

وی می فرماید: پس جنت لقای یار و دیدار رب الارباب و نور الانوار و وصول به بهشت صفات و حضرت اله، ثمره ی طبیه ی شجره ی معطره ی معرفت و حکمت است، لذا اگر کاشتی، برای مثل این دانش و بینش بکار و در جستجوی آن، به جد، رغبت و شوق نشان بده. (۳)

“لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ” (۴) چنان که در حدیث آمده است: تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ.

فِجْنَةُ اللَّقَاءِ وَ جَنَّةُ الصَّفَةِ

يَثْمَرُ لِلْكَامِلِ الْعَرْسِ الْمَعْرِفَةِ

ص: ۱۴۵

۱- سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۳۶، ۱۳۶۹.

۲- همان، ۳۳۷.

۳- همان، ۳۳۹.

۴- صافات، ۶۱.



ان تغرسوا فمثل هذا اغرسوا

و فی ابتغائه بجَدِّ نَافسوا(۱)

روایت شده است: الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و الدنیا و الآخرة حرام علی اهل الله؛(۲) دنیا بر اهل آخرت حرام و آخرت بر اهل دنیا حرام و دنیا و آخرت بر اهل الله حرام است. مرد خدا، خدا خواهد که عین حُسن و جمال مطلق است و دنیا و آخرت از مظاهر زیبا و جلال اویند. اگر بهشت شیرین است آن خسرو بهشت شیرین آفرین، شیرین تر است. او هم خسرو است و هم شیرین و هم خالق خسرو و هم خالق شیرین. پس او شیرین تر از خسرو و شیرین است و به اذن او خسرو و شیرین، خسرو و شیرین اند.

چرا زاهد اندر هوای بهشت است

چرا بی خبر از بهشت آفرین است

بهشت معنوی همانی است که در مورد آن وارد شده است: «ان لله جنه لیس فیها حور و لا قصور و لا لبن و لا عسل بل یتجلی فیها ربنا ضاحکاً متبسماً؛(۳) خداوند بهشتی دارد که در آن حور و قصور و لبن و عسل وجود ندارد، بلکه در آن پروردگار ما تجلی دارد و جلوه گری می نماید، در حالیکه خندان و با تبسم است.

در حقیقت بهشت، پاسخ گوی تن انسان است و خدا پاسخ گوی روح او. قال امیرالمؤمنین (علیه السلام): ان أطیب شیء فی الجنة و ألدّه حبّ الله و الحبّ فی الله و الحمد لله.(۴)

پس ای رفیق شفیق! اگر عاقلی و آخراندیش، تنها به آغلت و آخرت میندیش، بلکه به حسن عاقبت و دار آخرت هم بیندیش و الا درویشی هستی دل ریش.

علی (علیه السلام) فرموده است: وقتی عارف از دنیا خارج می شود نه سائق و شهید، در قیامت دارد و نه رضوانی در جنت و نه مالک ناری در نار. سؤال شد عارف کجا می نشیند؟ حضرت فرمود: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ»(۵). فی کتاب فردوس العارفین قال المیرالمؤمنین (علیه السلام): العارف اذا خرج من الدنیا لم یجدہ السائق و الشہید.(۶)

ص: ۱۴۶

۱- سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۳۹.

۲- سیوطی، الجامع الصغیر، ص ۱۰۵.

۳- مجموعه رسائل فلسفی ملاصدرا، ص ۴۴۹، پائیز ۱۳۷۵.

۴- مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق (علیه السلام)، ص ۲۹۲، پائیز ۱۳۸۱.

۵- قمر، ۵۵.



## ز. سرانجام کفار و مشرکین از جهنم خارج می شوند.

در فتوحات مکیه محیی الدین آمده است: از بعضی از اهل کشف نقل شده است که گفته اند: «انهم یخرجون الی الجنه حتی لا یبقی فیها احد من الناس البته و یبقی ابوابها تصطفق و یثبت فی قعرها «الجرجیر» و یخلق الله لها اهلاً یملأها»<sup>(۱)</sup>؛ آن کفار و مشرکین نیز از جهنم به سوی بهشت خارج می شوند و البته احدی دیگر در جهنم باقی نمی ماند و ابوابش باز می ماند و در قعرش «جرجیر» یعنی علف های هرزه می روید و خداوند اهلی را خلق می کند تا آن را پر کند.

با توجه به مطالب گذشته بعید بل محال به نظر می آید که کفار و مشرکین و منافقین و... آخر الامر به بهشت روند مگر این که منظور از جنت در جهنم که عباره اخرای همان «جرجیر» است باشد.

عامه روایت کرده اند: سیاتی علی جهنم زمان یثبت فی قعرها الجرجیر<sup>(۲)</sup>؛ به زودی زمانی خواهد آمد که در قعر جهنم جرجیر می روید. بعضی روایت کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جرجیر نظر کرد و گفت: «کأنی أنظر الی منبته فی النار».

تنها بحث در این است که آیا عذاب سرمدی است یا این که سرانجام در دارالشقاء، نعیم وجود خواهد داشت که بعضی از عرفا می گویند: اما اهل النار فمآلهم الی النعیم - لکن فی النار - اذ لا بد لصوره النار بعد انتهاء مده العذاب أن یكون برداً و سلاماً علی من فیها و هذا نعیمهم<sup>(۳)</sup>؛ اما سرانجام برای اهل آتش نعمت هایی است که در جهنم وجود دارد؛ چرا که باید صورت نار بعد از انتهای مدتی برد و سرد و سلام برای اهل آن باشد و نعیم آن ها جز این نیست.

محیی الدین مدت جزا و عقوبت را به اندازه ی عمر مشرک و کافر و... دانسته است<sup>(۴)</sup>.

که وقتی آن مدت سپری شد، آن عذاب، عذب می شود و آن نار، برد و سرد می گردد و با برد و سلام به نحوی خو پیدا می کنند که اگر به بهشت بروند متألم و معذب می گردند، چنان که

ص: ۱۴۷

۱- - ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ۳۱۵ و محیی الدین بن عربی، فتوحات مکیه، ۱۷۹-۲/۱۷۸، طبع بولاق، ۱۲۷۸ق.

۲- - برقی، المحاسن، ص ۵۱۸.

۳- - محیی الدین، ۱۴۰۰ق، الفص الیونسی و مظفر، محمد الحسن، دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۴، ۱۳۹۸.

۴- [۳]- ملاصدرا، اسفار، ۹/۳۴۹

حشره جُعَل به سرگین شتر و بوی آن علاقه زیاد دارد، در حالیکه مزاج آن از ریح ورد و گل و بوی عطر متضرر و متنفر می شود و خفاش از نور گریزان است و به ظلمت لیل شتابان. ماحصل آن که آنان به عَذْبِ حَرِّ عذاب گرفتارند و از حظ و لذت برد بر کنار.

وی عدم خلود آتش مادی را اثبات نموده است ولی خلود عذاب وجدان را گوشزد نموده است.

اساساً هدف از عذاب موقت، ج\_ز\_ای\_صال به کمال مق\_در و ف\_رضی مع\_ذَبین نیست، چنان که طلا و نقره تا به وسیله آتش آب نشود از مواد مکدر خلاص نشود و عیارش نقصان پیدا نکند؛ لیس ذلک المقدمار من العذاب الا لاجل ایصالهم الی کمالاتهم المقدره، كما یذاب الذهب و الفضه بالنار لاجل الخلاص مما یکدر و ینقص عیاره(۱)،

کما قیل:

و تعذیبکم عَذْبٌ و سخطکم رضی

و قطعکم وصلٌ و جورکم عدلٌ(۲)؛

در حالی که عذاب کردن شما، عذب و گوارا و سخط و غضبتان، رضایت و قطعتان، وصل و اتصالی و جورتان، عدل است.

### ج. عمومیت عبادت خلاق و فراگیری رحمت خداوند

باید دانست کسانی که چشمشان به نور حق و حقیقت روشن شده است می دانند کل و سراسر عالم، طوعاً او کرهاً، عباد خداوندند و وجود و صفت و فعلشان جز به استعانت او و حول و قوت و قدرت وی نیست و تمام آن ها محتاج به لطف و رحمت اویند؛ ... انّ العالم باسره عباد الله... و کلهم محتاجون الی رحمته و هو الرحمن الرحیم(۳).

از پیامبر(صلی الله علیه و آله) روایت شده است: بدون شک خداوند روزی که آسمان ها و زمین را خلق کرد، صد رحمت خلق کرد، پس در زمین از آن رحمت ها یک رحمت قرار داد که به وسیله آن، مادر به فرزندش عاطفه دارد و بعضی از بهائم نسبت به بعضی دیگر و همچنین پرنده ها همین حکم را دارند، در حالیکه نود و نه قسم رحمتش را تا روز قیامت به تأخیر انداخته است، لذا وقتی روز قیامت متحقق شد آن ها را با این یک رحمت دنیایی به صد رحمت

ص: ۱۴۸

۱- - ملاصدرا، الاسفار، ۹/۳۴۹.

۲- تاج الدین حسین خوارزمی، شرح الفصوص الحکم، الفصل الهودی، ص ۲۴۶، به کوشش حسن زاده، ۱۳۷۹.

۳- مظفر، دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۵، از قول داود قیصری، ۱۳۹۸.

می رسانند و تکمیل می کنند؛ انّ الله خلق یوم خلق السموات و الارض مـأه رحمه... فاذا كان یوم القیامه اکملها بهذه الرحمه مأه. (۱)

و باز روایت شده است که خداوند صد رحمت خلق کرده است که نود و نه رحمت را برای اهل بیت ذخیره کرده است و یک رحمت را برای سایر موجودات (۲).

محبی الدین در این خصوص چنین می فرماید: بدون شک در میان خودمان افرادی را یافته ایم که ذاتاً دارای رحمت اند که خداوند اگر آن ها را در بین خلائق حاکم کند، اساساً صفت عذاب را از عالم می زدایند. به خدا قسم خداوند آن صفت و خصلت را به آنان داده است و معطی و عطاکننده کمال، احق و الیق به کمال است، «معطی الکمال احق به» و من و امثال من، صاحب آن نعمت و صفت هستیم، در حالی که ما بندگان، مخلوق و اصحاب اهواء و اغراض می باشیم و شکی نیست که خداوند «سبحانه و تعالی»، نسبت به خلائقش ارحم و رحم کننده تر است و از خودش در مورد خودش نقل کرده است که او ارحم الراحمین است، پس شکی نیست که او از ما نسبت به خلائقش ارحم و اشفق است و این در حالی است که ما از نفوس خویش، این مبالغه ی در رحمت

را سراغ داریم. (۳) خلاصه آن که معطی الرحمه، ارحم.

آنچه خداوند به ما تعلیم فرموده است این که او خلاف وعده ی خود عمل نمی کند اما طبق رحمت و اسعه اش، به رغم وعیدش، ان شاء الله، عمل می نماید، یعنی امکان دارد خداوند خلاف وعیدش عمل کند، اما امکان ندارد خلاف وعده داشته باشد و شاید، بلکه باید از این ها نیز، که تصور کنیم، بیشتر باشد. باید بمیریم تا عظمت شفاعت و اعراض و کظم و شفقت و مودت و رحمت و لطف و عفو و صفا و نوازش او را ببینیم. گویند: حضرت ارحم الراحمین، در قیامت از بس رحم می کند شیطان نیز به طمع می افتد و حجاج سفاک و خون آشام نیز به رحمت حضرت ارحم الراحمین امیدوار می شود.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: وقتی روز قیامت رحمت خدا منتشر

ص: ۱۴۹

۱- دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۷ و نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۰۳.

۲- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۷، ذیل کلمه رحمت.

۳- محبی الدین عربی، فتوحات مکیه، ۳/۲۴۵ و مظفر، دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۶ و الشواهد الربوبیه، ص ۳۱۹.

می شود (آن رحمت به قدری وسیع و فراگیر است که) ابلیس نیز به رحمت خدا امیدوار می گردد (۱).

ضمن این که از ابوبکر هذلی نقل شده است که وقتی آیه ی «وَرَحْمَتِي وَسَمِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۲) نازل شد، ابلیس گفت: پروردگارا! من نیز شیء ام، لذا دنباله آن: «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» (۳)، نازل شد (۴).

و ملاصدرا گفته است: ان جهنم لیست بدار حقیقیه... (۵)؛ بدون شک جهنم، خانه حقیقی و اصیل نیست، بلکه آن، صورت و فعلیت غضب الله است، چنان که بهشت، صورت رحمة الله است و ثابت شده است که رحمت خدا، ذاتی و فراگیرنده هر چیزی است و غضب، عارضی می باشد، یعنی اگر معصیت نبود نار نیز نبود.

و همچنین خیرات، ذاتی اند و شرور، واقعیت بالعرض دارند، بنابراین قیاس، جنت و بهشت، موجود بالذات و نار و دوزخ، موجود در تقدیر و فرضی و بالتبع است. بعضی از عرفا طبق آیه «فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ» (۶) یادآوری نموده اند که نار دواى بعضی از امراض است تا انسان با دواى نار از مرض غضب الله نجات یافته به سلامتی رحمة الله نایل و واصل گردد.

قال رحمه الله الذى هو من مراحم الرحمن الرحيم: لا يُتَنَظَّرُ مِنَ الْعَبْدِ الْمَعْيُوبِ كُلُّ الْإِثْمِ وَالزَّلَّةُ وَالذَّنْبُ وَ مِنَ الرَّحْمَتِ الْأَرْحَمِ الْأَحَقُّ الْأَجْمَلُ الْأَكْمَلُ الْإِثْبَاتُ وَالْمَغْفِرَةُ وَالرَّحْمَةُ، انت تعمل على وزن طينتک الإفاضیه و شیمتک الإفادیة و خصلتک الکمالیه، كما نحن نعمل على وزن جبلتنا النقصانية و ذاتنا القاصریه و طبیعتنا الإمکانیه. فارحم رحمه الله (الراقم) و معلّمی رحمه الله، و متعلمی و مستمعی رحمه الله و أبا رحمه الله و أمّ و اخوان و اخوات و زوجه رحمه الله، یا من هو عين الرحمه الرحمانیه الرحیمیه الذى

ص: ۱۵۰

۱- - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۷، ذیل کلمه «رحم» و علامه طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۳۰۳.

۲- - اعراف، ۱۵۶.

۳- - همان.

۴- - المیزان، ذیل همان آیه.

۵- - ملاصدرا، الاسفار، ۹/۳۴۵.

۶- - توبه، ۳۵.

قال: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (١) و «تَبَّيَّءَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (٢)

و «وَلِذَلِكَ (الرحمة) خَلَقَهُمْ» (٣) و في الحديث: و آخر من يشفع هو ارحم الراحمين. (٤)

ص: ١٥١

١- - زمر، ٥٣.

٢- - حجر، ٤٩.

٣- - هود، ١١٩.

٤- - ملاصدرا، الشواهد الربوبية، ص ٣١٩.

چون عنوان این کتاب «اندیشه اسلامی ۱» است، می‌طلبید که درباره‌ی ارزش و مرتبه ادیان دیگر بحث و بررسی شود و آن‌ها مورد نقد و واکاوی قرار گیرند و برای اینکه جوانان مسلمان، به ویژه دانشجویان عزیز تصور نکنند اسلام یک دین همپراز با دیگر ادیان است و شاید یکی از ادیان دیگر، بر حق باشد و اسلام دین تحریف شده باشد و یا اینکه چون اسلام بیشتر از حدود هزار و چهارصد سال قدمت دارد از قیمت و اعتبار چندانی برخوردار نباشد، یعنی هرچه دین قدیمی‌تر باشد، بیشتر به صحت نزدیک است، پس دین یهود و بعد از آن آیین زردشت و مسیحیت معتبر است.

لذا ضروری می‌نماید سربسته در مورد ادیان مطرح و مورد توجه جهان، تحقیق بشود تا جوانان مسلمان به قدر و منزلت آئین خود واقف گردند و شکر نعمت هدایت به سعادت مطلق به وسیله اسلام گزارند.

نتیجه‌ای که از این بخش حاصل می‌شود این است که اصل ادیان آسمانی در زمان خودشان مورد تأیید اسلام است ولی بعداً عده‌ای طبق هوی و هوس خود آن‌ها را تحریف و کم و زیاد نمودند و چنانچه به فرض همان ادیان، دست نخورده باقی می‌ماندند با آمدن دین کامل‌تر از آن ادیان، آن ادیان، دیگر مورد تبعیت واقع نمی‌شوند. در غیر این صورت باید پذیرفت: خداوند کار لغو و بیهوده انجام داده است و در این خصوص هدف معقول نداشته است.

اساساً دین اسلام قابل مقایسه با ادیان موجود و تحریف شده در جهان نیست، ضمن اینکه یک مسلمان اصل ادیان آسمانی را که قرآن و روایات تأیید و معرفی می‌نمایند باور



دارد. در حقیقت هر مسلمانی متدین به اصل ادیان دیگر می باشد ولی نه به عکس، لذا گفته اند: «چون که صد آمد نود هم پیش ماست» ولی به عکس این چنین نیست، پس هر مسلمانی یهودی و زردشتی و مسیحی است و نه به عکس.

بلکه می توان اذعان نمود که هر پیرو دین آسمانی دیگر غیر از اسلام باید مسلمان باشد و الا مسیحی و یا یهودی واقعی نیست. برای مثال کسی که مسیحی است باید جمله مسیح (علیه السلام) که فرمود: «فارقلیط و احمد خواهد آمد» را باور داشته باشد، روی این حساب لازم است مسلمان شود و الا مسیحی حقیقی نیست و همچنین است در مورد یهود و ... .

گفتنی است: ادیان به دو قسم ابراهیمی و غیر ابراهیمی تقسیم می شود. ادیان ابراهیمی عبارتند از اسلام، مسیحیت و یهودیت و ادیان غیر ابراهیمی، چه آسمانی و چه غیر آسمانی، عبارتند از آیین زرتشت، هندوئیسم، بودیسم و تائوئیسم. (۱)

اسلام به عنوان «بسیط الحقیقه کل الاشیا و لیس بشیء منها»، کمالات تمام ادیان آسمانی را در بر دارد ولی از نقص ها و کاستی ها و تحریفات آن ها بری و به دور است. اینک بررسی آن ادیان:

## هندوئیسم

### هندوئیسم (۲)

حدود ۳۵۰۰ سال پیش قومی که خود را «آریا»، یعنی نجیب و شریف می خواندند از آسیای مرکزی به هندوستان و ایران و اروپا مهاجرت کردند.

آئین هندو در قدیم دین برهمنی خوانده می شد که به «برهما»، خدای هندوان اشاره می کرد و معتقد بود. هندوئیسم شکل تکامل یافته آنیمیسم است و به همین دلیل بنیانگذار آن معلوم نیست. آئین بسیاری از اقوام گذشته جان پرستی (Animism) بوده است. براساس این آئین، همه مظاهر طبیعت، روح دارند و برای بهره برداری از آن ها باید به نیایش و سپاس و ستایش آن ها پرداخت. (۳)

ص: ۱۵۳

---

۱- - حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۱۱۵، پاورقی، ۱۳۹۰. تائوئیسم دین عمومی چینیان است و آن ترکیبی از پرستش ارواح طبیعت و نیاکان و عقاید لائوتسه و خرافات مختلف می باشد (نک: تاریخ جامع ادیان، ص ۳۴۲ و لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین).

۲- - نک: آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، ص ۳۱، سمت، ۱۳۸۰.

۳- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۲۱.

آنیمیسیم، اصطلاحی است که از واژه لاتینی *anima* به معنای جان و روان مشتق شده است که نخستین بار انسان شناسی، انگلیسی به نام ای.بی. تایلر (۱۹۱۷ - ۱۸۳۲م) آن را به کار گرفت. وی بر آن بود که اقوام ابتدایی، همه موجودات جهان را زنده و دارای نفوس یا ارواح می پنداشتند. آنیمیسیم بدین معناست که مظاهر طبیعت، روح و احساس دارند و از همین رو بر زندگی آدمی اثر گذارند. تقدیس این پدیده ها نیز به دلیل همین باور است (۱).

هندوئیسم و آئین هندو گونه ای از فرهنگ و آداب و سنن اجتماعی است که با تهذیب نفس و ریاضت همراه شده است و در تمدن و حیات فردی و جمعی مردم هندوستان نقش بزرگی داشته است.

هندوان به عده ی بی شماری از خدایان آسمانی و زمینی معتقدند و در مقابل آن ها کرنش می کنند و برای هر یک بتخانه های باشکوهی می سازند. این خدایان با هم خویشاوندی سببی و نسبی دارند.

### فرهنگ و تربیت در ودا یا مجموعه ی کتب مقدس

\*فرهنگ و تربیت در ودا (۲) یا مجموعه ی کتب مقدس

حدود قرن ۶ ق.م در اوج اقتدار روحانیان هندو، که برهمن نامیده می شوند، نظام طبقاتی شدیدی پذیرفته شد که مدت ۲۵۰۰ سال سایه سنگین خود را بر کشور پهناور هندوستان افکنده بود و هنوز هم بقایای آن وجود دارد.

در این نظام چهار کاست و طبقه اجتماعی اصلی وجود داشت که عبارتند از: ۱. برهمنان، یعنی روحانیان؛ ۲. شاهان و شاهزادگان و جنگاوران؛ ۳. بازرگانان و دهقانان؛ ۴. طبقه کارگران.

معاشرت افراد یک طبقه با طبقات دیگر شرعاً و عرفاً ممنوع بود، به خصوص طبقه اخیر که هرگونه تماس، حتی نگاه کردن افراد طبقه بالا به این گروه گناه بزرگ شمرده می شد. فروتر از این چهار طبقه، گروهی از بومیان غیر آریایی به نام «نجس ها» بودند. افراد این طبقه به هیچ وجه حق نداشتند در محله های آن طبقات چهارگانه تردد کنند و هرگاه از باب ضرورت برای حمل زباله و کناسی به اماکن می رفتند، موظف بودند با صدای بلند حضور خود را اعلام کنند که مبادا نگاه افراد طبقات بالا به این گروه بیفتد. در این

ص: ۱۵۴

۱- نک: جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۹، مترجم: علی اصغر حکمت، ۱۳۸۶.

۲- ودا یا وداس بر مجموعه کتب مقدس چهارگانه هندوان اطلاق می شود. آن ها مشتمل بر ادعیه و عباداتند. (لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه ودا).

صورت، بیننده باید با غسل خود را طاهر نماید.

گوش دادن به تلاوت کتاب های مقدس نیز بر آن ها حرام بود و اگر فردی از ایشان در این مورد استراق سمع می کرد، برای مجازات، سرب مذاب در گوش او می ریختند.

عجیب تر اینکه افراد طبقه نجس ها به این وضع خو گرفته، آن را حق می پنداشتند و باور داشتند که این تیره بختی زاییده ی بد کرداری آنان در زندگانی پیشین است که از طریق تناسخ (۱) آن را دریافت کرده اند.

پیروان آئین جین [jain] که شاخه ای از شاخه های آئین هندوست بر این باورند که زنان راهی به کمال ندارند و برای این امر باید به انتظار مرد شدن در دوره های بعدی تناسخ باقی بمانند. (۲) البته این سنت غلط اجتماعی در سال ۱۹۵۵ رسماً لغو شد ولی جلوه های آن باقی است.

رود خروشان و پر برکت «گنگ» (تندرو) در هندوستان از تقدس والایی برخوردار است و غسل کردن در آن، به خصوص در شهر بنارس، عبادتی مهم شمرده می شود.

گفتنی است کتاب اوپانیسادهای توجه مردم را از آداب و رسوم ظاهری به اسرار درونی جلب می کند. این کتاب عرفانی شهرت جهانی دارد و به فارسی به نام «سراکیر» توسط دارا شکوه ترجمه شده است تا آنجا که برخی از مطالب توحیدی آن در نوشته های علامه طباطبای آمده است. (۳)

## خدایان سه گانه

آریائیان هندوستان مانند سایر مشرکان به خدای حقیقی جهان نیز معتقد بودند و او را برهما به معنای قائم بالذات و ازلی و ابدی می نامیدند. در دوران های بعد بتهای بیشمار و بتخانه هایی باشکوه و گوناگون ساختند.

خدایان تثلیث هندو عبارتند از: ۱. برهما، خدای ایجادکننده (۴)؛ ۲. شیوا، خدای فانی کننده که مجسمه ی چهار دست و در حال رقص او فراوان است. رقص شیوا نقش او را در

ص: ۱۵۵

---

۱-۱- نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۰۰.

۲-۲- آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۴.

۳-۳- المیزان، ج ۱۰، ص ۳۰۱ و همو، قرآن در اسلام، ص ۲۳.

۴-۴- المیزان، ج ۱۰، ص ۳۰۰.

ایجاد و در عین حال انهدام نشان می دهد. ۳. ویشنو، خدای حفظ کننده. جلوه های دهگانه ی این خدا برای مردم در طول تاریخ عبارتند از: ماهی، لاک پشت و... و بودا. و کلکی، یعنی ویشنو تا کنون نه بار به شکل حیوان یا انسان تجلی یافته و به خدمت رسانی مردم پرداخته است. آخرین تجلی او کلکی نام دارد که موعود آخرالزمان است و برای اصلاح جهان، ظهور خواهد نمود. (۱)

پرهیز از آزار جانداران، اصل مهمی است که همچنان در آئین هندوان پابرجاست. این آموزه، خوردن گوشت حیوانات را عملی غیر اخلاقی می داند. در این میان، گاو مقدس ترین حیوان به شمار می رود و نوشیدن ادرار و خوردن سرگین آن برای تبرک و تطهیر درونی، معمول است. (۲)

در آئین چین پرهیز از آزار جانداران تا نباتات و جمادات پیش می رود و کندن زمین برای کشاورزان ممنوع شمرده شده است. استفاده از محصولات زیر زمین مانند چغندر، هویج، سلغم و سیب زمینی که کندن زمین را همراه دارد، حرام است. پیروان این آئین بیمارستان هایی بزرگ برای معالجه حیوانات اهلی و وحشی دایر کرده اند. آنان آب را قبل از نوشیدن صاف می کنند که مبادا کرمی وارد دهانشان شود و جان بدهد. (۳)

شیواپرستان، عورت شیوا را نیز می پرستند و آن را لینگا می نامند. مجسمه های لینگا و معابد آن نیز فراوان است.

افرادی از شیواپرستان، به نام لینگاوات، یعنی حاملان لینگا، پیوسته مجسمه ای از لینگا را که داخل کیف کوچکی است به گردن آویخته دارند. چیزهای شگفت آوری مانند قربانی انسان و نوشیدن شراب در کاسه ی سر مردگان به برخی از فرقه های شیوایی نسبت داده می شود.

فرقه های «شکُتی» (نیرو) معتقدند قوه ی الهی در جنس لطیف قرار دارد. از اینجاست که در معابد شکتی زنانی جوان می رقصند. برخی از این فرقه ها رقص های وحشیانه و آوازهای گوش خراش و حرکات جنون آمیز را برای تکامل روحی لازم می دانند.

ص: ۱۵۶

۱-۱- مبانی اندیشه اسلامی ۲، حسن یوسفیان، ص ۱۱۲، پائیز ۱۳۸۹.

۲- - مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۱۱.

۳- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۴ و نک: تاریخ جامع ادیان، جان بایرناس، ص ۱۶۵.

بعد احیاگر شیوا در قالب پرستش اندام جنسی نرینه (لینگا) جلوه گر شده است. مجسمه های لینگا و معابد آن بسیار است. به گفته ویل دورانت، گاندی از اینکه غریبان عورت پرستی را کاری زشت دانسته اند، گله مند بوده است. (۱)

در آئین جین (پیروز)، که پنج قرن قبل از میلاد پایه گذاری شد، پوشیدن لباس را حرام می دانند و معتقدند مهاویرا تا آخر عمر برهنه به سر برد. در حدود سال ۷۹ ق.م دو فرقه به وجود آمدند: فرقه آسمان جامگان که هیچ لباسی را نپذیرفتند و فرقه سفید جامگان که استفاده از آن دکی پارچه را جایز دانستند. گان دی جزء دسته دوم محسوب می شود. (۲)

## تناسخ در آئین هندو

بر اساس قانون کار ما (کردار)، آدمی نتیجه ی اعمال خود را در دوره های بازگشت مجدد خود در این جهان می بیند. کسانی که کار نیک انجام داده اند، در مرحله بعد، زندگی مرفه و خوشی دارند و آنان که کار بد می کنند، در بازگشت با بینوایی و بدبختی دست به گریبان خواهند بود و چه بسا به شکل حیوان بازگشت می کنند. هندوان معتقدند آدمی همواره در گردونه ی تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پر رنج گرفتار است. شاعری از روی طنز، چارپایی را مخاطب قرار داده و این رباعی را گفته است:

ای رفته و باز آمده «بل هم» گشته

نامت ز می\_ان مردم\_ان گ\_م گشته

ناخن هم\_ه جمع آمد و س\_م گشته

ریش ز عقب در آم\_ده دم گشته

تنها راه رهایی انسان از گردونه ی تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پر درد و بلا، پیوستن به «نیروانا» (خاموشی و آرامش) و در اصطلاح «فنا فی الله» است.

برحسب عقیده هندوان، روح آدمی هنگام مرگ، در همه احوال جز در یک حالت خاص، که روح در مقامی جاویدان در اعلا علین با برهما وحدت تام حاصل می کند یا در اسفل سافلین به طور ابد سرنگون می شود، سلسله ای از توالد و تجدید حیات را طی می کند و پیاپی از عالمی به عالم دیگر درمی آید. چرخه توالد، پی در پی در یک سلسله بی انتها ادامه دارد.

ص: ۱۵۷

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۵۹۱.

۲- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۳.

در اوپانیشادها آمده است: آن‌ها که در زندگانی خود دارای عمل و رفتار نیکوانند، بعد از مرگ، روانشان در رحم یک زن برهنی جای می‌گیرد؛ اما روح اشخاص بدکردار در رحم سگ و یا گرگ و یا خوک مأوی می‌گزینند. (۱)

یکی از اصول مسلم آیین هندوان آن است که ما همه قبلاً زندگی کرده ایم و شرایط حیات کنونی ما نتیجه ی حیات های پیشین ماست (۲) و با زندگی کنونی، زندگی آینده خود را رقم می‌زنیم.

طبیعتاً این طرز تفکر معاد دینی را انکار می‌نماید. علاوه بر آن عقیده به تناسخ می‌تواند دستاویزی برای ستمکاران و سودپرستان گردد تا عزت و رفاه فعلی خویش را معلول پاکی و وارستگی حیات پیشین خود بدانند و بدبختی مظلومان و محرومان را نتیجه زشتکاری آن‌ها در مراحل پیشین حیات و بدین وسیله اعمال زشت خویش و ظلم‌ها و بی‌عدالتی را در جامعه ی تحت سلطه خویش توجیه نمایند و خود را بری از عامل خوشبختی‌ها و بدبختی‌ها بدانند.

### وحدت وجود

حکیمان و دانشمندان هندو می‌گویند: همه خدایان بی‌شمار آن دین، همه مظاهر یک خدای واحد و بزرگند و تمام موجودات بخش‌هایی از کالبد عظیم الوهیت به شمار می‌روند. از دیدگاه آنان این جهان و همه ی اجزای آن در حقیقت خیالی بیش نیست. این خیال را مایا (Maya)، یعنی فریب و وهم می‌نامند. به عقیده ی آنان تمام این صورت‌های وهمی سرانجام ناپود می‌شوند و تنها برهما ثابت و پایدار و باقی است.

اصول ایمان هندوان چهار چیز است: ۱. الوهیت روح؛ ۲. وحدت موجودات؛ ۳. وحدت خدایان؛ ۴. وحدت مذاهب و ادیان.

در قرون اخیر عرفان هندویی غربیان را مسحور خود کرده است، همان‌طور که عرفان اسلامی جمعی از غربیان را به اسلام جلب نموده است (۳).

ص: ۱۵۸

۱-۱ - جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۵۵، ترجمه علی اصغر حکمت.

۲-۲ - جان هیک، فلسفه دین، ص ۳۱۴، ترجمه بهزاد سالکی، ۱۳۷۶.

۳- - حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۳۴، تهران، ۱۳۸۵.

قوانین اخلاقی، تصوف و اندیشه های لطیف آیین هندو از روزگار کهن جذابیت داشته است و به گفته بعضی، تأثیر تفکرات هندو بر اهل تصوف در مسیحیت و اسلام دیده می شود(۱). البته قسمت اخیری عبارت محل تأمل است.

آئین هندو با خودمحوری میانه ای خوب ندارد و یک هندو می تواند علاوه بر آئین خود به هر یک از ادیان جهان بگردد. چنان که جان هیگ انگلیسی، در اواخر قرن بیستم، معتقد به پلورالیسم دینی و صحت همه ادیان بود، لذا بستر پذیرش ادیان دیگر را فراهم نمود. او پلورالیسم در حقانیت و نجات را بهترین راه برای وحدت همگانی دانست و انحصار حقانیت و نجات را در مسیحیت و اسطوره حلول خداوند در مسیح(علیه السلام) را به چالش کشاند(۲).

با این وصف، شدیدترین تعصب ها را می توان میان هندوان یافت. کافی است به یاد بیاوریم که مهاتما گاندی به سبب اعتقاد به برابری هندوان و مسلمانان، مورد دشمنی گروهی از هندوان قرار گرفت و یکی از ایشان با گلوله او را از پای درآورد.

جنایات هندوان در کشمیر ناگفتنی است. ستیز آنان با اسلام و مسلمین و همکاری با رژیم غاصب اسرائیل با این هدف در سایت اینترنتی ([www.Hinduunity.com](http://www.Hinduunity.com)) وجود دارد.

## یوگی یا روش جوکیان

واضع فلسفه یوگا فیلسوف هندی به نام پاتانجلی بود که در حدود دو قرن پیش از میلاد می زیست. او راهی که برای نجات نفس اختراع کرده است یوگا خوانده می شود(۳).

به عقیده ی هندوان، دستیابی به حقیقت یا اتحاد با خدای توانا از طریق یوگا (Yoga) یعنی یوغ و ربّقه و بند و ریسمان اطاعت به گردن نهادن حاصل می شود. یوگا به ریاضت های سخت و طاقت فرسا دلالت می کند و معمولاً با نشستن آرام و پیوسته به شکل چهار زانو و همراه با تأمل انجام می گیرد. شیوه هایی دیگر نیز معمول است، مانند ایستادن،

ص: ۱۵۹

۱- The Encyclopedia of Religion, Mircea Eliade(ed), , Vol. ۱۵, pp. ۴۶۰-۱۰

۲- نک: جان هیگ، مباحث پلورالیسم دینی ۲۱-۳۰ و مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۹۶.

۳- محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۶۵، ۱۳۵۹.

وارونه ایستادن، خم شدن، آویختن دست ها و زیستن بر روی تختی که در سراسر آن میخ های تیزی سربر آورده است. این عملیات چه بسا برای ده ها سال ادامه یابد و با مشقت های دیگر مانند در پیش رو نهادن آب و تشنه به سر بردن همراه باشد. (۱)

با آنکه هدف از ریاضت، وصول به حقیقت است، گاهی کشف و کراماتی را پدید می آورد که چه بسا آن برای شهرت یابی و کسب درآمد و... باشد. یوگی (Yogin) معمولاً آن امور، یعنی انجام دادن کارهای عجیب و غیب گویی را مانع کمال خود می یابد و بسیار می شود که به آن خوارق عادت ابداً توجهی نکند و از اظهار آن روی برگرداند.

حبس دم به گونه ای است که بر اثر تمرین های سخت، تنفس کاهش می یابد و یوگی در طول سال به چند نفس بسنده می کند. همچنین ضربان نبض و سایر کارهای بدن را می توان با یوگا در اختیار گرفت. در همه ی این حالات بدن شیوه های نوری برمی گزیند و زنده می ماند.

چه بسا یک یوگی را به مدت شش ماه دفن کنند و پس از این مدت قبر او را بشکافند و او را بیرون آورند و وی با یک بار تنفس زندگی را از سر گیرد (۲). توانیهای دیگری نیز برای برخی از آنان میسر می گردد، مانند رهایی از جاذبه ی زمین و متوقف نمودن قطار و به جوش آوردن آب با یک نگاه و غیره.

جوکی یا سالک ایمان دارد که در آیین یوگا می توان هر عضو را از راه تمرکز حواس و توجه به آن، بی حس کرد و نیز می توان به دلخواه خود نامرئی شد و یا بدن را از حرکت بازداشت و یا به رازهای گذشته و آینده آگاهی حاصل کرد (۳).

## بودیسم

آئین بودا یکی از شاخه های کیش هندوست. این آئین از هندوستان بیرون آمده سراسر مناطق خاوری را در نور دیده است و به علت داشتن اندیشه های عرفانی لطیف و گسترش در مناطق پر جمعیت جهان، پیروان زیادی دارد و اخیراً به اروپا و آمریکا نیز سرایت نموده

ص: ۱۶۰

---

۱- آداب و شرایط یوگا در کتاب پاتانجالی آمده است که ابوریحان بیرونی آن را به عربی ترجمه کرده است.

۲- ۱- حسین توفیقیان، آشنای با ادیان بزرگ، ص ۳۶، ۱۳۸۵.

۳- ۲- محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۶۷، ۱۳۵۹.



است.

بودا (بیدار) لقب گوتاما (متولد در سال ۵۶۳ ق.م) است. وی شاهزاده و بنیانگذار مکتب اصلاحی بودیسم است. به عقیده ی بودائیان در دوران های پیشین جهان نیز تعدادی بودا آمده اند.

بودا در ۲۹ سالگی شبانه از کاخ و تنعمات آن گریخت و زندگی راهبان را پیش گرفت. اندیشه های اصلاحی بودا در مخالفت با تعصب های برهمنان بوده است. او اختلاف طبقاتی را باطل می شمرد.

بودا در بیست و نه سالگی اتفاقاً روزی تنها از کاخ خویش بیرون آمد و شخص بیماری را دید. لذا دانست که عاقبت تندرستی بیماری است. بر حسب تصادف بار دیگر به پیرمردی برخورد و فهمید سرانجام جوانی پیری است. برای بار سوم که به تنهایی از کاخ خود بیرون رفته بود مرده ای را در سر راه خویش دید که کسان او بر سرش شیون می کردند، برخلاف تصور که گمان می کرد آدمی همواره تندرست و زنده خواهد ماند، فهمید که زندگی هر چند دراز باشد، سرانجام مرگ و نابودی است.

چون کار جهان را بقایای نیافت و آن را فانی و بی حاصل دانست، کاخ و پادشاهی خود را گذاشته به دشت و جنگل پناه برد...[\(۱\)](#).

ابراهیم ادهم داستان معروفی شبیه داستان مشهور بودا دارد. در ابتدا پادشاه بلخ بود و جریانی رخ داد که توبه نمود و در سلسله اهل تصوف قرار گرفت.[\(۲\)](#) عطار نیشابوری نقل کرده است: ابراهیم ادهم پادشاه بلخ بود. ابتدای حال او در وقت پادشاهی آن بود که عالمی زیر فرمان داشت. و چهل سپر زرین در پیش و چهل گرز زرین در پس او می بودند. یک شب بر تخت خفته بود.

نیمه شب سقف خانه بجنبید، چنانکه کسی بر بام بُود. گفت: کیست؟ گفت: آشنایم. شتر گم کرده ام. گفت: ای نادان! شتر بر بام می جویی؟. شتر بر بام چگونه باشد؟ گفت ای غافل! تو خدای را بر تخت زرین و مجلل و در جامه اطلس می جویی. شتر بر بام جستن از آن

ص: ۱۶۱

---

۱- ۱- محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در دین های بزرگ، ص ۷۰، ۱۳۵۹.

۲- ۲- مطهری، کلام-عرفان، ص ۹۹.

عجیب تر است؟ از این سخن هیبتی در دل وی پدید آمد و آتشی در دل وی پیدا گشت. متفکر و متحیر و اندوهگین شد. (۱)

او از کاخ بیرون گریخت و بر اثر ریاضت از عرفای بنام و معروف روزگار گشت.

### اندیشه های نظری و عملی بودا

تعالیم وی، که بر آئین هندو پایه گذاری شده است، ترک دنیا و تهذیب نفس و تأمل و مراقبه و تلاش برای رهایی از گردونه ی زندگی پر رنج این جهان را توصیه می کند و برای وصول به نیروانا (۲) (فنای کل و رهایی و آرامش) اهمیت زیادی قائل است. او برهما و خدا را قبول ندارد و جهان را ازلی و ابدی و بی نیاز از خالق می داند. (۳)

بعید نیست در برخی از فرقه های بودایی از خدا و خداپرستی اثری یافت شود؛ چرا که بعضی بر این باورند که در برخی از فرقه های بودایی، از خدا (به معنای واقعی کلمه) اثری نمی توان یافت. (۴)

او راه درست را راه میانه، که میان لذت و رنج است، می داند که از راه های هشتگانه به دست می آید. آن ها عبارتند از: ۱- ایمان درست؛ ۲- عزم درست؛ ۳- سخن درست؛ ۴- کردار درست؛ تا آدمی هرگز دزدی نکند و دست به خودکشی نیالاید و کاری نکند که روزی پشیمان گردد. ۵- کار درست؛ تا آدمی ربا نخورد و ربا نوزد و از مال دزدی کسب نکند. ۶- کوشش درست؛ تا آدمی همواره در پی نیکی بکوشد و از آنچه زشت است بپرهیزد. (سه قسمت اخیر تقریباً یکسانند). ۷- اندیشه درست؛ تا آدمی همواره آرام باشد و نگذارد غم اندیشه او را دگرگون نماید. ۸- تمرکز درست حواس؛ که زمانی برای شخص حاصل می شود که هفت قانون مذکور را به کار بسته و به آرامش واقعی دست یافته باشد. (۵)

ص: ۱۶۲

- 
- ۱- ۱- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تذکره الاولیاء، ص ۱۰۲، به کوشش استعلامی، بهار ۱۳۷۲.
  - ۲- ۲- نیروانا کلمه ای است سانسکریت به معنای خاموش ساختن و از میان بردن. این لفظ پیش از بودا به صورت «نیروان جاین» (Nirvan- Jain)، در مفهوم حالت خوش و سعادت ابدی به کار رفته است و در دین بودایی به معنای آخرین مقصد حیات انسانی است. (محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۷۴، ۱۳۵۹).
  - ۳- نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۹۷.
  - ۴- ۴- حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۶، ۱۳۹۰.
  - ۵- - آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۸.

آنگاه بودا دستورهایی را درباره ی درستی بدین گونه بیان می کند: ۱- پرهیز از آزار و بی جان نمودن جانوران؛ ۲- احتراز از تصرف در مالی که به شخص عطا نشده است؛ ۳- پرهیز از بی عصمتی و ناپاکدانی؛ ۴- اجتناب از مکر و فریب؛ ۵- خودداری از مستی و شرابخواری؛ ۶- خودداری از پرخوری و شکم پروری، خاصه هنگام بعدازظهر؛ ۷- چشم پوشیدن از تماشای رقص و آواز طربناک و تماشای لُهو و لعب؛ ۸- فاصله گرفتن از استعمال زیورها و عطریات و آرایش ها؛ ۹- نخفتن در بسترهای نرم؛ ۱۰- دوری از قبول زر و سیم. (۱)

این تعلیماتی است که از بودا مسلم می دانند. بودا چیزهای دیگر از قبیل عب\_ادات و قربانی ها و غیب گویی ها و فلسفه و اسرار را اضافی و غیر قابل قبول می داند. (۲)

آئین بودا سه فرقه دارد: ۱- چرخ بزرگ که در چین رواج دارد. این شعبه از آئین بودا از اعتقادات و سنن کنفوسیوس (۳) و لائوتسه (۴)

در چین و شینتو (۵) در ژاپن آمیخته شده است. ۲- چرخ کوچک که در سری لانکا و کشورهای جنوب شرقی آسیا مشاهده می شود. (۶) ۳- چرخ الماس. این فرقه در تبت وجود دارد. (۷)

ص: ۱۶۳

---

۱- - جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۶۸، ۱۳۸۶.

۲- - المیزان، ج ۱۰، ص ۲۹۳.

۳- - کنفوسیوس، مرکب از دو کلمه «گونگ و فیلسوف»، متوفای ۴۷۹ ق. م، حکیم و سیاستمدار چینی بود که آیین تازه ای برای مردم چین آورد که با وجود مقبولیت عامه، پس از چندی از رونق افتاد و جای خود را به آیین بودا داد (حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۸، ۱۳۸۵). او وفاداری به آداب و رسوم ملی و خانوادگی را در درجه اول اهمیت قرار داد و برای دنیا و زندگی، ارزش و اهمیت فراوانی قایل بود. وی در پاسخ یکی از شاگردان خود که از زندگی پس از مرگ سؤال کرده بود پاسخ داد: «ما هنوز درباره ی زندگی چیزی نمی دانیم، چگونه می توانیم دوران پس از مرگ را بشناسیم (لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه کنفوسیوس).

۴- - لائوتسه، فیلسوف چینی، حدود شش قرن قبل میلاد می زیست و دارای کتاب «راه پرهیزکاری» بود (فرهنگ فارسی معین، ذیل کلمه لائوتسه).

۵- ۵- شینتو یعنی «طریقه خدایان»، آیین باستانی ژاپن است. این آیین الهه ی خورشید به نام اماتراسو (Amaterasu) را نگهبان سرزمین اجدادی می داند و خاندان سلطنتی را از نسل این خدا و تجسم وی می شمارد (حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۳، ۱۳۸۵). شینتو منشعب از ادیان کنفوسیوس و بودایی می باشد. این دین بیشتر به اجداد و قوای طبیعی اهمیت می دهد (فرهنگ فارسی معین، اعلام، ذیل کلمه شینتو).

۶- - جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۶۸، ۱۳۸۶.

۷- - آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۹.

زردشت و زرتشت و رزدهشت از واژه «زَرْتُوشتَر» می آید که معادل زرد اشتر یعنی دارنده ی شتر زرد است.

زردتشت، ایرانی و اهل آذربایجان بوده است. براساس نظریه مشهور، وی در سال ۶۶۰ قبل از میلاد به دنیا آمد و در سن ۳۰ سالگی به پیامبری مبعوث شد و در سن ۷۷ سالگی در بلخ افغانستان شهید شد.<sup>(۱)</sup>

برخی گفته اند: برحسب سنت، زمان او را حدود ۵۵۱-۶۲۸ و بعضی ۱۰۰۰ پیش از میلاد می دانند.<sup>(۲)</sup>

در چند قرن بعد از ورود آریائیان به ایران، انسان اصلاح گری برخاست و آریائیان را که خواستار ترک خرافات قدیم بودند به آئین تازه دعوت نمود و آئین مغان را برانداخت.

برخی از پژوهشگران معتقدند که دو گانه پرستی یعنی ایمان به خدای خیر و خدای شر در دین زردشت از مغان قدیم آمده است؛ زیرا در کتاب گاتها که قدیمی ترین بخش اوستا و دارای صبغه ایرانی است، چیزی در مورد دو گانگی یافت نمی شود،<sup>(۳)</sup> ولی از کتاب های تاریخی برمی آید که مغان قدیم دو گانه پرست بوده اند.<sup>(۴)</sup>

به این ترتیب سخن جان بایرناس مبنی بر اینکه: «دیو اگر خالق حقیقی همه ی شرور است پس بالضروره او نیز باید مانند حق تعالی ازلیت داشته باشد... و الا لازم می آید که قائل به خلقت شر و بدی به دست خدای خیر و نیکی بشویم»<sup>(۵)</sup>، باطل و نادرست است.

این پیامبر مصلح که خود را فرستاده ی خدای خوبی و روشنایی معرفی می کرد، زردشت نام داشت. دینی که این پیغمبر ایرانی تعلیم فرمود یک آئین اخلاقی و طریقه یگانه پرستی است.<sup>(۶)</sup>

زردشت مدعی بود آئین خود را از اهورا مزدا (دانای توانا) دریافت کرده تا جهان را از

ص: ۱۶۴

- 
- ۱- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۲.
  - ۲- - خسروقلی زاده، فرهنگ اساطیر ایرانی، ص ۲۳۵، ۱۳۸۸ و نک: القرآن الکریم، همراه با شرح آیات منتخب، ص ۳۴۳، ۱۳۸۴.
  - ۳- - نک: گاتهای زردشت، به کوشش فرانک دوانلو. از مخاطب های زردشت متوجه به توحید می شویم.
  - ۴- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۱.
  - ۵- - جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۴۷۱ - ۴۷۲، ترجمه علی اصغر حکمت، ۱۳۸۶.
  - ۶- - تاریخ جامع ادیان، ص ۴۵۶.

تیرگی پاک نماید و آن را به سوی نیکی و روشنایی رهنمون شود.

زردشتیان به نام هایی چون گبر و مجوسی و پارسی خوانده می شوند. واژه «المجوس» در دستور زبان عربی، اسم جنس جمعی و مفرد آن مجوسی است؛ مانند «عرب» و «عربی»، «روم» و «رومی» و... (۱). آن کلمه در قرآن کریم در کنار پیروان ادیان دیگر یافت می شود: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» (۲).

این آیه ملت مجوس یا مغان زرتشتی را اهل کتاب دانسته و آن طایفه را با یهود و نصاری که از امم خداپرست و دارای شرایع آسمانی (البته در اصل) هستند در یک ردیف آورده و کلمه ی مجوس را با «او» وصل و عطف، به ایشان می پیوندد و به وسیله موصول که «الذین» باشد آنان را از مشرکان جدا می سازد.

در تأیید آن سخن، احادیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) به ما رسیده است که از آن جمله حدیث پیامبر است که فرمود: سُنُوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ؛ با ایشان همان طور که با اهل کتاب رفتار می شود، رفتار نمایید (۳).

تاریخ حیات زردشت و زمان ظهور او بسیار مبهم است، به طوری که می توان گفت: اخبار دقیق مربوط به او به ما نرسیده و غیر روشن است. مجوس، کتاب مقدس خود را در ماجرای تسلط اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند، به طوری که حتی یک برگ آن نماند. تا اینکه در زمان پادشاهان ساسانی باز به رشته تحریر درآمد (۴).

اکثر علمای اسلام زردشتیان را اهل کتاب دانسته اند. احادیثی در این باب موجود است: امام صادق (علیه السلام) در جواب کسی که سؤال نمود: آیا در میان مجوس پیامبری مبعوث شد؟ فرمود: من برای آن ها کتابی محکم می یابم که دارای مواظب بلیغی و مثال های شفا دهنده است. آن ها به ثواب و عقاب اقرار دارند. آن ها شرایعی دارند که بدان عمل می کنند، چرا که

ص: ۱۶۵

۱- حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۷، پاورقی، ۱۳۸۵.

۲- حج، ۱۷.

۳- نک: محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۱۱۲، ۱۳۵۹.

۴- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۲.

قرآن می فرماید: «... وَ إِنِّ مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (۱). پس در میان آن ها پیامبری همراه با کتابی از جانب خداوند مبعوث شد ولی آن ها آن را انکار و جحد نمودند. (۲)

## تعالم زردشت

در آئین زردشت سه اصل عملی «گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک» وجود دارد. نکته قابل توجه اینکه کامل تر از این اصول سه گانه در آئین بودا، که بیان شد، وجود دارد. علاوه بر آنکه این گونه سخن گفتن کلی، حکم باد را دارد که به هر قفلی می خورد ولی باز نمی کند. با آن سه اصل نمی توان مشکلات فکری و عملی و اخلاقی مردم مخصوصاً جوانان دانشجو را حل نمود و نظر کسانی که اصول مذکور را بر این سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که می فرماید: «الایمانُ اقراؤُ باللسان و معرفهٌ بالقلب و عملٌ بالأركان» (۳) تطبیق نموده اند (۴)، تمام نیست، بلکه خطاست.

احترام به آتش به عنوان یکی از مظاهر خدای روشنایی (نورالانوار) و افروخته نگه داشتن آن و انجام دادن مراسمی خاص در اطراف آن در معابدی به نام آتشکده به رهبری موبدان، مشخص ترین ویژگی این آئین است.

معمولاً آتش دان ها در میان آتشکده جای داشت و پیوسته آتش مقدس در آن می سوخت. محافظ آتشکده را هیربد می گویند... پس آنگه آن توده چوب های مقدس را مشتعل می سازند و به خواندن نیایش و سرودهای مذهبی مشغول می شوند. موبدان و هیربدان همواره دستمال بر دهان بسته اند که مبادا دم ایشان به آتش پاک دمیده آن را پلید سازد (۵).

همچنین آبادانی و کشاورزی و دامداری و شهرنشینی در آئین مذکور مورد ستایش قرار گرفته است. احترام به حیوانات، مخصوصاً سگ و گاو همچنین خوش رفتاری با مردم

ص: ۱۶۶

۱- فاطر، ۲۴.

۲- المیزان، ج ۱۷، ص ۳۹.

۳- ۱- بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۳۶۷، باب ما کتبه صلوات الله علیه... . حدیث مذکور به گونه دیگر نیز وارد شده است: «الایمان قول باللسان و اقرار بالجنان و عمل بالارکان».

۴- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۹، ۱۳۸۵.

۵- مشکور، خلاصه الادیان...، ص ۱۰۵-۱۰۴، ۱۳۵۹.

نیز جایگاه ویژه دارد. برخی از آداب و رسوم سرزمین ایران از قبیل مراسم چهارشنبه سوری و سوگند خوردن به روشنایی چراغ و چیزهای دیگر با تعالیم زردشتی ارتباط دارد.

سؤالی که در اینجا مطرح است و زردشتیان کنونی آن را باید پاسخ دهند اینکه چه تفاوتی میان آتش و عناصر دیگر، از جهت جسمانیت، وجود دارد که آتش را، برخلاف آن عناصر، مقدس شمرده اند. اگر آتش مظهر نور است، خورشید هم همین حکم را دارد و نورش شدیدتر است. تمام موجودات چه مادی و چه غیر مادی، نوری اند که نور مطلق خداوندی را نشان می دهند، پس تبعیض مردود و محکوم است و آتش پرستی با توحید مورد قبول حضرت زردشت (علیه السلام) منافات دارد.

با توجه به آنچه بیان شد، آن ها که می نویسند: «زردشتیان آتش را نمی پرستند بلکه آن را نشانی از فروغ ایزدی می دانند»<sup>(۱)</sup>،

صحیح نیست.

## اوستا و خدایان و بقای روح

کتاب آسمانی زردشتیان اوستا نام دارد که به معنای اساس و بنیان و متن است. زردشتیان و پژوهشگران بر این مسأله اتفاق دارند که اوستا در اصل بسیار بزرگ تر بوده است. اوستای کنونی دارای ۸۳۰۰۰ کلمه است و احتمالاً اصل آن دارای ۳۴۵۷۰۰ کلمه، یعنی تقریباً چهار برابر بوده است.

اوستا دارای پنج بخش است که یکی از آن ها یَسِنَا (= جشن و پرستش) است. قسمتی از این بخش، گاتها (به معنای سرود) نامیده می شود. این بخش که مشتمل بر ادعیه و معارف دینی و معروف ترین قسمت اوستاست، به خود زردشت نسبت داده می شود، در حالیکه سایر قسمت ها را به پیشوایان دین زردشت نسبت می دهند. و بخش های دیگر، شامل نیایش و امور حلال و حرام و ذکر و تسبیح و مراسم مذهبی می باشد.

کسی نمی داند گرایش زردشتیان به خدایان دوگانه، یعنی خدای نیکی و خدای بدی یا خدای روشنایی و خدای تاریکی در چه نسل و عصری آغاز شده است. در قسمت گاتها (از یسنای اوستا) که به خود زردشت نسبت داده می شود، اهریمن در برابر خرد مقدس

ص: ۱۶۷

صف آرائی می کند و نه در برابر آهورامزدا که خدای واحد و فوق پروردگاران روشنایی و تاریکی است. همچنین گروهی از زردشتیان به نام زروانیان در عصر ساسانی پدید آمدند که معتقد به خدای یکتا به نام زروان بودند و او را از خدای روشنایی و تاریکی برتر می شمردند.<sup>(۱)</sup>

با مطالعه در آئین زردشت معلوم می شود که وی در میان ایرانیان به اصلاح دینی قیام کرده و خرافات مذهب باستانی آریاییان را مورد حمله قرار می داده است. از جمله آنکه وی از اهورا مزدا تبلیغ می کرده و خدایان قوم خود را که دئو (=دیو) خوانده می شده اند، باطل می دانسته و آن ها را خدای دروغ دوستان می نامیده است.

در آئین زردشت، اهورا مزدا دست یارانی دارد که به منزله فرشتگان ادیان ابراهیمی هستند. آن ها واسطه فیض محسوب می شوند. آن ها رهبری به نام خرد مقدس (عقل اول) دارند. پس از آنها، دست یاران دیگری نیز وجود دارند که تشکیلات آن خرد مقدس اند. در مقابل، اهریمن نیز تشکیلاتی دارد؛ لذا اهورا مزدا و اهریمن در عرض هم قرار نمی گیرند بلکه دومی، در طول و مخلوق اولی است. بر این اساس تشکیلات خدای خیر و خدای شر به حدیث «جنود عقل و جهل» شباهت دارد.<sup>(۲)</sup>

زردشتیان به جاودانگی روح عقیده دارند. آنان می گویند روان پس از ترک جسم تا روز رستاخیز در عالم برزخ می ماند. همچنین آنان به صراط (آنچه در دین اسلام «پل صراط» خوانده می شود، در آیین زردشت «پل چینوت» نام گرفته که میان آسمان و زمین کشیده شده و برای گناهکاران به باریکی لبه تیغ و برای پرهیزکاران بسیار پهن است)<sup>(۳)</sup>

و میزان اعمال و بهشت و دوزخ معتقدند.

بهشت آئین زردشت چیزی مانند بهشت اسلام است، ولی به خاطر مقدس بودن آتش، دوزخ زردشتی جایی بسیار سرد و کثیف است که انواع جانوران در آن، گناهکاران را آزار می دهند.

ص: ۱۶۸

۱- - خسرو قلی زاده، فرهنگ اساطیر ایرانی، ص ۲۳۹ و توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۰، تهران، ۱۳۸۵.

۲- - الکافی، ج ۱، ص ۱۰.

۳- - مبانی اندیشه اسلامی ۱، ص ۱۸۷.



به عبارت روشن تر در دوزخ زرتشتی از شعله های آتش فروزان خبری نیست، زیرا چنان که می دانیم، آتش مقدس است و هرگز نباید به لوث وجود گناه کاران آلوده گردد. آنچه دوزخیان زرتشتی را شکنجه و عذاب می دهد نبودن آتش و وجود سرمای سخت و ظلمات محض است. این تاریکی به حدی شدید و غلیظ است که قابل لمس با دست ها است و بوی نامطبوع این شکنجه گاه ها به قدری مادی و جسمانی است که می توان آن را با کارد برید(۱).

این تناقضی آشکار میان تقدس بخشیدن به آتش و اعتقاد به دوزخ و جهنم آتشین که مورد تأیید زردشت می باشد است که متوجه زردشتیان می باشد. آن ها اگر مثل اشراقیان نور را مقدس می دانستند بهتر بود. بر این اساس به احتمال بسیار قوی اعتقاد به جهنم بسیار سرد و زیر صفر از تحریفات(۲) مغرضین پس از حضرت زردشت(علیه السلام) است.

## یهودیت

### ۱- ریشه تاریخی

بحث در مورد یهود بسیار وسیع است، لذا سعی می شود بیشتر در مورد اشکالاتی که متوجه آنهاست، بحث و فحص شود.

قبل از بعثت حضرت موسی(علیه السلام) بنی اسرائیل بر دین جدشان، حضرت ابراهیم، شیخ الانبیاء،(علیه السلام) بودند و در میان آن ها اسحاق و یعقوب و یوسف(علیه السلام) مبعوث شدند و همه ی آن ها به توحید و نفی شرک دعوت می کردند و اینکه خدا مادی و جسمانی نیست و شکل و اندازه ای ندارد، اما از داستانهای بنی اسرائیل در قرآن فهمیده می شود که آن ها قومی مادی و حسی بودند و بالاتر از ماده را قبول نداشتند و اگر هم چیزی درباره ی خدا می گفتند، تشریفاتی بوده و حقیقت نداشته و به آن اعتقادی نداشتند؛

زیرا آن ها سال های طولانی در اسارت فرعونیان و قبطیان بودند و آن دو گروه بت می پرستیدند و به همین دلیل، بت پرستی با روح و جان بنی اسرائیل در آمیخته بود؛ اگرچه تعصب نژادی، آن ها را وادار می کرد که دین آباء و اجدادشان را به صورتی تشریفاتی

ص: ۱۶۹

۱- مشکور، خلاصه الادیان...، ص ۱۰۱، ۱۳۵۹.

۲- نک: تاریخ جامع ادیان، جان بایرناس، ص ۴۷۷.

به همین خاطر بیشتر آن‌ها از خدا تصور موجودی جسمانی و مادی داشتند و هر زمان که موسی (علیه السلام) می‌خواست چیزی از معارف الهی را به ذهن آن‌ها نزدیک کند، آن‌ها از آن، یک تصور مادی در ذهنشان ایجاد می‌کردند. به همین دلیل وقتی در مسیرشان به قومی رسیدند که بت می‌پرستیدند، خوششان می‌آمد و دلشان می‌خواست که بت‌هایی مانند آن‌ها داشته باشند، به همین جهت از موسی (علیه السلام) خواستند که برای آن‌ها بتی قرار دهد تا بدان تواضع و خضوع کنند.

در روایتی آمده است که یکی از یهودیان برای طعنه زدن به اسلام و مسلمانان به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گفت: شما سی سال از وفات پیامبرتان (صلی الله علیه و آله) نگذشت که به روی هم شمشیر کشیدید. حضرت فرمود: ولی شما یهودیان پایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبرتان (صلی الله علیه و آله) گفتید: معبودی برای ما قرار ده، همان گونه که آن‌ها (قومی هستند که) معبودانی دارند. (۱)

حضرت یعقوب (علیه السلام) دوازده پسر داشت و به اسرائیل ملقب بود. اهل کتاب این اسم مرکب را چنین معنا می‌کنند: کسی که بر خداوند مظفر شد. به گفته‌ی تورات، کشتی گرفتن حضرت یعقوب (علیه السلام) با خدا که به پیروزی او بر خدا انجامید، علت ملقب شدن وی به اسرائیل است. (۲) اسرائیل مرکب از دو کلمه «اسرا» به معنای عبد و «ئیل» به معنای الله است.

یهودیان از نژاد عبرانی اند. این نژاد با اعراب و آشوریان و چند قوم دیگر خاورمیانه، اصلی مشترک دارند. از پیشینه‌ی تاریخی قوم عبرانی اطلاع دقیقی در دست نیست. برخی دانشمندان معتقدند نام «عبرانی» را کنعانیان پس از ورود حضرت ابراهیم (علیه السلام) به سرزمین کنعان به او دادند، (۳) زیرا او با عبور از رود فرات وارد کنعان شد. براساس آنچه در تورات آمده است، خداوند با ابراهیم (علیه السلام) عهد بست که از نیل تا فرات به فرزندان او که از اسحاق

ص: ۱۷۰

۱- - المیزان، ج ۸، ص ۲۴۵، ذیل آیه ۱۳۸ سوره اعراف.

۲- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۷۵ یا ص ۷۹، ۱۳۸۵.

۳- - نک: سفر پیدایش، نخستین بخش از کتاب مقدس، ۱۴/۱۳.

بنا به تحقیقات اخیر دانشمندان، کلمه «عبری» و «عربی»، هر دو از یک ریشه و به معنای «بدوی» و «ویابانی» است و چون آن ها از بیابان های عربستان به سرزمین فلسطین هجوم آورده و در آن جا ساکن شده بودند، از این جهت آنان را عبرانی، یعنی بدوی گفته اند (۲).

در اخبار اسلامی آمده که دانشمندان یهود و مسیحیان نجران نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به گفتگو و نزاع درباره ی حضرت ابراهیم (علیه السلام) برخاستند. یهودیان می گفتند: او یهودی بود. مسیحیان نیز می گفتند: او نصرانی بود. به این ترتیب، هر کدام مدعی بودند که حضرت ابراهیم (علیه السلام) از آنهاست تا امتیاز بزرگی برای خود ثابت کنند؛ زیرا از حضرت ابراهیم (علیه السلام) در میان تمام پیروان مذاهب به عظمت یاد می شد. به همین جهت آیه ی "مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ" (۳) نازل شد و ادعای آنان را تکذیب نمود؛ زیرا او سال ها پیش از موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) می زیسته است و تورات و انجیل پس از او نازل شده است. (۴)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) مسلم، به اصطلاح قرآن بود. اسلام او به معنای تسلیم مطلق بودن در برابر فرمان خدا و توحید کامل و خالص از هر گونه شرک است که او پرچم دار آن بود، لذا اسلام تنها به معنای پیروان پیامبر ختمی نیست.

از آیه استنباط می شود که یهود، مسلمان حنیف و حق گرا و مسیحیان، موحد نبودند.

هر چند قرآن، طبق آیه ی "لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيَسِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ" (۵)، نوعاً یهود را نسبت به مؤمنین، چموش و لدود و عنود و کفور و لجوج و مسیحیان نصارا را نسبت به آن ها دوست نزدیک معرفی می نماید.

ص: ۱۷۱

۱- سفر پیدایش، ۱۵/۱۸.

۲- محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در دین های بزرگ، ص ۱۱۶، تهران، ۱۳۵۹.

۳- آل عمران، ۶۷.

۴- نمونه، ج ۲، ص ۶۰۴.

۵- مائده، ۸۲.

تاریخ اسلام، گواه این مطلب است که در بسیاری از صحنه های نبردهای ضد اسلامی، یهود به طور مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشت و از هیچ کارشکنی و دشمنی خودداری نمی کرد و افراد بسیار کمی از آن ها به اسلام گرویدند، در حالیکه در غزوات اسلامی، مسلمانان را کمتر با مسیحیان مواجه می بینیم و نیز افراد زیادی از آنها، مانند نجاشی و یاراناش، را مشاهده می کنیم که به صفوف مسلمین پیوستند. قرون گذشته نیز شاهد اسلام آوردن بسیاری از مسیحیان بوده است، در حالیکه از میان یهود و بت پرستان، عده کمی به اسلام گرویدند(۱) و این حاکی از اعجاز قرآن کریم است.

دو موضوع بسیار مهم در تاریخ حضرت ابراهیم(علیه السلام) وجود دارد که در تورات کنونی اشاره ای به آن ها نشده است: یکی بت شکنی و به آتش افکنده شدن وی است و دیگری داستان بنای کعبه و این، منافات دارد با ادعای یهود که آن حضرت را از خود می دانند.

تورات داستان ذبح فرزند ابراهیم(علیه السلام) را می آورد و می گوید: حضرت ابراهیم(علیه السلام) مأموریت یافت حضرت اسحاق(علیه السلام) را قربانی کند ولی این مسأله را با وی در میان نگذاشت و به او گفت: می خواهم گوسفندی قربانی کنم و آن گوسفند را خداوند برایم خواهد فرستاد(۲)

و این، دروغ و خلاف بیان قرآن است که می فرماید: "... قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...". (۳)

## ۲- تلفظ خدا

یهود مانند مجوس و مسیحیان و مسلمانان از آغاز بر توحید استوار شده است و همه انبیای یهود، از حضرت موسی(علیه السلام) تا انبیای پرشمار بعدی، با شرک مبارزه کرده اند. بدیهی است که پیروان بعضی ادیان توحیدی نیز در مواردی از دین خود غافل می شدند و به گونه ای به شرک روی می آوردند. (۴) این مسأله هیچ گاه نظر پژوهشگران را نسبت به اصل ادیان تغییر نداده است. آنان با قطع نظر از لغزش های پیروان یک دین، از نتایج تحقیقات خود دانسته اند که ادیان دو گونه اند: ۱- ادیانی که مردم را از شرک برحذر می دارند، مانند

ص: ۱۷۲

۱- - المیزان، ج ۶، ص ۸۲.

۲- - آشنایی با ادیان بزرگ، توفیقی، ص ۷۴.

۳- - صفات، ۱۰۲.

۴- - نک: تاریخ جامع ادیان، ص ۴۸۴.

ادیان ابراهیمی؛ ۲- ادیانی که شرک را به مردم تعلیم می دهند مانند بعضی از ادیان شرقی.

نام خاص خدا در دین یهود «یَهُوه» یعنی باشنده (موجود) است. این نام بسی-ار احترام دارد و بر زبان آوردن آن از طریق قرائت تورات حرام است. بر اثر این تحریم، کسی تلفظ حقیقی آن را نمی داند و گاهی در کتاب های علمی مغرب زمین، از باب احتیاط آن را بدون حرکت (YHWH) ثبت می کنند.

هنگام تلاوت تورات «یهوه» به «ادونای» به معنای آقای من تبدیل می شود.

عمومی و فراگیرترین نام خداوند در سراسر کتاب مقدس، «الوهیم» است. (۱)

یکی دیگر از نام های خدا «اِهيه اَشْتَرُ اِهيه» است، به معنای «هستم آنچه هستم». این نام در متون یهود (۲) و در برخی ادعیه ی اسلامی آمده است، مثل «و علی جمیع الرسل و باهتياً شَراهتياً». (۳)

وَهْب بن وهب، که در آغاز عصر بنی العباس به ج-عل حدیث اشتهار داشت، در یکی از احادیث ساختگی خویش، «یاهو» را اسم اعظم خدا معرفی کرد و این امر به مذاق صوفیان خوش آمد و آن را ترویج کردند، در حالیکه ترکیب «یاهو» از نظر دستور زبان عربی کاملاً غلط است؛ زیرا از «یَهُوه» اقتباس شده است. یهوه و یاهو نام برخی از بت های خاورمیانه ی قدیم بوده است. (۴) البته این نظریه قابل تأمل و نقد و بررسی است، چرا که از روایات استفاده می شود که دعای «یا هو یا من لا هو الا هو اغفر لی و انصرنی عل القوم الکافرین» (۵)، اسم اعظم است.

باید دانست خدای فارسی و خواتای پهلوی، همچون «اله» و «الله»، نام ذات باری تعالی است و خدا در نزد یهودیان یهوه است. خدا به معنای «از خود زنده» و «خود آینده» و «از خود به وجود آمده» و «از خود آغاز کرده» (۶)، معقول نیست. به همین دلیل لفظ خدا برای بیان ذات حضرت حق رسا نیست.

ص: ۱۷۳

۱- - نک: پیدایش، ۳۱:۳۰.

۲- - سفر خروج، ۳:۱۴.

۳- - کلیات مفاتیح الجنان، اعمال شب عرفه، ص ۴۷۴.

۴- - حسن توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۸، پاورقی، ۱۳۸۱.

۵- - نک: علامه طباطبائی، المیزان، ۲۰/۵۴۷، ۱۳۹۷ق.

۶- - نک: لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه خدا.

یهود، علی رغم مسیحیت، موحد است و در مورد حضرت حق مشترکات زیادی میان اسلام و یهود وجود دارد. در کتاب اول موسی آمده است: در ابتدا خدا آسمان ها و زمین را آفرید و زمین تهی و خالی بود و تاریکی... و خدا گفت که روشنایی شود و روشنایی شد... و خدا روشنایی را روز خواند و تاریکی را شب خواند(۱). البته توحیدی که در اسلام مطرح است قابل مقایسه با توحید یهود نیست. آن از باب احدیت است و این از حیث واحدیت(۲).

آن فرد که غیر از او احد نیست

اصل عدد است و از عدد نیست

در کتاب مقدس با این تصور غالب، روبرویم که خداوند فقط خدای بنی اسرائیل است. براساس اسفار پنج گانه پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه، یهوه خدایی است کاملاً ملی و شخصی(۳).

بنی اسرائیل با تکیه بر قوم گرائی و نژادپرستی، خود را از غیر یهودیان جدا نمودند، لذا وقتی به سرزمین مقدس وارد شدند موسی بدان ها دستور داد با اقوام ساکن در آنجا عهدی نبندند و از آنان دختری به همسری نگیرند و مذبح هایشان را ویران کنند و بی هیچ ترحمی آن ها را نابود سازند(۴).

در کتاب عاموص پیامبر آمده است: ای بنی اسرائیل این کلامی که خداوند به شما می فرماید به تمامی خاندانی که از مصر بیرون آورده، گفتم بشنوید. از جمیع قبایل زمین شما را به انفراد شناختم، پس سزای تمامی گناهان شما را به شما ردّ خواهم نمود(۵).

یهودیت سنتی، برخلاف سنت متداول در فلسفه ارسطویی و افلاطونی، به مباحث عقلی درباره ی خدا و جهان بی علاقه اند. در این سنت آموخته می شود: هرکس که درباره ی چهارچیز بیندیشد، بهتر است که به دنیا نیاید: در بالا چیست، در پائین چه خبر است، پیش از آفرینش جهان چه بوده است و پس از انقراض عالم چه خواهد شد(۶).

ص: ۱۷۴

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و جدید، سفر تکوین، ص ۲، ترجمه، فاضل خان همدانی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۹.

۲- المیزان، ج ۶، ص ۷۴.

۳- تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱، ص ۳۶۵.

۴- کتاب دوم پادشاهان، ۷: ۶-۲.

۵- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۵۹۲، تهران، اساطیر، ۱۳۷۹.

۶- میشناحگیگا، ۱: ۲.

یهود به وحدانیت خداوند معتقدند. خداوند حقیقتی است که در شش قرن پیش از میلاد در این بیان اشعیا (نام پیامبری در عهد کورش) آمده است: من یهوه هستم و غیر از من خدایی نیست. (۱) وحدانیت خداوند مهمترین موضوع مورد تأکید و تأیید عهد عتیق است.

بنابر کتاب مقدس یهودیان، هستی وجودش، مدیون یک خداست، خدایی که آفریدگار زمین و آسمان است و از آنجا که انسان بر صورت او آفریده شده است، همه انسان ها با هم خواهر و برادرند. (۲)

در اینجا سخن بر سبیل عدالت رفته است، در حالیکه قبلاً یهود طرفداری از تبعیض و نژادپرستی می کردند و این تعارضی آشکار در نوشتار آنهاست و به همین دلیل کتاب های آنها، از حضرت موسی (علیه السلام) نیست، بلکه دیگران نوشتند، چنانکه خودشان بر این مطلب اذعان دارند. (۳)

ضمن اینکه باید دانست عبارت «انسان بر صورت او یعنی خدا آفریده شده است»، اشاره به حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله): «ان الله خلق آدم علی صورته»، دارد. امام رضا (علیه السلام) می فرماید: شخصی نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دیگری را چنین دشنام داد: «قبح الله وجهک و وجه من یشبهک؛ خدای زشت و نکوهیده کناد چهره ی تو را و هر آن کس که همانند توست». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چنین مگو؛ زیرا خداوند آدم را نیز به همین صورت آفریده است. (۴) برخی ضمیر در «صورته» را با قطع نظر از سخن آن امام به خدا یا به آدم (علیه السلام) برمی گردانند. (۵)

#### ۴. بررسی اجمالی چند عقیده از عقاید یهود

قرآن در این خصوص می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...» (۶)؛ یهود گفتند: «عزیر پسر خداست». و نصاری گفتند: «مسیح پسر

ص: ۱۷۵

۱- اشعیا، ۴۵: ۷-۵.

۲- مبانی اندیشه اسلامی، اکبری، ص ۵۸.

۳- نک: ویلیام هوردن، راهنمای الهیات پروتستان، ص ۳۸، ۱۳۶۸.

۴- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ۴/۱۱ و مسند احمد بن حنبل، ۲/۲۵۱.

۵- حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۴۳، ۱۳۹۰.

۶- توبه، ۳۰.

خداست». این سخنی است که با زبان خود می‌گویند، همانند گفتار کافران پیشین است، خدا آن‌ها را بکشد، چگونه از حق انحراف می‌یابند.

اعتقاد به ابوت و بنوت از عقاید وثنیه و بت پرست‌های برهمنی و بودائی است که به اهل کتاب سرایت کرده است. (۱)

باز قرآن از قول یهود می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ...» (۲)؛ «یهود و نصاری گفتند: (ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم». بگو: «پس چرا (خداوند) شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند؟ بلکه شما بشری از نوع مخلوقات هستی که (خداوند) آفریده است.

در حقیقت اهل کتاب مانند کافران گذشته‌ی خود، کلمات کفرآمیز و شرک‌آلود به زبان جاری می‌کنند که حاکی از کفر و شرک قلبی آنان است، هر چند به ظاهر پدری و فرزندی را از باب لقب تشریفی تلقی کنند. (۳)

در بعضی از کتب یهود مطالب «خرافی - شرک‌آمیز» وجود دارد. از جمله این که: وقتی مردم روی زمین زیاد شدند و دخترانی آوردند پسران خدا دیدند که دختران خدا زیبا هستند، آمدند از آن دختران برای خود همسران انتخاب کرده فرزندان آوردند که همان جباران روی زمین اند. خدا دید شر آدمی زیاد شده است، لذا غمگین و متأسف شد و تصمیم گرفت تا همه آدمیان و جانوران را هلاک کند (۴).

این، علاوه بر شرک‌آلود بودن، ظلمی آشکار خداوند و موجه جلوه دادن تجاوز صهیونیست‌ها علیه دیگران است.

خدای تلمود (تفسیر متن تورات) شبیه انسان است... می‌گیرد... بر اریکه تکیه می‌زند و در اطرافش گروه فرشتگان و کروبیان حلقه زده‌اند و هر روز سه بار تورات می‌خواند (۵).

ص: ۱۷۶

۱- - المیزان، ج ۶، ص ۸۱.

۲- - مائده، ۱۸.

۳- - المیزان، ج ۶، ص ۸۱-۸۰.

۴- - سفر تکوین، ۷-۲ و باهنر و رفسنجانی، جهان در عصر غیبت، ص ۱۱۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا.

۵- - همان، ص ۱۱۳.



موضوع تغذیه تا آن جا اهمیت دارد که هر کس زیادتز در مستراح درنگ کند عمرش زیادتز می شود(۱).

باز قرآن در مورد یهود می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ...» (۲) «و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است». دست هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است، هر گونه بخواهد می بخشد.

وقتی یهودیان آیاتی را شنیدند که در آن ها صدقات، به عنوان قرض دادن به خداوند تعبیر شده است، مانند آیه ی: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضَعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً...» (۳)، با ریش خند گفتند: دست خدا بسته است و نمی تواند برای نیازش در ترویج دین خود و زنده کردن دعوتش خرج کند و به همین خاطر از مردم قرض خواسته است.

از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه ی «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ...» نقل شده است: یهود گفتند: خدا کار خلقت را تمام کرده و دیگر هیچ کار جدیدی نمی کند جز آنچه در اب-تدا تقدیر کرده که عالم به طور خودکار باشد، خداون-د سخن آن ها را رد کرده و فرم-وده است: «ب-لکه داستان او باز است...» (۴).

یهود قائل به دوام صحت شریعت موسی (علیه السلام) هستند و می گویند: نسخ باطل است (۵)؛

زیرا آن، دلیل پشیمانی خداوند است. آن ها گفته اند: موسی (علیه السلام) فرموده است: شریعتی لا تُنسخ؛ شریعت من هیچ گاه نسخ و باطل نمی شود.

استدلال آن ها مغالطه آمیز و باطل است، برای اینکه احکام و شریعت، منوط و مربوط و تابع مصالح است و مصالح، با تغییر زمان ها و مکان ها و اختلاف مکلفین، متغیر و دگرگون و چه بسا تبدیل به مفاسد می شوند و در غیر این صورت، مردم و حتی یهود باید تابع صرف و محض حضرت آدم باشند که در این صورت یهود باطل می شود. شریعت یهود، به دلیل

ص: ۱۷۷

۱- - همان.

۲- - مائده، ۶۴.

۳- - بقره، ۲۴۵.

۴- - المیزان، ج ۶، ص ۴۰.

۵- - کتاب اشعیا، ص ۸۷.

تحریف و نابودی تورات به دست بخت النصر، مردود و منسوخ است. به این ترتیب باید آن ها تابع محض پیامبر ختمی (صلی الله علیه و آله) شوند.

و اینکه یهود روایت کرده اند که: «شریعتی لا تنسخ» از مفتریات و بافته های ابن راوندی می باشد و به فرض صحت آن، می توان گفت: دوام و عدم نسخ آن شریعت، نسبی و تا شریعت حضرت مسیح (علیه السلام) است. (۱)

یکی از اشکالات مهمی که متوجه یهود است اینکه شجره ی منیه را علم دانسته اند، (۲)

و این، بیانگر این است که عقل و وحی در تعارض اند، در حالیکه روایات اسلامی آن را حسد از نوع غبطه دانسته اند. (۳) باید دانست حضرت آدم قبل از نهی از آن شجره، مورد تعلیم خداوند به تمام اسماء و حقایق بوده است: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» (۴)

عین عبارت کتاب مقدس در این زمینه چنین است: و زن به مار گفت که از میوه ی درختان باغ می خوریم اما از میوه ی درختی که در وسط باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و آن را لمس ننمایید، مبادا که بمیرید و مار به زن گفت که البته نمی میرید و حال این که خدا می داند روزی که از آن می خورید چشمان شما گشوده شده چون خدایانی که نیک و بد را می دانند خواهید شد. پس زن... درختی که مر دانشمندی را مرغوب است پس از میوه اش گرفت و خورد و به شوهرش نیز داد که خورد. آنگاه چشم های هر دوی ایشان گشوده شده دانستند که برهنه اند (۵).

نتیجه این که علاوه بر اشکال مذکور، عمده اشکال دیگر یهود این است که کتاب مقدس آن ها، خدا را دروغگو معرفی نموده است. مار راستگو در آمد و خدا دروغگو. ضمن این که کلمه «خدایان»، بیانگر شرک است.

یهود خدا را انسان وار معرفی کرده می نویسند: ... (آدم و حوا در بهشت) دانستند برهنه اند و برگهای درخت انجیر را دوخته برای خود فوطه (لنگ) ساختند و آواز خدا را

ص: ۱۷۸

۱- - العلامة الحلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۵۷، به کوشش حسن زاده، ۱۴۱۵ ه.ق.

۲- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۴.

۳- - المیزان، ج ۱، ص ۱۴۵.

۴- - بقره، ۳۱.

۵- - کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، سفر تکوین، ص ۵-۶، ترجمه فاضل خان همدانی، اساطیر، ۱۳۷۹.

شنیدند که ... در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشان را از حضور خدا ... پنهان کردند و خداوند خدا آدم را آواز کرده وی را گفت: کجائی؟ او دیگر جواب گفت که آواز تو را شنیدم و ترسیدم ... پنهان شدم ... خداوند گفت که اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده است، پس حال مبدا ... از درخت حیات بگیرد و خورده دائماً زنده ماند. پس ... او را ... از باغ عدن راند. (۱)

ماجرای کشتی گرفتن یعقوب (علیه السلام) با خدا تا سپیده دم در کتاب تورات آمده است (۲) که خدا زمین می خورد و او به یعقوب می گوید: رهایم کن که سپیده دم دمیده است و یعقوب می گوید: رهایت نمی کنم تا برکت دهی، لذا خدا آن را پذیرفته او را اسرائیل، یعنی پیروز بر خدا، لقب می دهد. بعد که خدا رها می شود به ران راست او ضربه می زند و به همین دلیل بنی اسرائیل «عرق النساء» را نمی خورند.

خاخام های ایران در توجیه آن داستان می گویند: آن یک عملیات روانی است که به یهود القا شود که آن ها آنقدر قوی اند که حتی بر خالق خود پیروز گشته اند. در واقع آن ها اعتماد نفس پیدا کنند، هر چند اصل مسئله جعلی و دروغ باشد.

در هیچ جای کتاب مقدس یهودیان سخنی از معاد نیامده است. این خود، دلیل محکمی است بر اینکه تورات رایج کنونی تورات حقیقی موسی (علیه السلام) نیست؛ چون معاد از اصول مهم عقاید دینی است. (۳) از نظر تورات، دینداری، در جلب نعمت های این جهان و بی دینی، در سلب آن ها تأثیر مستقیمی دارد.

عالم دینی یهود، موسی بن میمون که به آئین یهود لباسی نو پوشاند، آخرین اصل خود را، یعنی سیزدهمین اصل، «قیامت و جاودانگی نفس آدمی» قرار داد (۴) و این، نشان می دهد که آئین یهود ناقص است و نیازمند به مکمل دارد.

## ۵- اعتبار کتب یهود

تورات واژه ی عبری و به معنای قانون است؛ زیرا در کتاب تورات احکام و قوانین

ص: ۱۷۹

۱- کتاب عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه فاضل خان همدانی، ص ۶، ۱۳۷۹

۲- تورات، سفر برشیت (پیدایش)، فصل ۳۲، آیات ۲۵ تا ۳۳.

۳- احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۲۹۵، ۱۳۳۹.

۴- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۷.

یکی از قدیم ترین و معروف ترین نقدهای تورات و کتاب مقدس را باروخ اسپینوزا انجام داده است. وی می گوید: ما در شرایطی زیست می کنیم که مسائلی تعصب آمیز به نام دین معروف شده است و مردم برای عقل در اعتقادات خود سهمی قائل نیستند. تقریباً همه (اهل کتاب) معتقدند که موسی تورات را تألیف کرده است، به گونه ای که فرقه فریسیان از یهود در تأکید بر این عقیده مخالف آن را مرتد دانسته اند.

به همین دلیل ابن عزرا با اشاراتی مبهم، اشتباه بودن این اعتقاد عمومی را متذکر شد. سپس اسپینوزا به بررسی علمی اسفار پنج گانه ی تورات می پردازد و اثبات می کند که نویسنده ی آن ها نمی تواند حضرت مـوسی (علیه السلام) باشد، بلکه نویسنده ی آن ها کسی است که سال ها پس از وی می زیسته است. (۱)

یکی از مسائلی که در قرن نوزدهم رواج یافت بررسی انتقادی کتاب مقدس بود. در پرتو این پژوهش ها، پنج کتاب اول عهد عتیق نشانه ای از چند مؤلفی بودن به دست داد. بررسی دقیق داستان های مکرر و تفاوت سبک ها و واژگان و فکر، دلالت بر این دارد که آن ها در هیئت کنونی شان، مجموعه ای از چندین روایت با سبک های متفاوت و متعلق به زمان های مختلف است. بعضی بخش ها در عصر تبعید یا اسارت بابل، یعنی ۸۰۰ سال پس از موسی (علیه السلام) به رشته ی تحریر درآمده است. (۲)

یکی دیگر از نویسندگان مسیحی در همین باره می گوید: نقادان به طور کلی عقیده دارند نویسندگان پنج کتاب اول، چهار شخص مختلف بوده اند. نقادان معتقد بودند که کتاب ها و قسمت هایی که در آن ها درباره وقایع آینده پیش گویی هایی وجود دارد بعد از انجام شدن آن وقایع نوشته شده اند. (۳) عزیر نزد یهود بسیار محترم است و او را ملقب به لقب تشریفی «عزیر ابن الله» می کنند، چون او تورات را برای بار دوم، بعد از نابودی آن، توسط بخت النصر جمع آوری نمود. (۴)

ص: ۱۸۰

۱- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۳.

۲- - ایان باربور، علم و دین، ص ۱۳۱-۱۳۰.

۳- - ویلیام هوردن، راهنمای الهیات پروتستان، ص ۳۸.

۴- - المیزان، ج ۶، ص ۸۰.

در قرآن آمده است: «مَنْ الذِّينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...» (۱)؛ بعضی از یهود، سخنان را از جای خود (اصل آن) تحریف می کنند و می گویند: شنیدیم و مخالفت کردیم و بشنو؛ که هرگز نشنوی! و راعنا (= ما را تحمیق کن) تا با زبان خود، حقایق را بگردانند و در آیین خدا، طعنه زنند ولی اگر آن ها می گفتند: «شنیدیم و اطاعت نمودیم و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده (تا حقایق را درک نماییم) برای آنان بهتر و با واقعیت سازگارتر بود.

باز در قرآن آمده است: «وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ... وَ قُولُوا حِطَّةٌ... فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ» (۲). به فرموده ی قرآن بنی اسرائیل می بایست در هنگام ورود از در معبد بیت المقدس، کلمه «حطه» (خداوندا، گناهان ما را بریز) را بر زبان جاری می کردند ولی آن ها این کلمه را از روی استهزا و مخالفت با دستور خدا تغییر دادند و به جای آن گفتند: «حِطَّه» (گندم). (۳) از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «نحن باب حطتکم»؛ بدین مفهوم که ما برای شما به منزله دری هستیم که بنی اسرائیل می بایست از آن وارد می شدند و «حطه» می گفتند تا گناهانشان بخشیده شود و پاداش الهی را دریافت کنند و اگر مسلمانان هم می خواهند مشمول آمرزش و رحمت الهی قرار گیرند باید به ولایت ما اهل بیت (علیه السلام) اعتراف کنند و به حریم حرم و محرم ما اهل بیت (علیه السلام) وارد گردند. (۴)

## ۶- پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل

همچنان که باید و هابیت را از مسلمانان جدا دانست، صهیونیست ها را نیز باید از یهود جدا دانست.

یهودیت تبلیغ ندارد؛ زیرا یهودیان دین خود را نعمتی الهی می دانند که مخصوص نژاد بنی اسرائیل است. با این وصف اگر کسی یهودی شود، او را می پذیرند.

در «تلمود» (تلمود به کتابی بزرگ که احادیث و احکام یهود را در بر دارد اطلاق می شود) توصیه شده است که هرگاه کسی بخواهد یهودی شود باید ذلت های این قوم را به

ص: ۱۸۱

۱- - نساء، ۴۶.

۲- - بقره، ۵۹.

۳- - مجمع البیان، ۱/۲۳۰.

۴- - اطیب البیان، ۲/۴۱.

او تفهیم نمود تا اگر مرد این میدان نیست، پا در آن نگذارد.<sup>(۱)</sup> تحمیل به یهودیت به ندرت وجود داشته است. یهودیان معمولاً مردم را به صهیونیسم دعوت می کنند.

در اواخر قرن نوزدهم گروه بزرگی از یهودیان روسیه از آن جا اخراج شدند. عده ای از آنان در غرب اروپا ساکن شدند و گروهی به فلسطین رفتند و در مکانی نزدیک دریای مدیترانه ساکن شدند و نام «صِهیون» را برای آنجا برگزیدند. فلسطین در آن زمان تابع خلافت عثمانی بود.

صهیون نام تپه ای است در قدس که در زمان شکوفایی دولت بنی اسرائیل در عصر داود و سلیمان (علیه السلام) مرکز نظامی بوده است. این نام همواره یادآور اقتدار آن قوم بوده و در کتب انبیای متأخر از آن یاد شده است.

در همان زمان، یهودیان اروپا و روسیه با نادیده گرفتن سنت انتظار، برای کسب استقلال و عزت برخاستند و صهیونیسم را بنیاد نهادند و به دنبال آن، مهاجرت یهودیان به فلسطین آغاز شد.

اندیشمندان مسلمان این عمل را توطئه ای خطرناک دانستند و مسلمانان را از همکاری با مهاجران براساس آیه ی «وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْ وَ كَفٰی بِاللّٰهِ وَّلِیًّا وَ كَفٰی بِاللّٰهِ نَصِیْرًا»<sup>(۲)</sup> بر حذر داشتند.<sup>(۳)</sup> مسلمانان هنگامی از عمق فاجعه آگاهی یافتند که راه چاره بسته شده بود.

صهیونیست ها مهمان نوازی مسلمانان فلسطین را از یاد بردند و با قساوت آمیزترین شیوه، آن سرزمین را اشغال نمودند و پس از چندی بخش هایی از کشورهای همسایه را گرفته ضمیمه ی کشور صهیونیستی خود نمودند.

این در حالی است که تورات یهودیان را از طمع ورزیدن به اموال و املاک همسایه بر حذر داشت<sup>(۴)</sup> و همچنین گفته است: «ملعون باد کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد».<sup>(۵)</sup>

استکبار جهانی به سرکردگی انگلستان و آمریکا به پشتیبانی همه جانبه از صهیونیسم

ص: ۱۸۲

۱- - نک: آبراهام کهن، گنجینه ای از تلمود، ص ۸۴، ۱۳۵۰.

۲- - نساء، ۴۵.

۳- - نک: محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ذیل آیه مذکور.

۴- - سفر خروج ۱۷:۲۰ و تثنیه ۵:۲۱.

۵- - تثنیه ۱۷:۲۷.

برخاست. (۱) صهیونیست‌ها با اتکا به آن حمایت‌ها و با بهره‌برداری از ضعف و ذلت و زبونی رهبران کشورهای اسلامی، موقعیت خود را محکم نمودند و وضعی را پیش آوردند که اکنون با تلخ کامی شاهد آن می‌باشیم.

در بیشتر از نیم قرن که از تشکیل رژیم صهیونیستی می‌گذرد، غاصبان فلسطین از هیچ جنایتی فروگذاری نکرده‌اند و با شیوه‌های گوناگون به گسترش سلطه‌ی ظالمانه‌ی خود ادامه داده‌اند. همچنین آنان قطع‌نامه‌ها و بیانیه‌های مجامع بین‌المللی را به چیزی نگرفته‌اند. کسانی هم که صلح طلبی صهیونیست‌ها را باور کرده‌اند، در اندک زمانی به دورویی و ناجوانمردی آنان پی برده‌اند. (۲)

به حمدالله با بیداری اسلامی و خیزش‌های فراگیر دینی و دفاع جوانمردانه مجاهدین اسلامی در لبنان و غزه و سوریه و مصر و یمن و... و با هدایت‌ها و حمایت‌های بی‌دریغ نظام جمهوری اسلامی از آنان روز به روز اسرائیل به پایان عمر نکبت بار خود نزدیک می‌شود. "...إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ". (۳)

### پژوهشی در مورد بعضی از مهمترین اعتقادات مسیحیت

#### مقدمه

چون تحقیق همه‌جانبه در مورد مسیحیت، بسیار گسترده است و کتاب گنجایش آن را ندارد، لذا صلاح در این است که پژوهش، گزینشی صورت گیرد، آن هم تنها درباره‌ی چند عقیده از عقاید مهم و زیربنای آن دین باشد تا مردم مخصوصاً جوانان، علی‌الخصوص جوانان فرهیخته و باسواد و طلاب و دانشجویان پی به اشکالات آن آئین در عصر جدید ببرند و از ارزش اسلام غافل نمانند.

اسلام چون ریشه در وحی دارد و از تراوش‌های فکری بشری نیست، قابل مقایسه با مسیحیت تحریف شده و به دور از وحی و تعقل و متأثر از بعضی از ادیان شرقی نیست.

کثیری از جوانان با توجه به ظاهر فریبنده مسیحیت، شیفته آن می‌شوند و بدون اینکه از

ص: ۱۸۳

۱- نک: تاریخ جامع ادیان، جان بایرناس، ص ۵۷۲.

۲- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۰۸.

۳- هود، ۸۱.

اصول و جهان بینی غیر معقول آن مطلع باشند از آن دفاع می کنند. جوانان فرهیخته باید بدانند جهان از جهت فرهنگ، به ویژه از حیث مسیحیت در چه وضع و موقعیتی است که کتاب حاضر عهده دار بیان مسائلی در این خصوص است.

جوانان مسلمان باید سطح بینش و نگرش و مطالعه خود را در مورد دین خود به نحوی بالا ببرند تا به مجرد اینکه با یک شبهه ای از شبهات عقیدتی از جانب دوستانِ بعضاً منحرف و بی دین خود مواجه شدند، خود را نبازند و بتوانند پاسخ منطقی به آنان در آن مورد بدهند.

بعضی می گویند: مسیحیان چون پیشرفت کرده اند و پیروان آن زیادند، پس دین آن ها حق است. افزون بر اینکه می بینند زیادی از پیروان مسیح، ثروتمند و یا مخترع و مکتشف اند. این یک مغالطه ای بیش نیست؛ زیرا کثرت و قلت پیروان یک دین ربطی به صحت و سقم آن دین ندارند. علی (علیه السلام) می فرماید: ایها الناس لاتستوحشوا فی طریق الحق لقله اهله (۱)؛ ای مردم در راه حق به خاطر قلت و کمی اهل و پیروانش وحشت به دل راه ندهید.

اصولاً- هر آیینی در آغاز پیرو کمی دارد. به علاوه عده زیادی از دانشمندان در هنر و صنعت، از آیین و دین خود، آگاهی ندارند، بلکه دینشان همان دین آباء و اجدادشان است. نگارنده ی این سطور سعی کرده خلأ در این خصوص را پر نماید.

اگر دقت شود دلیل عمده ی پیشرفت اروپائیان و آمریکائی ها مدیون مبارزه کردن آن ها با خرافات دینی و تحقیق منطقی در مورد علم و دانش است.

اساساً حقانیت و صحت یک آئین به منطقی و معقول بودن جهان بینی آن دین وابسته است، نه به این است که پیروان آن دین مقتدرند یا ضعیف و یا خوشبخت اند یا عقب مانده و یا در صنعت رشد دارند یا افت.

یکی از دوستان فرهیخته به نگارنده ی این سطور می گفت: اگر اشکال مسیحیت، تثلیث است، ولی کمال آن، در نظم و بهداشت و محبت و مودت و خدمت به هم نوع و امور مربوط به دنیاست. نگارنده به او گفت: وقتی اصلی ترین اصول آن، معیوب است، دیگر

ص: ۱۸۴



نباید سراغ امور دیگر رفت. برای مثال اگر به شما بگویند: یک هواپیمایی وجود دارد که همه چیز آن کامل و صحیح است؛ فقط یک اشکال دارد و آن اینکه وقتی در اوج جوّ قرار گرفت ممکن است موتورش خاموش شود و همه ی سرنشینان را به کشتن بدهد. آیا معقول است با آن هواپیما مسافرت کرد؟ جواب منفی است.

وقتی غربی ها در عصر رنسانس با دین یهود و مسیحیت خرافی مبارزه نمودند و علوم تجربی را دنبال کردند، ترقی علمی روز افزونی پیدا کردند ولی هم زمان بسیاری از جوانان این مرز و بوم، تقلیدوار، خیال کردند اسلام نیز عامل بدبختی آن ها شده است، لذا از آن دست کشیده و بدبخت و عقب افتاده شدند، چون دین آن ها حق و مشوق علوم تجربی بود.

سرگذشت مریم و عیسی

«حَنَّهُ» و «أَشِياع» دو خواهر بودند که اولی به همسری «عمران نبی (۱)»

که از شخصیت های برجسته بنی اسرائیل بود درآمد و زکریای پیامبر، دومی را به عنوان زوجه خود برگزید.

سال ها گذشت که حَنَّهُ فرزندان نشد. روزی پرنده ای را دید که به جوجه های خود غذا می دهد. مشاهده ی این محبت مادرانه، آتش عشق فرزند را در دل او شعله ور ساخت و از صمیم دل، از درگاه الهی تقاضای فرزند نمود و چیزی نگذشت که دعای خالصانه او مستجاب شد.

حضرت حق به عمران وحی فرستاده بود که پسری پر برکت که می تواند بیماران غیر قابل علاج را درمان کند و مردگان را به فرمان خداوند زنده نماید به او خواهد داد که او به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد. او این جریان را با همسر خود «حَنَّهُ» در میان گذاشت، لذا هنگامی که او باردار شد، تصور می کرد، فرزند مذکور همان است که در رحم دارد؛ بی خبر از اینکه کسی که در رحم او است مادر آن فرزند می باشد و به همین دلیل، نذر کرد که پسر را خدمتگزار خانه خدا «بیت المقدس یا مسجدالاقصی یا قبله پیشینان» نماید.

مادر مریم به هنگام تولد فرزندش مشاهده نمود که فرزندش دختر است. در این موقع

ص: ۱۸۵

نگران شد، زیرا خدمتکاران بیت المقدس تنها از میان پسران انتخاب می شدند. قرآن، چگونگی حال مادر مریم را پس از تولد فرزندش شرح می دهد که او با ناراحتی، اظهار داشت خداوندا، من این فرزند را دختر آوردم و تو می دانی که پسر و دختر برای هدفی که من نذر کرده ام همانند نیستند.

خداوند در پاسخ می فرماید: لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَى (۱)، یعنی پسر چون دختر نیست (۲)، ولی بعضی آن را گفته ی زوجه عمران دانسته اند (۳) که درست نیست، زیرا نتیجه قول حضرت حق این است که دختر بهتر از پسر است، چرا که آن زوجه هم دختردار شده است و هم در آینده از آن، پسر نیز نصیبش خواهد شد.

به هر حال من او را مریم (زن عبادت کار) نامیدم و او و فرزندانش را از وسوسه های شیطان رانده شده از رحمت، در پناه تو قرار می دهم.

خداوند مریم را جهت رشد جسمانی و عقلانی و عرفانی به خوبی پذیرفت و او را همچون گیاه ارزنده و نیکویی پرورش داد و آن پذیرش به این نحو بود که حضرت رب العالمین، زکریا را به عنوان کفیل مریم و معلم و مربی او برگزید؛ زیرا عمران قبل از تولد او چشم از جهان فرو بسته بود.

مادر مریم پس از وضع حمل، نوزاد خود را به معبد آورد و به دانشمندان و بزرگان بنی اسرائیل خطاب نمود که این نوزاد جهت خدمتگزاری خانه خدا نذر شده است، لذا سرپرستی او را به عهده بگیرید.

از آنجا که مریم از خانواده ای بزرگ (خاندان عمران) بود، دانشمندان و عابدان بنی اسرائیل برای سرپرستی او بر یکدیگر سبقت می جستند، لذا تصمیم بر قرعه گرفتند و قرعه به نام زکریا افتاد و سرپرستی او نسبت به مریم مسلم و قطعی شد.

مریم تحت سرپرستی زکریای نبی و همسر خاله اش، اشیاع، بزرگ شد و آن چنان غرق عبادت خدا بود که هنگامی که نه ساله شد روزها را روزه می گرفت و شب ها را به عبادت می پرداخت و آن چنان در پرهیزکاری و معرفت پروردگار، پیش رفت که از احبار و عبّاد و

ص: ۱۸۶

۱- آل عمران، ۳۶.

۲- المیزان، ذیل آیه.

۳- تفسیر نمونه، ذیل آیه.

سَلْمَاک آن زمان و زمین، سبقت جست و هنگامی که زکریا در کنار محراب او قرار می گرفت و برای دیدار او می آمد، غذاهای مخصوصی کنار محراب او مشاهده می کرد که از آن به تعجب می افتاد.

روزی از او پرسید: این غذا را از کجا آورده ای؟ مریم جواب داد: این از طرف خداست که به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد. در این جا بود که زکریا پروردگارش را خوانده، عرض می کند خداوندا از جانب خودت فرزند پاکیزه ای به من عطا فرما، پس هنگامی که او در محراب، نماز می خواند، فرشتگان به او یحیی را بشارت دادند.

مریم محدّثه بود، یعنی فرشتگان با او سخن می گفتند. آن ها به او بشارت دادند که ای مریم: خدا تو را برگزیده و پاکت ساخته و بر تمام زنان جهان آن روز تو را برتری داده است. بنابر قول امام صادق (علیه السلام) او بانوی نمونه زمان خود بود و فاطمه (علیه السلام) بانوی نمونه همه بانوان اولین و آخرین جهان. او چون چنین بود، خداوند عیسای آن چنانی به او عطا فرمود.

ملائکه به دنبال آن بشارت، یعنی حضرت عیسی مسیح به او گفتند: ای مریم به شکرانه ی آن نعمت برای پروردگارت خضوع کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان، رکوع کن. مسیح، کلمه خداست که خدا نام او را مسیح، عیسی بن مریم گذاشت. او در دنیا و آخرت، صاحب و جاهت است.

مریم می خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای بی نیاز خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوبش غافل ننماید، به همین جهت طرف شرق بیت المقدس را که شاید محلی آرام تر و یا از جهت تابش آفتاب پاکیزه تر و مناسب تر بود، برگزید. در این هنگام حجابی میان خود و دیگران افکند تا خلوت گاه او از هر نظر کامل شود.

### **مریم و دوران آبستنی و وضع حمل او و ...**

در این موقع جوان زیبایی را می بیند که به خلوت گاه او راه یافته است، لذا بلافاصله صدا می زند: من از تو به خدای رحمان پناه می برم! اگر با تقوا هستی به من تعرض مکن.

اما دیری نپایید که آن جوان زیبا گفت: من (جبرائیل) فرستاده ی پروردگار توام و بلافاصله افزود: من آمده ام تا پسر پاکیزه ای از نظر خلق و خوی و جسم و جان به تو

بیخشم! مریم گفت: چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم، در حالیکه تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده ای نبوده ام؟ او با صراحت به مریم گفت: مطلب همین است که پروردگارت فرموده (یعنی کار انجام گرفته است) که این کار بر من سهل و آسان است. سپس افزود: ما می خواهیم او را آیه و اعجازی برای مردم قرار دهیم و او را رحمتی از سوی خود برای بندگان بنماییم و این امری است که جای گفتگو ندارد.

سرانجام مریم (رسماً) باردار می شود و این سبب می شود از بیت المقدس به مکان دوردستی برود. (این درحالی است که فاطمه بنت اسد برای وضع حمل علی (علیه السلام) به داخل کعبه راه می یابد) او هرگز نمی خواست وضع حمل او را ببینند. او با آغاز درد زائیدن، راه بیابان را در پیش گرفت و آن درد، او را به کنار تنه درخت خرماي خشکیده ای کشاند.

از امام باقر نقل شده است که جبرئیل یقه و گریبان پیراهن مریم را گرفت و در آن دمید. نفخه ای که با آن، فرزند در رحمش در یک ساعت به حد کمال رسید (۱).

و امام صادق (علیه السلام) فرموده است که مدت حملش نه ساعت طول کشید (۲).

او پیش خود می گفت: اگر مردم به من بگویند: فرزند را از کجا آوردی چه بگویم! لذا گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم.

ناگهان صدایی به گوشش رسید که از طرف پایین پا، آن صدا بلند بود و آشکارا می گوید: غمگین مباش. درست بنگر، پروردگارت از زیر پای تو چشمه ی آب گوارایی را جاری ساخته است و نظری به بالای سرت بیفکن و بنگر چگونه آن تنه درخت به نخل باروری تبدیل شده است، لذا تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد.

از این غذای لذیذ و نیروبخش بخور و از آن آب گوارا بنوش و چشمت را به این مولود جدید روشن بدار و اگر از آینده نگرانی، آسوده خاطر باش، هرگاه کسی از انسان ها را دیدی و از تو در این زمینه توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه ی سکوت گرفته ام و به همین دلیل امروز با احدی سخن نمی گویم؛ زیرا نوزاد به جای او سخن خواهد گفت.

ص: ۱۸۸

۱- مجمع البیان، ذیل آیه ۲۲ مریم.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل همان آیه، در بحث روایی.

سرانجام در حالیکه مریم کودکش را در آغوش داشت از بیابان به آبادی و به سراغ بستگان و اقوام خود بازگشت.

بعضی هنگامی که کودکی نوزاد را در آغوش او دیدند و به سابقه پاکدامنی او آگاهی داشتند، سخت نگران شدند و بعضی به شک و تردید افتادند و بعضی که در قضاوت عجول بودند، لذا گفتند: ای مریم تو مسلماً کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی. ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود و مادرت نیز هرگز آلودگی نداشت. در این هنگام مریم به فرمان خدا سکوت کرد و اشاره به نوزادش نمود تا او جواب آن ها را بدهد. به او گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است، سخن بگوییم.

در این حال نوزاد گفت: من بنده ی خدایم. او به من کتاب آسمانی عطا فرموده و مرا پیامبر قرار داده است. خداوند مرا پر برکت برای بندگان در هر جا باشم، قرار داده است و مرا تا زمانی که زنده ام به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است. سلام خدا بر من آن روز که متولد شدم و آن روز که می میرم (نه آن که بنا بر عقیده ی مسیحیان مصلوب می شوم) و آن روز که برانگیخته می شوم.

خداوند می فرماید: تورات و انجیل را به او آموختیم و او را ب\_ه عنوان رس\_ول به سوی بنی اسرائیل قرار دادیم. (۱)

مسیح طبق آیه ی “... وَ لَأُجِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ...” (۲) و نیز سخنان او، شریعت جدیدی در میان قوم بنی اسرائیل آورده است؛ لذا سخن مسیحیان که می گویند: مسیح فرموده است: «تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه ای و یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد» (۳)، صحیح نیست.

سرانجام حضرت مسیح شروع کرد معجزاتش را به طور مفصل بیان نماید. در این جا مناسب است فقط به یک معجزه بسیار عجیب اشاره شود و آن این که مسیحیان به آن

ص: ۱۸۹

۱- آل عمران، ۳۷-۳۵ و ۴۸-۴۲ و مریم، ۳۳-۱۶.

۲- آل عمران، ۵۰.

۳- متی، ۱۷-۴۸ و نک: انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، ص ۸.

حضرت نسبت می دهند که وی در یک عروسی آب های شش خمره را تبدیل به شراب کرد(۱).

البته این، دروغ و تهمتی آشکار است؛ چراکه در تورات و انجیل فعلی با آن همه تحریفات، تحریم مسکرات به چشم می خورد(۲).

### تثلیث در مسیحیت

تثلیث یا اقانیم ثلاثه یا ثالوث اقدس (Trinity) یعنی اعتقاد به سه خدای مستقل به نام های آب و ابن و روح القدس است(۳). آب، خدای آسمانی و ابن، خدای زمینی است که همان عیسی مسیح است و روح القدس همان مریم(علیه السلام) است و یا منظور، جبرائیل است. انجیل ها روح القدس را به شکل کبوتری ترسیم کرده اند که بر عیسی فرود آمد و در او استقرار یافت(۴)، لذا مسیحیان در مورد روح القدس نظر واحد ندارند.

کلمه «تثلیث» هرگز در کتاب مقدس مسیحیان نیامده است و نخستین کاربرد آن در تاریخ مسیحیت به سال ۱۸۰ میلادی باز می گردد. البته به گمان مسیحیان، عبارت مربوط به «اعطای حق تعمید» در انجیل متی: «ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس، غسل تعمید دهید»، بیانگر تثلیث است. بعید نیست مسیحیان، تثلیث را از هندوها، که معتقد به سه خدای برهما و شیوا(شیوا=Siva) و ویشنو اند، اقتباس کرده باشند.

نویسندگان عهد جدید با تأثیر از یهودیت، معمولاً خدا را «پدر» می نامند(۵). پسر نیز همان خداست که لباس جسمانی به تن کرده است. روح القدس نیز نه فرشته ای از فرشتگان الهی است، بلکه خود خداست که در قلوب مردم و در جهان می زید. همو جامعه مسیحیت را ارشاد می کند و تعلیم می دهد و به نویسندگان کتاب مقدس، مثل تورات و انجیل و رساله ها الهام می بخشد. با توجه به این بیان، خداوند یگانه محسوب و تثلیث مردود اعلام می شود.

ص: ۱۹۰

۱- انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، ص ۱۲۲.

۲- نک: شهید دستغیب، گناهان کبیره، ج ۱، ص ۲۵۷، پاورقی.

۳- مشکور، خلاصه الادیان، ص ۱۶۳، ۱۳۵۹.

۴- حسن یوسفیان، مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۲۵، ۱۳۸۹.

۵- نک: مزامیر یا زبور داود، ۲: ۷، هوشع، ۱: ۱۱.

با گذشت زمان، مسیحیان مدعی شدند در طبیعت سه گانه ی خدا رازی است که با تعبیر بشری نمی توان آن را تبیین نمود. در این جاست که به جای تعقل به تعبد روی می آورند.

نمایندگان تمام کلیساهای ممالک مختلف اعتقاد نامه ای تصویب کردند به نام «اعتقاد نامه نیقیه» که نص آن چنین است:

ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق همه ی چیزهای مرئی و غیر مرئی و به خداوند واحد عیسای مسیح، پسر خدا، که از پدر بیرون آمده، فرزند یگانه و مولود از او، که از ذات پدر است<sup>(۱)</sup> و اینکه به وسیله ی او (پدر) همه چیز وجود یافت و برای خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم (متجسد) شد و انسانی گردید و رنج برد (و مصلوب شد و) روز سوم برخاست و به آسمان صعود کرد و (دوباره) خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید و ما ایمان داریم به روح القدس...<sup>(۲)</sup>

این اعتقاد نامه یک کلام فرعی دارد که از این قرار است: «لعنت باد بر کسانی که می گویند: زمانی بود که عیسی وجود نداشت و بر کسانی که اقرار می کنند پسر خدا از ذات یا (از) جنس دیگری (غیر از آنچه بیان گردید) است و یا آنکه پسر خدا، مخلوق و یا قابل تغییر و تبدیل است»<sup>(۳)</sup>

البته این اعتقاد نامه به این صورت و بدین سرعت بر اثر فشار امپراتور به تصویب رسید. بعضی عبارات اعتقاد نامه به شدت مورد انتقاد قرار گرفت که اسقف اسکندریه به شدت از آن دفاع کرد تا ای\_نکه آن، پس از چندین نسل جنبه تقدس پیدا کرد و اصلی زوال ناپذیر شد.<sup>(۴)</sup>

## ابطال تثلیث

اگر در منطق فرقان و قرآن، قانون "لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ..."<sup>(۵)</sup> حاکم است، در منطقه بحرانِ ضدِ برهان و خلط و خبط و ناهنجاری و سردرگمی مسیحیت،

ص: ۱۹۱

۱- نک: تونی لین، تاریخ تفکر مسیحی، ص ۱۴۸.

۲- جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۶۳۴.

۳- و. م. میلر، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ص ۲۴۴.

۴- تاریخ جامع ادیان، ص ۶۳۵.

۵- بقره، ۲۵۶.

قاعده تحمیل و تزریق و تزویر و شمشیر وجود دارد. یا باید مردم با دلیل عقلانی دست از تثلیث بکشند و یا باید با زور و تزویر مردم را خفه نمایند، بلکه بکشند. آیا مگر می شود با سکوت مرگ بار در چند قرن، در مورد امری خلاف وجدان و عقل و وحی مثل تثلیث، آن امر خلاف را مقدس و معقول و زوال ناپذیر نمود؟

اساس کار خدای آسمانی، فریب و دروغ و مکر بود، یعنی در واقع او نه متجسد شد و نه به صلیب کشیده شد. در حقیقت انسان شدن و فرزند گردیدن پدر آسمانی، کذب محض و سراب صِرف و شعبده بازی بحت بود. بیچاره مسیحیان ساده لوح که دچار خدای حقه باز و گرفتار روح القدس خرافی شده اند.

از دیدگاه دانشمندان اسلامی، تثلیث باطل است؛ زیرا که از سه حال خارج نیست: ۱. یا هر یک از این سه خدا، مستقل می باشند که در این صورت با وحدت و یکتائی خدا مخالف است و هر کدام با دو دیگری می تواند خدای جهان باشد، پس هر کدام از آن سه وجود، محتاج و محدود و نیازمند است و هر یک مسلوب الکمال از کمال دو خدای دیگر است و این با وجوب وجود و یگانگی او سازش ندارد.

۲. یا این که سه خدا دارای یک شخصیت بوده و هر یک جزئی از آن را تشکیل می دهند، که در این صورت مستلزم ترکیب بوده و با بساطت خدا مخالف است (۱).

۳. یا این که در عین این که سه تا است، یکی است (۲) و در عین این که یکی است، سه تا است، در نتیجه سه، برابر با یکی است، پس سه، ضرب در سه می شود: یکی و یک، برابر سه تا است، پس یک، ضرب در یک می شود: نه تا و این همه، خلف و خلاف عقل و بی اعتباری ریاضیات است.

ضمن این که به اعتقاد مسیحیان، اناجیل سه گانه «مَرْقَس (۳) و لوقا و مَتی» در مورد حضرت عیسی (علیه السلام) چندان غلو نمی کنند، اما در سراسر انجیل یوحنا مطالب غلو آمیزی مانند الوهیت آن حضرت وجود دارد. مثلاً می گوید: علت مخالفت یهودیان با عیسی آن بود که وی خود را خدا خواند (۴) که مقصود از این عبارت تأکید بر الوهیت و مقام خدایی مسیح

ص: ۱۹۲

۱- جعفر سبحانی و...، اندیشه اسلامی ۱، ص ۱۳۰، شماره ۳۵.

۲- نک: حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۶.

۳- در لغت نامه دهخدا به ضم میم ضبط گردیده است که باید به فتح باشد.

۴- آشنایی با ادیان بزرگ، توفیقی، ص ۱۴۸.



است.

در سخنانی که از حضرت عیسی مسیح در اناجیل چهارگانه ثبت شده، آن حضرت بارها با تعبیر «خدای من» از خدای عزوجل یاد کرده است، مثلاً در انجیل یوحنا می‌خوانیم: نزد پروردگار خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم. (۱)

اگر این سخنان ریشه در وحی می‌داشتند اینقدر تعارض و اختلاف نمی‌داشتند. اساساً تعدد و تعارض اناجیل، دلیل بر تحریف آن‌هاست. در کتاب سیر تاریخی انجیل برنابا آمده است: یکی از اهداف اصلی برنابا در نوشتن انجیل، به نام انجیل برنابا، برافروختن چراغ توحی-د می‌باش-د که عیسی-ی نیز مانند پیامبران دیگر همان را روشن می‌داشته و ترویج می‌فرموده است.

باید از مسیحیان پرسید: چگونه شد که تنها حضرت مسیح مقام الوهیت یافت و هیچ پیامبر دیگری حتی حضرت آدم (علیه السلام) که نه پدر داشت و نه مادر از چنان خصوصیتی برخوردار نبود؟

رسوایی مسیحیان به حدی است که تمام انبیای قبل از حضرت مسیح را جهنمی و داخل در بالا-ترین طبقه دوزخ، یعنی «لیمبو (Limbo)» می‌دانند که حضرت عیسی سرانجام آنها را نجات خواهد داد (۲).

افزون بر آن چگونه می‌شود مسیح را که واجب الوجود بود را به صلیب بکشند؟ همه چیز شنیده بودیم غیر از خداکشی!!!

جالب است که انجیل برنابا می‌گوید: چون آدم و حوا (علیه السلام) از بهشت بیرون شدند، مشاهده کردند که بالای دروازه ی بهشت نوشته اند: لا اله الا الله محمد رسول الله. (۳) البته مسیحیان این انجیل را قاچاق و بی اعتبار می‌دانند.

ضمن اینکه باید توجه نمود که مسیحیان ناخواسته به هیچ خدایی نباید معتقد باشند، چرا که یکی از تفسیرهای آن‌ها درباره ی روح القدس این است که او همان خداست که در قلوب مردم و جهان زندگی می‌کند، پس روح القدس همان خداست و نیز بر این باور و

ص: ۱۹۳

---

۱- همان.

۲- نک: دانتی آلیگیری، کمدی الهی، ۱/۱۲۴.

۳- سیر تاریخی انجیل برنابا، انتشارات در راه حق، ص ۴۸.

عقیده اند که عیسی مسیح همان خداست که لباس جسمانی به تن کرده (۱) و چون خدای پسر کشته شد، پس خدای آسمانی نیز کشته شد، چون حکم وحدت و عینیت جز این نیست.

### اعتبار و ارزش کتاب مقدس مسیحیت

مسیحیان نسبت به کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) نظری کاملاً موافق دارند و تمام القاب و احترامات شایسته ی یک کتاب آسمانی، مثل کتاب خدا و وحی را نسبت به آن روا می دارند.

یهودیان و مسیحیان، تورات را نوشته ی خود حضرت موسی (علیه السلام) می دانند. مسیحیان درباره چهار انجیل معتقدند که آن ها سال ها پس از حضرت عیسی نگارش یافته اند و به گفته ی آنان در آغاز مسیحیت، تنها کتاب های عهد عتیق به عنوان کتاب خدا مطرح بودند ولی کتب عهد جدید اندک اندک در مجامع مسیحی جنبه الهی پیدا کرد. عهد جدید که مجموعه ی آن بیش از یک سوم عهد قدیم نیست از ۲۷ کتاب (اناجیل اربعه) و رساله های پراکنده در موضوعات کاملاً مختلف تشکیل یافته است. (۲)

مسیحیان هرگز نمی گویند: عیسی کتابی به نام انجیل آورده است. مسیحیان، عیسی را تجسم وحی الهی می دانند و به عقیده ی آنان، وی حامل پیام و وحی نیست، بلکه عین پیام و وحی بوده است. (۳)

(آنها می گویند: بدین سبب، ما مسیحیان خواستار انجیلی نیستیم که عیسی آن را نوشته یا به شاگردانش املا کرده باشد. این روح القدس بود که از طریق الهام، نویسندگان انجیل را برای نوشتن این کتب و ثبت برگزیده ی سخنان و کارهای بسیار زیاد عیسی، در آن ها رهنمون شد. جامعه ی مسیحیان نخستین، با راهنمایی روح القدس از میان نوشته های مسیحی بی شمار، به ۲۷ کتاب - که انجیل های چهارگانه نیز جزو آنهاست - اقرار کرد و پذیرفت که آن ها با الهام الهی نگارش یافته اند. (۴)

این درحالی است که مسلمانان طبق آیه ی «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (۵)،

تورات و انجیل اصلی را وحی الهی می دانند.

ص: ۱۹۴

۱- حسن یوسفیان، مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۳۱، ۱۳۸۹.

۲- مکارم شیرازی، قصه های قرآن، ص ۴۵۵، ۱۳۸۰.

۳- نک: توماس میشل، کلام مسیحی، ص ۲۸.

۴- توماس میشل، کلام مسیحی، ص ۵۱-۴۹ و نک: مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۲۴.

۵- آل عمران، ۴۸.

مسلمانان عقیده دارند که خدا پیامبر اسلام را فرستاد و قرآن را به او وحی کرد و امت اسلامی به دنبال آن پدید آمد ولی مسیحیان می گویند که جامعه ی مسیحیت به ارشاد روح القدس، ایمان ویژه (دارند) و کتاب های خویش را، که از وحی خدا در عیسی سخن می گویند، پدید آورد. به همین شیوه، جامعه مقرر کرد که کتاب های مقدس مسیحیت مجموعاً ۴۶ کتاب عهد عتیق یهود و ۲۷ کتاب عهد جدید باشد، نه چیز دیگر. عهد عتیق نزد پروتستان ها ۳۹ کتاب است؛ زیرا آن ها ۷ کتاب «اپوکریفایی» (۱) را نمی پذیرند (۲).

### نقد و بررسی کتب مسیحیان

اشکالاتی که در این خصوص به اهل کتاب وارد است اینکه: اولاً- کتاب های آن ها مصداق وحی، مثل قرآن نیستند؛ لذا هر اشتباه و خطا و تحریفی رخ بدهد، می گویند: بشر جایز الخطاست و نفس اماره او را به تحریف رهنمون می سازد.

ثانیاً کتب و رساله های آن ها زیاد است که این تعدد و تکثر، اهل کتاب را گیج و مشوش و مغلوط و سردرگم می کند و این سبب می شود که در بحث با مسلمانان راه گریز و فرار داشته باشند و حداقلش آن است که مردم به این زودی ها نمی توانند به تحریف و دستبرد آن ها پی ببرند.

ثالثاً سردمداران و سیاستمداران مسیحیت، هر وقت خواستند و صلاح بدانند می توانند از آن نوشته ها حذف کنند و یا آن ها را تأیید بنمایند؛ چنان که یهود به قول قرآن چنین کردند و چنانکه بیان شد، پروتستان ها ۷ کتاب «اپوکریفایی» را حذف کردند. (۳)

روی این حساب نباید همه آن کتب و رسائیل را قطعی و مسلم بدانند که در این صورت آن ها از ارزش و اعتبار ساقط می شوند. قرآن چه جالب در این خصوص می فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ يُبَدُّونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا...» (۴).

ص: ۱۹۵

۱- اپوکریفا به معنای مخفی و پوشیده است.

۲- حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۳۵، ۱۳۷۹.

۳- نک: آشنایی با ادیان بزرگ، توفیقی، ص ۱۳۵، ۱۳۷۹.

۴- انعام، ۹۱.

از امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه نقل شده است: آن‌ها وحی الهی را در کاغذها می‌نوشتند، سپس آنچه را می‌خواستند آشکار می‌کردند و آنچه را می‌خواستند، پنهان می‌نمودند. (۱)

هرچند این آیه در شأن یهود لجوج است ولی مخاطب آن، شامل مسیحیان نیز می‌شود، چرا که آن‌ها اساس وحی را به بازی گرفته‌اند و آن را در حق هر اهل و نا اهلی ساری و جاری می‌دانند، یعنی مورد وحی هر کسی می‌تواند باشد.

دانشمن-دان علوم-ت-جربی ارتباط گیری آفریدگار را با انسان از مقوله های عل-می بیرون می‌دانند و می‌گویند: معجزه را نمی‌توان با علم اثبات نمود. از این رو در مورد مفاهیم دینی و در مورد وجود خارجی انبیاء (علیه السلام) به دلیل ذکر نشدن آنان در منابع تاریخی مستقل، القای شبهه می‌کنند.

براساس دیدگاه علمی هرگاه علم گامی به جلو نهاده، خداوند قدمی به عقب گذاشته است؛ چنانکه اگوست کنت می‌گوید: علم، پدر طبیعت و کائنات (= خدا) را از شغل خود منفصل کرد و او را به محل انزوا سوق داد. (۲)

به نظر می‌رسد مسیحیان چون دریافتند هرچه علم به پیش می‌رسد خرافی بودن بسیاری از اصول و فروع مسیحیت بیشتر روشن می‌گردد، لذا اناجیل را وحی ندانستند تا مثل کتب دیگر قابلیت خطاپذیری داشته باشد و در نتیجه سختی تحمل دفاع از حقانیت آن آیین (البته حقانیت از منظر خود آنها) از دوش آن‌ها برداشته شود و اینها همه یعنی بی‌اعتباری مسیحیت (۳).

به ویژه اینکه کتاب مقدس، صفاتی نظیر شراب خواری، مستی، دروغ گویی، بی‌غیرتی، شهوت رانی، بی‌بند و باری و بی‌احترامی به پدر و مادر را به انبیای الهی نسبت می‌دهد. (۴)

## ریشه تحریف‌ها

موضوعاتی عجیب مربوط به داستان مسیح است که آدمی را کاملاً در شک و تردید

ص: ۱۹۶

۱- - المیزان، ج ۷، ص ۳۲۲.

۲- - نک: مطهری، مجموعه آثار، ج ۱ (علل گرایش به مادیگری)، ص ۴۸۲.

۳- - نک: ایان باربور، علم و دین، مترجم: بهاء الدین خرمشاهی، ص ۲۶۹، ۱۳۹۶.

۴- - نک: جعفر سبحانی، رسالت جهانی پیامبران و برهان رسالت، ص ۱۷۷ - ۸۴ و نک: اندیشه اسلامی ۲، شماره ۲۲، ص

۳۹، ۱۳۸۷ و نک: رسائل ابن سینا، ترجمه ضیاء الدین درّی، ص ۲۲، ۱۳۶۰.

می اندازد: برای مثال ذکر شده است که در دو قرن اولی میلاد، انجیل های فراوانی نوشته شده بود که شماره ی آن ها به یکصد و اندی می رسید و اناجیل چهارگانه ی معروف از آن ها به شمار می رفت، سپس کلیسا تمام آن ها را تحریم نمود، مگر انجیل های چهارگانه را که به واسطه ی موافقت داشتن متن هایش با روش کلیسا، صورت قانونی به خود گرفت.

«شیلوس» در کتاب «خطاب حقیقی» نصاری را مورد سرزنش قرار داده می گوید: آنان با انجیل ها بازی کردند، آنچه را امروز نوشته بودند، فردای آن روز محوش می کردند. در سنه ۳۸۴ میلادی پاپ «داماسیوس» دستور داد: ترجمه جدیدی از عهد قدیم و جدید، به خط لاتینی بنویسند، تا در کلیسا صورت قانونی داشته باشد. ترجمه نامبرده که مخصوص انجیل های چهارگانه ی: «متی و مرقس و لوقا و یوحنا» بود خاتمه یافت. این ترجمه در سال ۱۵۴۶ تثبیت شد، سپس در سال ۱۵۹۰ تخطئه شد و دستور داده شد، نسخه جدیدی طبع کنند و پس از آن باز تخطئه شد و دوباره طبع شد. (۱)

آری از انجیل های متروک، یکی انجیل «برنابا» (Barnabas) است که یک نسخه آن چند سال قبل پیدا شد و به عربی و فارسی ترجمه کردند. این انجیل تمام قسمت های داستان مسیح را عیناً مطابق آنچه قرآن شریف در آن زمینه بیان داشته معرفی نموده است (۲)؛ اکنون آن انجیل تحریم شده (۳) و قاچاق به حساب آمده است.

در قرون اخیر عده ای از دانشمندان غربی مشاهده کرده اند که بین عقاید مسیحیان و ادیان هندی تشابه عجیبی وجود دارد. آنان در مطالعات خود متوجه شدند که عقاید تثلیث و فدا و تصلیب و سایر مسائل اعتقادی مسیحیان عیناً در مذاهب بت پرستان وجود داشته و در اعتقادات بنی اسرائیل سابقه نداشته است.

دانشمندان محقق، حتی در برابر جمله هایی از انجیل، عبارت های مشابهی در کتاب های هندو و بودائی یافتند که حیرتشان را برانگیخت. آنان دیدند که حتی لقب های گوسفند خدا و فرزند خدا (۴) و بردارنده ی گناهان و فدا شونده و غیر اینها که به مسیح اطلاق و مربوط می شود، در آن مذاهب نیز هست و چون سابقه ی تاریخی آن ادیان بیشتر است، دانشمندان

ص: ۱۹۷

۱- - الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، طنطاوی، جزء دوم، ص ۱۲۱ و المیزان، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲- - المیزان، ج ۳، ص ۳۴۶ و نک: مشکور، خلاصه الادیان، ص ۱۷۱، ۱۳۵۹.

۳- - سیر تاریخی انجیل برنابا، انتشارات در راه حق، ص ۳.

۴- - سیر تاریخی انجیل برنابا، انتشارات در راه حق، ص ۳۶.

نظر دارند که اعتقادات و اصطلاحات مسیحیان در این باب باید از آن ادیان گرفته شده باشد.

در سال ۱۹۴۷ در بیابان های فلسطین، در غارهایی بر کرانه ی بحرالْمیت، طومارهایی کشف شد که یک جنبش فکری در باب مسیحیت پدید آورد. فرقه ای از یهودیان در صحرا زندگی می کردند و انتظار مسیحای بنی اسرائیل را می کشیدند. آنان نوشته های خود را در کوزه کردند و در آن غار به ودیعت نهادند.

تاکنون چند هزار کتاب درباره ی این طومار نوشته شده است، از آن جم\_له کتابی به نام «مفهوم طومارهای بحرالْمیت» نوشته «پاول دیویس» است. در آن کتاب چنین آمده است: چیزی که عامی نمی داند، اما دانشمند می داند، این است که در عصر مسیح و پس از آن، بت پرستان برای خدایان خود باورهایی داشتند و نام هایی می گفتند که عین آن ها در عقیده ی مسیحی اظهار شده است. میترا منجی بشر بود و همین طور تمّوز و ادونیس و اوزیرس. اعتقاد به فادی بودن مسیح که سرانجام در مسیحیت وارد شد، یک اعتقاد یهودی نبود و مسیحیان نخستین در فلسطین نیز آن را باور نداشتند.

مسیح\_ای مورد انتظار یهودی\_ان و مسیحیانِ یهودی الاصل، پسر\_خ\_دا نبود، بل\_که پیامبری از طرف خدا بود. او بنا نبود با خون خویش، کفاره ی گناهان دیگران شود...!

آنچه شایسته مطالعه می باشد، آن است که اقوامی که در ابتدا، دعوت مسیحی در آن بسط و توسعه پیدا کرد، مانند روم و هند و غیر آن، خود پیش از گرویدن به دین جدید، آیین بت پرستی «صابئی و برهمنائی و بودائی» داشته اند، که به طور کلی در تمام آن ها قسمت عمده ای از ظهور «لاهور» در مظهر «ناسوت»، (ظاهر شدن خدا در لباس انسان) بوده است.

علاوه بر آنچه از کتب مربوط به ادیان و مذاهب قدیم استفاده می شود: تحمل صَلْب و عذاب چوبه ی دار و فدائی مردم شدن، موضوعات و مسائلی است که میان قدمای بت پرستان هند و چین و مصر و کلدان و آشور و ایران رایج بوده است.

دوان در کتاب «خرافات تورات و نظائر آن در ادیان دیگر» می نویسد: هنگامی که دیده را به مملکت «هند» بدوزیم، می بینیم بزرگترین و مشهورترین روش عبادتی آنان همان «تثلیث» یعنی سه بودن خدای واحد است، که در لغت سنسکریت این روش تعلیم را «تری

مورتی»، یعنی سه بودن اقنوم ها، می نامند، که روی هم «اقانیم ثلاثه» معنی می دهد. اقنوم های سه گانه نزد آنان: «برهما و ویشنو(۱)

و شیوا(۲) می باشد. آنان عقیده داشتند که این سه اقنوم متحد، از هم انفکاک می ندارند و به گمان خود، آن سه را خدای واحد می دانستند.(۳)

و همچنین می نویسد: هندی ها اقنوم سوم را به صورت کبوتر می کشند، چنانکه نصاری هم آن را به همان شکل نشان می دهند...! بعید نیست ریشه ی تثلیث، لینگا و لوازم آن باشد.

باید دانست: تمام اختلافات به هوی و هوس برمی گردد که جلوه های آن، کتمان حقایق توسط علما و عدم تحقیق و پژوهش مردم و سکوت نکردن جاهلان است. امام علی در یک جمله معجزه آسا می فرماید: لو سکت من لا يعلم سقط الاختلاف(۴).

### مسیح مصلوب نشد

یهود با همکاری بعضی از مسیحیان خیانت کار تصمیم بر قتل مسیح گرفتند و خداوند نقشه های آن ها را نقش بر آب کرد و پیامبرش را از چنگال آن ها رهایی بخشید. خداوند می فرماید: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا».(۵)

اناجیل چهارگانه کنونی همگی مسأله مصلوب شدن مسیح را ذکر کرده اند. به دار آویخته شدن مسیح یکی از مهمترین مسائل زیر بنای آیین مسیحیت کنونی را تشکیل می دهد، زیرا مسیحیان عصر حاضر مسیح را فرزند خدا و یکی از خدایان سه گانه می دانند که هدف اصلی آمدن او به این جهان، فدا شدن و باز خریدن گناهان بشر بوده است. به همین دلیل مسیحیت را مذهب «نجات» یا «فداء» می نامند و مسیح را «ناجی» و «فادی» لقب می دهند.

ص: ۱۹۹

۱- Vishnu

۲- Siva

۳- المیزان، ج ۳، ص ۳۵۰.

۴- بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۶، ص ۱۲۲، حدیث ۴۵.

۵- نساء، ۱۵۷.

دلایل ابطال ادعای مذکور از این قرارند: اولاً. مسیح پیامبری همچون سایر پیامبران خداست. او نه خدا بود و نه فرزند خدا. و اگر او را به این دلیل فرزند خدا می دانند که پدر نداشت، حضرت آدم را باید «ابن الله» می دانستند، چون نه پدر داشت و نه مادر.

ثانیاً. فدا و قربانی گناهان دیگران شدن مطلبی غیر منطقی است، زیرا هرکس در گرو اعمال خویش است و راه نجات نیز تنها ایمان و عمل صالح خود انسان است.

گنه کرد در بلخ آهنگری

به ششتر زدند گردن مسگری (۱)

ثالثاً. عقیده ی «فدا»، گناه پرور و تشویق کننده ی انسان به فساد و تباهی و آلودگی است.

مسیحیان با اشاره به سرپیچی حضرت آدم (علیه السلام) از فرمان الهی، بر این مطلب تأکید می ورزند که گناه یک شخص، نژاد بشر را آلوده می سازد؛ به گونه ای که همه آدمیان احساس آلودگی می کنند و خود را نیازمند پاک شدن مجدد می دانند. از سویی دیگر، یک نماینده از بشر که خود کاملاً بی گناه و با حکمت الهی متحد باشد، می تواند کفاره ی این گناه قرار گیرد و آثار آن را زایل سازد (۲). به باور مسیحیان، عیسی کفاره ی آن آسیب را یک بار و برای همیشه پرداخت کرد و با تسلیم کامل و اطاعت مطلق، دیواری را از میان برد که میان خدا و انسان متمرّد، از طریق گناه، ایجاد شده بود. (۳)

رابعاً. اناجی-ل چهارگانه کنونی که گگ-واهی به مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) می دهند-د همگی سال ها بعد از مسیح به وسیله شاگردان و یا شاگردان شاگردان او نوشته شده اند، لذا در این خصوص از اعتبار برخوردار نیست.

عده ای از رمان نویسان مسیحیت مثل دانته، شاعر ایتالیایی، در قرن ۱۴، معتقدند اشخاص بی گناه حتی آدم و هابیل و نوح و موسی و ابراهیم و داود و یعقوب و... که قبل از میلاد مسیح از دنیا رفته اند، چون خدا را «کما هو حق» نشناختند و رسم تعمید در مورد آن ها صورت نگرفت، لذا در لیمبو، بالاترین طبقه جهنم، که نه نشانی از عذاب است

ص: ۲۰۰

۱- - نک: لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بلخ.

۲- - انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، ص ۲۰۳.

۳- - حسن یوسفیان، مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۲۵، ۱۳۸۹.



و نه خبری از نعمت های بهشتی، جای داشتند و مسیح داخل آن شده، روح های همه آن ها را از آن جا با خود بیرون آورد و رستگار نمود(۱).

خامساً. در اناجیل می خوانیم که شخص محکوم (و به اعتقاد مسیحیان مسیح) بر چوبه ی دار از خدا شکایت کرد که چرا او را تنها گذارده و به دست دشمن برای قتل سپرده است. اگر مسیح (علیه السلام) برای فدا به دنیا آمده است، پس اعتراض او نادرست است.(۲)

سادساً. کسی که به مسیح (علیه السلام) خیانت نمود، نقش جاسوس را ایفا نمود. ضمناً او شباهت کاملی به حضرت مسیح داشت، لذا او به جای آن حضرت دستگیر شده، مصلوب شد.(۳)

سابعاً. بعضی از اناجیل موجود مانند انجیل برنابا رسماً مصلوب شدن مسیح (علیه السلام) را نفی کرده و نیز بعضی از فرق مسیحی در مصلوب شدن عیسی تردید کرده اند و حتی بعضی از محققان معتقد به وجود دو عیسی در تاریخ شده اند: یکی «عیسای مصلوب» و دیگری «عیسای غیر مصلوب» که میان آن دو پانصد سال فاصله بوده است.

ثامناً. چگونه ممکن است عیسای خداوند، مصلوب شود؟ آیا این طرز تفکر، خرافی ترین مسئله در عالم انسانیت نیست؟ آن ها با محتوای آیه ی «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»(۴)، مخالفت می کنند، در حالیکه آن با الوهیت مسیح، البته به اعتقاد خود آنها، مناسب تر است. آیا وجوب و واجب الوجود بودن مسیح و الوهیت او با حیات و رفعتش به سوی خدا منطبق تر نیست؟ هر چند او در واقع بنده ی خدا و رسول اوست و لا غیر.

### چند عقیده خرافی دیگر در مسیحیت

ارباب کلیسا در قرون وسطی خود را خازنان بهشت معرفی و با اندیشه ی دنیاطلبی و مال اندوزی، سند بهشت موعود را در قبال دریافت پول، پیش فروش می کنند. تامس گسکوین در سال ۱۴۵۰ میلادی گفته است: امروزه هریک از گناهکاران می گویند: من

ص: ۲۰۱

۱- نک: دانتی آلیگیری، کمدی الهی، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۲۵، ترجمه شفا، ۱۳۷۸.

۲- قصه های قرآن، مکارم شیرازی، ص ۴۴۹.

۳- القرآن الکریم، همراه با شرح آیات منتخب، ذیل آیه ۱۵۷ نساء.

۴- آل عمران، ۵۵.

پروایی ندارم که در برابر خداوند چقدر گناه می‌کنم؛ زیرا با اعتراف و طلب آمرزش نزد کشیش و خرید آمرزش نامه پاپ کلاً از تمامی معاصی و کفاره‌ها براءت حاصل می‌کنم (۱).

تنی چند از واعظان پرشور، مناطق مختلف اروپا را زیر پا گذاشتند و در همه جا اعلام کردند که هر مؤمنی می‌تواند با پرداخت مقداری پول به کلیسا از مجازات معاف شود و خود را بازخريد کند و نجات دهد (۲).

مارتین لوتر در قرن شانزدهم اعلام داشت که معلومات مذهبی و وسیله بخشایش مردم از گناهان، در انحصار پاپ و کلیسا نیست. وی در قلمرو عقاید خود ادعای کلیسا را مبنی بر فروش بهشت و آمرزش و عفو گناهان و میانجیگری اولیای مسیحی برای نجات از معاصی، باطل دانست. وی گفت: ایمان و فقط ایمان، برای نجات انسان کافی است. خداوند متعال، رحیم و بخشاینده به صاحبان ایمان است (۳).

یک اصفهانی کل جهنم را از کلیسا به پول گراف خرید و به مسیحیان جهان اعلام کرد که هیچ مسیحی دیگر به جهنم نخواهد رفت، در نتیجه آمرزش نامه‌های کلیسا به فروش نرفت، لذا آن معامله در قبال پول بسیار زیادی که کلیسا به او پرداخت فسخ گردید.

یک کسی به چند کشیش که برای فروش آمرزش نامه به کشوری وارد شده بودند، گفت: من می‌خواهم در آینده یک گناهی مرتکب شوم. اکنون پولش را می‌پردازم و پرداخت. وقتی آنان می‌خواستند از آن کشور بیرون روند، او آمد و گفت: من می‌خواهم شما را بکشم. گفتند: این گناه بزرگی است. گفت: من قبلاً پول آمرزشنامه اش را پرداخت نمودم، لذا همه پول‌های جمع‌آوری شده از آن کشور را به او دادند و از قتل نجات یافتند.

این دو ماجرای چه واقعیت داشته باشند و چه افسانه باشند، سر از واقعیتی درمی‌آورند که حاکی از انحراف مسیحیت در عصر و نسل حاضر و تحریف آن است.

از دیگر خرافات مسیحیان، «عشای ربانی» است و آن یادبود و بازسازی شام آخر عیسی با شاگردان در شب قبل از مرگ اوست. در اناجیل کنونی آمده است که آن حضرت

ص: ۲۰۲

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۶، ص ۲۷.

۲- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۹۷، ۱۳۸۵.

۳- مشکور، خلاصه‌الادیان، ص ۱۸۱.

در چنین مراسمی، نان و شراب را به عنوان گوشت و خون خود به شاگردان داد تا آن‌ها را بخورند و بنوشند(۱).

ارتدکس‌ها مراسم عشاء ربانی را در روزهای یکشنبه و اعیاد برگزار می‌کنند ولی کاتولیک‌ها می‌گویند: عشاء ربانی قلب عبادات روزانه است و به همین دلیل، آن مراسم را هر روز برپا می‌دارند(۲). خلاصه این که این رسم در تمام فرق مسیحی مثل کاتولیک و ارتدکس و پروتستان پذیرفته شده است. و به یاد آن شب، شرابی می‌نوشند و نانی می‌خورند(۳).

بعید نیست مراسم نان و شراب از مهرپرستی وارد مسیحیت شده باشد، با این تفاوت که مهرپرستان مراسم نان و عسل به جا می‌آورند(۴).

از دیگر خرافات مسیحیت این که بعضی از اندیشمندان مسیحی فلسفه ی افلاطونی و ارسطویی را چنان با تعلیم مسیحی آمیخته بودند که انکارشان، انکار مسیحیت تلقی می‌گردید. ایان باربور در این باره می‌گوید: الهیات اهل کتاب در قرون وسطی چنان با مکتب ارسطو آمیخته بود که هر معارضه‌ای با کیهان‌شناسی ارسطو به حساب معارضه با مسیحیت می‌گذاشتند(۵).

### فارقلیط خواهد آمد

قرآن با اشاره به مسأله‌ی رسالت حضرت عیسی (علیه السلام) و کارشکنی و تکذیب بنی اسرائیل در مقابل او، می‌گوید: "وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ..."(۶).

و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم، در حالیکه تصدیق‌کننده‌ی کتابی که قبل از من فرستاده شده

ص: ۲۰۳

۱- - نک: انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، ص ۳۹.

۲- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۸۷، ۱۳۸۵.

۳- - خلاصه‌الادیان، ص ۱۷۸.

۴- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۳، ۱۳۸۵.

۵- - ایان باربور، علم و دین، ترجمه خرمشاهی، ۱۳۶۲.

۶- - صف، ۶.

(تورات) می باشم و بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می آید و نام او احمد است». هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری آشکار است».

و در آیه دیگر قرآن: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...» (۱)، مصداق آن بشارت تورات و انجیل را معین فرموده است که کسی جز پیامبر ختمی نیست.

بر این اساس حضرت عیسی (علیه السلام) حلقه ی اتصالی است که امت موسی و کتاب او را به امت پیامبر اسلام و کتاب او یعنی قرآن پیوند می دهد.

در کتاب های موجود یعنی تورات و کتاب های وابسته به آن و انجیل و کتاب های وابسته به آن، تعبیرات و نشانه های فراوانی درباره ی ظهور پیامبر بزرگی دیده می شود که آن ها جز به اسلام و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) تطبیق نمی کند.

در سه جا در انجیل یوحنا، روی کلمه ی «فارقلیط» تکیه شده است که در ترجمه های فارسی، «تسلی دهنده» ترجمه شده، اما در متن سریانی اناجیل که از اصل یونانی گرفته شده، به جای تسلی دهنده، «پارقلیط» و در متن یونانی «پیرکلتوس» آمده که در یونانی به معنای «شخص مورد ستایش» و معادل محمد و احمد است.

هنگامی که ارباب کلیسا دیدند انتشار چنین ترجمه ای به تشکیلات آن ها ضربه ی شدیدی وارد می کند به جای پیرکلتوس، «پارا کلتوس» نوشتند که به معنای «تسلی دهنده» است و با این تحریف آشکار، این سند زنده را دگرگون کردند، هرچند با وجود این تحریف نیز، بشارت روشنی از یک ظهور بزرگ در آینده وجود دارد. (۲)

اگر آیات مذکور، دروغ از آب در می آمدند، کافی بود یهود و نصاری و حتی مشرکین در عصر پیامبر خاتم، آن دروغ را آشکار می نمودند و اسلام را از راه بحث و جدال منکوب و سرکوب می کردند و دیگر نیازی به آن همه جنگ ها در صدر اسلام و بعد از آن نبود و به یقین آن ها، آن فصاحت را به صورت مهمترین حوادث تاریخی خود ذکر و ثبت

ص: ۲۰۴

۱- - اعراف، ۱۵۷.

۲- - قصه های قرآن، مکارم شیرازی، ص ۴۵۰ و نک: عیون اخبار الرضا، ترجمه علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۳۲۸، ۱۳۸۷.

می کردند ولی کار به صورت عکس واقع شد<sup>(۱)</sup>، یعنی به جای بحث و اقرار، جنگ و انکار را در پیش گرفتند.

در دائره المعارف بزرگ فرانسه در این باره آمده است: «محمد» مؤسس دین اسلام و فرستاده ی خدا و خاتم پیامبران است، کلمه ی «محمد» به معنای بسیار حمد شده است و بر اثر تصادف عجیب نام دیگری که مرادف لفظ محمد می باشد، احمد است که احتمال قوی می رود، مسیحیان عربستان، آن لفظ را به جای «فارقلیط» به کار می برند. احمد به معنای بسیار ستوده شده و مجلل، ترجمه ی لفظ «پیر کلتوس» است که اشتبهاً لفظ «پارا کلتوس» را به جای آن گذارده اند. به این ترتیب نویسندگان مذهبی مسلمان مکرر گوشزد کرده اند که مراد از این لفظ بشارت به ظهور پیامبر اسلام است. قرآن مجید نیز آشکارا در آیه شگفت انگیز سوره ی صف به این موضوع اشاره می کند.<sup>(۲)</sup>

### فارقلیط و مسلمان شدن یک مسیحی

«فخرالاسلام» مؤلف «انیس الاسلام» که یکی از کشیشان مسیحی بود و تحصیلات خود را نزد کشیشان مسیحی به پایان رسانده است، در مقدمه ی آن کتاب می نویسد: «بعد از تجسس بسیار، خدمت کشیش والامقامی رسیدم که از نظر زهد و تقوی ممتاز بود. فرقه کاتولیک از سلاطین و غیره سؤالات دینی خود را از او می پرسیدند. من نزد او مدتی مذاهب مختلف نصارا را فراگرفتم. او شاگردان فراوانی داشت. کلیدهای منزل او همه در دست من بود. فقط کلید یکی از صندوق خانه ها را پیش خود نگاه داشته بود.

در این بین روزی کشیش مذکور به من گفت، به شاگردها بگو: توان تدریس ندارم. وقتی نزد آن ها آمدم، دیدم مشغول بحث اند. آن بحث، منتهی به معنی لفظ «فارقلیط» شد.

پس از بازگشت استاد، او پرسید: امروز چه مباحثه ای کردید؟ ماجرا را به او گفتم. کشیش گفت: واقع خلاف همه این اقوال است. من اصرار نمودم که معنای آن را برایم بگویید. وی سخت گریست و گفت: من آن را به تو می گویم به شرط اینکه به کسی نگویی و الا من و تو را خواهند کشت. من به تمام مقدسات سوگند یاد کردم که آن را فاش نمی کنم. پس گفت: این اسم از اسماء پیامبر خاتم مسلمین است و به معنای «احمد» و «محمد» است.

ص: ۲۰۵

۱- نک: انجیل برنابا، با مقدمه ی سید محمود طالقانی، ص ۹، ترجمه ی سردار کابلی، بهار سال ۱۳۶۲.

۲- دائره المعارف بزرگ فرانسه، ج ۲۳، ص ۱۴۷۶.

پس از آن کلید اطاق کوچک را به من داد و گفت: در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتاب را بیاور. کتاب ها را آوردم. به من گفت: این دو کتاب به خط یونانی و سریانی پیش از ظهور پیامبر اسلام بر پوست نوشته بود. در هر دو کتاب لفظ «فارقلیط» را به معنای «احمد و محمد» ترجمه نموده بودند. سپس اضافه کرد: علماء نصارا قبل از ظهور او اختلافی از آن جهت نداشتند ولی بعد از ظهور محمد (صلی الله علیه و آله) برای بقای ریاست خود و استفاده مادی، آن را تأویل (بلکه تحریف) نمودند.

سؤال کردم درباره ی دین نصارا چه می گویی؟ گفت: با آمدن دین اسلام منسوخ و متروک است و آن را سه بار تکرار نمود. سپس پرسیدم: در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم کدام است؟ گفت: در متابعت پیامبر اسلام منحصر است. پرسیدم:

آیا تابعان او اهل نجاتند؟ جواب داد: آری والله! و آن را سه دفعه تکرار نمود. بعد از آن من و استاد بسیار گریستیم و سرانجام گفت: اگر آخرت و نجات می خواهی، البته باید دین حق یعنی اسلام را قبول کنی و من همیشه تو را دعا می کنم، به شرط آنکه در روز قیامت شاهد باشی که من در باطن مسلمان و از تابعان حضرت محمداًم. هیچ شکی نیست که امروز بر روی کره ی زمین، دین اسلام، دین خداست» (۱).

قرآن طبق آیه «وَلْيُحْكَمْ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ» (۲)، به مسیحیان دستور می دهد مطابق آنچه در انجیل است باید حکم و عمل نمایند و یکی از احکام انجیل تبعیت از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است، چنان که اهل کتاب مخصوصاً یهود مطابق آیه «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (۳)، پیامبر ختمی (صلی الله علیه و آله) را مثل فرزندانشان می شناختند، بنابراین هر کس که مسیحی و یا یهودی واقعی و کامل باشد باید به قرآن و اسلام بگراید و الا واقعاً و حقیقتاً اهل کتاب نیست. افزون بر آن قرآن به یک انجیل اشاره دارد نه به اناجیل.

یک پزشک آلمانی راقم این سطور را به مسیحیت دعوت نمود. راقم هم او را به مسیحیت اصیل فراخواند، چون هر کسی به انجیل تحریف نشده ایمان بیاورد به اسلام گراییده است.

ص: ۲۰۶

۱- - فخرالاسلام، انیس الاسلام، مقدمه.

۲- - مائده، ۴۷.

۳- - بقره، ۱۴۶ و انعام، ۲۰.

قرآن کریم

نهج البلاغه

ابن ابی جمهور، عوالی الثالی، ج ۴.

ابن حجر، الصواعق المحرقة، بی تا.

ابن سینا، الاشارات و التنبیها، ج ۳.

ابن سینا، الشفاء، به کوشش ابراهیم مذکور.

ابن سینا، النجاه، ۱۳۶۴.

ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب، ج ۱، ۱۳۷۹.

ابن عساکر، مختصر تاریخ دمشق، ج ۵، ۱۴۰۴ ق.

ابن فهد، عدة الداعی

ابن قولویه، کامل الزیارات، بی تا.

ابن منظور، لسان العرب

احمدی، احمدعلی، اسلام و عقاید، ۱۳۳۹.

اخگر، علی، نهایی الظهور، با مقدمه محمد کریمی.

اشعیا.

اصفهانى، ابوالحسن، وسیله النجاه، آیه الله العظمی چ ۸، طبع نجف.

اصفهانى، ابونعیم، حکیمه الاولیاء، ج ۱.

اصفهانى، علی عطایی، چرا؟ چرا؟، پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ج ۲ و ۴، ۱۳۸۴.

اکبری، رضا، مبانی اندیشه اسلامی، ۱، ۱۳۸۹.

آلیگیری، دانتہ، کمڈی الہی، ج ۱، ۱۳۷۸.

آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ترجمہ محلاتی، ج ۲.

آملی، حیدر، اسرارالشریعہ، ۱۳۶۲ و ۱۳۸۲.

انوار التنزیل، یا تفسیر بیضاوی.

انیس الاسلام، فخر الاسلام.

باربور، ایان، علم و دین، مترجم: بہاء الدین خرماھی، ۱۳۹۶.

بایرناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمہ علی اصغر حکمت، ۱۳۸۶.

بخاری، صحیح بخاری، ج ۲.

برقی، المحاسن.

بَعُو، مصابیح السنہ، ج ۱.

بن اسماعیل، ابوالحسن، اللمع

بن انس، مالک، موطأ، ۱۳۹۹.

بن حسن الطوسی، لمحمد، شرح تجرید العقائد، فاضل قوشجی.

بن حنبل، احمد، مسند، ج ۱.

بہشتی، احمد، غایات و مبادی.

بیہقی، احمد، شعب الایمان

التاریخ القوم، ج ۱.

توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، سمت، ۱۳۸۰.

الجلالی، الحسینی، مصباح الہدی فی اصول دین المصطفی، بوستان کتاب، ۱۳۸۸.

حافظ، دیوان حافظ، دارای ۴۹۵ غزل.



حائری، سید کاظم حسینی، اصول الدین، ج ۲، ۱۳۸۵.

حسن زاده آملی، حسن، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ۱۳۷۵.

حسن زاده آملی، هزار و یک نکته

الحسن، محمد، دلائل الصدق، مظفر، ج ۲، ۱۳۹۸.

حسن زاده آملی، حسن، دروس شرح اشارات و تنبیهات، ده جلد در ده نمط، ۱۳۹۴.

حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح نصوص الحکم، ۱۳۸۵.

حسن زاده آملی، دو رساله مثل و مثال، ۱۳۸۲.

حسن زاده آملی، نمط سوم و هفتم و هشتم و دهم

حسن زاده، اتحاد عاقل به معقول، ۱۳۷۵.

حسن زاده، دروس معرفت نفس، ۱۳۸۱.

حسینی طهرانی، محمد حسین، روح مجرد، ۱۴۱۸ ق.

حسینی طهرانی، هاشم، توضیح المراد، ۱۳۶۵.

حکیم سبزواری، اسرار الحکم، ۱۳۸۰.

حمّود، محمد جمیل، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ج ۱ و ۲، ۱۴۳۱ ق.

حویزی، العروسی، تفسیر نورالثقلین، ج ۱ و ۵، بی تا.

خرازی، محسن، بدایه المعارف، ج ۱ و ۲، ۱۴۲۴ ق.

خواجه طوسی، آغاز و انجام، به کوشش حسن زاده آملی.

خوارزمی، تاج الدین حسین، شرح الفصوص الحکم، به کوشش حسن زاده، ۱۳۷۹.

در حکمت و معرفت، به کوشش حسن جمشیدی، ۱۳۸۵.

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا،

دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ج ۱ و ۶.

راوندی، قطب الدین، منهاج البراعه فی شرح النهج البلاغه، ج ۱.

رساله حقوق امام سجاد، امام زین العابدین (علیه السلام)، دارای ۵۱ حق.

رساله عبرانیان، منسوب به پولسن، ج ۱.

رسائل ابن سینا، ترجمه ضیاء الدین درّی، ۱۳۶۰.

رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، ۱۹۹۰ م.

ص: ۲۰۷

رضایی، محمد فقیهی، قرآن کریم همراه با شرح آیات منتخب، ۱۳۸۴.

رضایی، محمد، سبحانی، جعفر، اندیشه اسلامی ۱، شماره ۳۵.

رفسنجانی، جهان در عصر غیبت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا.

زنجانی اصل، محمد کریمی، حکمت و معنویت، ۱۳۸۷.

سبحانی، جعفر، استمداد از ارواح مقدسه، ۱۳۶۳.

السبحانی، جعفر، الوهائیه فی المیزان.

سبحانی، جعفر، توسل، ۱۳۶۳.

سبحانی، جعفر، رسالت جهانی پیامبران و برهان رسالت، ۱۳۷۴.

سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ج ۷.

سبزواری، حکیم، شرح الاسماء.

سبزواری، حکیم، شرح المنظومه.

سبزواری، شرح المنظومه، ج ۵، به کوشش حسن زاده، ۱۴۲۲ و ج ۵، ۱۳۶۹.

سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳.

سفر پیدایش، نخستین بخش از کتاب مقدس.

سفر تشبیه

سفر تکوین، مترجم: فاضل خان همدانی.

سفر فوج

سمندری، مهدی، صلوات، ۱۳۹۱.

سمهودی، علی، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی، طبع مصر، به کوشش عبدالحمید، ۱۳۷۶.

سهروردی، المشارع و المطارح

سهروردی، الواح عمادیه،

سهروردی، بستان القلوب.

سهروردی، پرتونامه.

سهروردی، صفیر سیمرخ، ۱۳۹۱.

سهروردی، لغت موران.

سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین.

سیر تاریخی انجیل برنابا، انتشارات در راه حق.

سیوطی، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر و النذیر.

السیوطی، الدر المنثور.

شریعتی، دکتر علی، مذهب علیه مذهب،

شریعتی، رحمت الله، حکمت برین، ۱۳۹۰.

شریعتی، رحمت الله، کلام برین، ۱۳۹۵.

شهید دستغیب، گناهان کبیره، ج ۱، بی تا.

شهید مطهری، انسان و سرنوشت، بی تا.

شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه.

شهید مطهری، کلام، عرفان،

شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱ (علل گرایش به ما دیگری)،

شیخ اشراق، آواز پر جبرئیل.

شیخ اشراق، مجموعه مصنفات، ج ۲ و ۳.

شیخ صدوق، امالی شیخ صدوق.

شيخ صدوق، توحيد صدوق.

شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ترجمه على اكبر عفارى، ج ۱، ۱۳۸۷.

شيخ صدوق، معانى الاخبار

شيخ طوسى، التبيان فى تفسير القرآن.

شيخ طوسى، مصباح المتهجد

شيخ مفيد، اوائل المقالات فى المذاهب و المختارات، ۱۳۷۱.

شيرازى، قطب الدين، شرح حكمه الاشراق

شيرازى، مكارم، قصه هاى قرآن، ۱۳۸۰.

صحيح مسلم، كتاب الزكاه، چ استانبول.

صنعانى، تطهير الاعتقاد.

طالقانى، سيد محمود، انجيل برنابا، ترجمه سردار كابللى، ۱۳۶۲.

طاليس، ارسطا، اخلاق نيكو ماخوس، ترجمه پورحسينى، ۱۳۵۶.

طباطبائى، علامه محمد حسين، على و فلسفه الهى الميزان

طباطبائى، علامه، اصول فلسفه و روش رئاليسم.

طباطبائى، علامه، الميزان فى تفسير القرآن، ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴، ۱۳۹۷ق.

طبرسى، مكارم الاخلاق، چ ۴، ۱۳۷۰.

طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين.

طنطاوى، الجواهر فى تفسير القرآن الكريم، ج ۲.

طوسى، مجمع البيان.

طيب، سيد عبدالحسين، اطيب البيان، ج ۲ و ۴.

عاملی، شیخ حرّ، وسائل الشیعه، ج ۱۹.

عباس داکانی، پرویز، سهروردی و غربت غربی

عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، السفر الثانی، ج ۲ و ۳، ۱۲۷۸ ق.

عسقلانی، ابن حجر، صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء.

عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، تذکره الاولیاء، به کوشش استعلامی، بهار ۱۳۷۲.

علامه امینی، الغدیر، ج ۵.

علامه حلی، کشف المراد، به کوشش حسن زاده، ۱۳۷۱.

علامه طباطبائی، نهایه الحکمه

غزالی، کتاب الفقر و الزهد، ج ۴، ۱۴۰۲ ق.

فاضل تونی، محمدحسین، الهیات

قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱.

قلی زاده، خسرو، فرهنگ اساطیر ایرانی، ۱۳۸۸.

قمشه ای، الهی، حکمت الهی عام و خاص، ج ۱، بی تا.

ص: ۲۰۸

قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۱، بی تا.

قمی، شیخ عباس، کلیات مفاتیح الجنان، ۱۳۸۴.

کلیات مفاتیح الجنان.

کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ترجمه مجتبوی.

کاشانی، فیض، رساله گلزار قدس در کتاب دیوان فیض،

کاشانی، فیض، علم الیقین فی اصول الدین، ۱۰۸۳ ق.

کتاب دوم پادشان.

کتاب عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه فاضل خان همدانی، ۱۳۷۹.

کتاب مقدس عهد عتیق و عهد، ۱۳۷۹.

کریمی زنجانی اصل محمد، حکمت اشراقی در هند

کلینی، الکافی، ج ۱ و ۳.

گات های زردشت، به کوشش فرانک دوانلو.

گنجینه ای از تلمود، آبراهام کهن، ۱۳۵.

لاروس، دائره المعارف بزرگ فرانسه، ج ۲۳.

لاهوری، اقبال، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، ۱۳۳۶.

لاهیجی، شرح رساله المشاعر

لاهیجی، عبدالرزاق، سرمایه ایمان، ۱۳۶۴.

لاهیجی، عبدالرزاق، شوارق الالهام.

للشیخ الصدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه: علی اکبر غفاری، ۱۳۶۳.

لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی.

متی، انجیل متی.

مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۷، ۶، ۵، ۴، ۲، ۴۰، ۱۰، ۸، ۴۵، ۸۲، ۶۹، ۵۴.

محمود کاشانی، عزالدین، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح جلال الدین همایی، ۱۳۶۷.

مزامیر یا زبور داود.

مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکلام، ۱۴۰۶ ق.

مسیح، عیسی، انجیل، (ترجمه تفسیری).

مشکور، محمدجواد، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ۱۳۵۹.

مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۸۱.

مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش عقاید.

مطهری، شهید مرتضی، علل گرایش به مادیگری

مطهری، فلسفه اخلاق، بهار ۱۳۶۶.

مطهری، مرتضی، آشنائی با علوم اسلامی، کلام.

مطهری، مرتضی، عدل الهی

مظاهری، حسین، الاخلاق، ج ۱، ۱۳۸۹.

معادشناسی، حسینی طهرانی، ج ۹، ۱۳۴۵.

معرب، کلینی، اصول کافی، ج ۱ و ترجمه مصطفوی، ج ۳ و ۱.

معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی، ۱۳۶۰.

مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، ج ۵.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه.

ملاصدرا، اسرار الآیات، ۱۳۷۵.



ملاصدرا، اسفار، ج ۱ و ۳ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹.

ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۲.

ملاصدرا، المظاهر الالهیه، به کوشش محمد خامنه ای.

ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱ و ۶.

ملاصدرا، شرح الاصول الکافی و فی آخره کتاب مفاتیح الغیب لمؤلفها، ۱۳۹۱ق.

ملاصدرا، کتاب العرشیه

ملاصدرا، مجموعه رسائل فلسفی صدر المتالهین، به کوشش حامد ناجی، ۱۳۷۵.

ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ۱۳۶۳.

مولوی، مثنوی معنوی، ج ۲، به کوشش: ذفولیان.

میشل، توماس، کلام مسیحی

میشل، توماس، کلام مسیحی.

میشنا حکیکا

میلر، و.م، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران

نسائی، حافظ، سنن نسائی، ج ۷.

نهج البلاغه، فیض الاسلام.

نوری، مستدرک، ج ۱۱.

نوری، ملاعلی، تحفه، رسائل فلسفی

هاسپرس، جان، فلسفه دین، قم.

همدانی، عبدالصمد، بحرالمعارف.

هوردن، ویلیام، راهنمای الهیات پروتستان، ۱۳۶۸.

هیک، جان، فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، ۱۳۷۶.

هیک، جان، مباحث پلورالیسم دینی.

یوسفیان، حسن، کلام جدید، ۱۳۹۰.

یوسفیان، حسن، مبانی اندیشه اسلامی ۲، ۱۳۸۹.

ص: ۲۰۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

